

بررسی روش‌های تربیت در قرآن کریم :

- دیباچه
- پیش‌گفتار
- فصل اول: کلیات
- فصل اول: کلیات
 - 1. مسئله پژوهش
 - 2. فرضیات پژوهش
 - 3. روش تحقیق
 - 4. پیشینه پژوهش
 - 5. مفهوم‌شناسی تربیت
 - 6. مفهوم تعلیم و گسست و پیوست آن با مفهوم تربیت
 - 7. نگاهی به مکتب‌های تربیتی در غرب و
- فصل دوم: آیات تربیتی در قالب روش‌های تربیتی
 - 1. تلقین به نفس
 - 2. تحمیل به نفس
 - 3. اعطای بینش
 - 4. دعوت به ایمان
 - 5. فریضه‌سازی
 - 6. محاسبه نفس
 - 7. زمینسازی
 - 8. تغییر موقعیت
 - 9. اسوه‌سازی
 - 10. مواجهه با نتایج اعمال
 - 11. تحریک ایمان
 - 12. ابتلا
 - 13. آراستن ظاهر
 - 14. تزیین کلام
 - 15. مبالغه در عفو
 - 16. توبه
 - 17. تبشیر
 - 18. مبالغه در پاداش
 - 19. تکلیف به قدر وسع
 - 20. انذار
 - 21. مجازات به قدر خطا
 - 22. ابراز توانایی‌ها (نعمت‌ها)
 - 23. تغافل

- [24. تزکیه](#)
- [25. تعلیم حکمت](#)
- [26. موعظه حسنه](#)
- [27. مرحله‌ای نمودن تکالیف](#)
- [28. تجدید نظر در تکالیف](#)
- [29. بیان مهر و قهر](#)
- [30. عطا و حرمان](#)
- [31. تکلیف در غایت وسع](#)
- [نتیجه‌گیری](#)

• فصل دوم: آیات تربیتی در قالب روش‌های تربیتی

چنان‌که در بخش پیشین نیز بیان شد، در این بخش، به بررسی آیات در قالب روش‌های تربیتی در کتاب نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، نوشته خسرو باقری پرداخته می‌شود تا آیات تربیتی در قالب این طبقه‌بندی ارائه شود. ویژگی کتاب این است که مؤلف، هر روش تربیتی را بر اساس مبنا و اصل تربیتی عنوان می‌کند. به عبارت دیگر، ابتدا «مبنای تربیتی» را بررسی می‌کند که یکی از خصوصیات انسانی است و بر اساس آن، «اصل تربیتی» را که قانونی کلی برای انسان با توجه به ویژگی‌های اوست، نتیجه می‌گیرد. سپس با توجه به آن اصل تربیتی، «روش‌هایی را که می‌توان با آن، این اصل را به هدف تربیت رساند، برمی‌شمارد. این شیوه در یافتن روش‌های تربیتی، امکان خطا را تا حد بسیاری کاسته و سبب شده است که این روش‌ها بسیار جامع و در عین حال، مانع باشد و نیز در یافتن روش‌های کامل‌تر و دقیق‌تر، ابتکار عمل به وجود آید. همچنین نویسنده در هر روش، از آیات قرآن و احادیث نیز مثال‌هایی آورده است. این کتاب بسیار علمی و منطقی به نظر می‌رسد. به همین دلیل، پایه این پژوهش در بخش‌بندی روش‌ها و آیه‌های تربیتی قرار می‌گیرد.

سعی بر آن است که در عین رعایت اختصار در نقل از این کتاب، عبارات و مطالب مهم آن حفظ شود تا شیوایی گفتار نویسنده نیز محفوظ بماند. در برخی موارد نیز که اشتراکاتی با کتاب‌های دیگر به چشم بیاید، به این موارد اشاره خواهد شد.

در ادامه، صرفاً به ذکر روش‌ها پرداخته می‌شود. همچنین با تتبع در قرآن، ذیل هر عنوان از روش‌های تربیتی، آیاتی مرتبط با آن روش، قرار می‌گیرد تا ضمن آشنایی مختصر با آن آیات، چگونگی کاربرد این روش‌ها در قرآن کریم روشن شود. لزوم قرار دادن آیات در روش‌ها به این جهت است که آیات قرآن، همگی برای تربیت بشر فرود آمده است. بنابراین، در هر حال باید به چارچوبی برای انتخاب آیات مورد بحث دست یافت. از این‌رو، آیاتی انتخاب می‌شود که در قالب این روش‌ها، قرار می‌گیرد. برای مجموع این روش‌ها، بیش از 400 آیه انتخاب و ذکر شده و ذیل هر یک از آیات، با استفاده از تفاسیر، برای رفع ابهام در فهم آیات یا آشکار شدن ارتباط آن با روش تربیتی، توضیحاتی به قدر کفایت ارائه شده است. مراد از روش، طریقه‌ای است که میان اصل و هدف، امتداد دارد و عملیات تربیتی را منظم می‌کند و به هدف می‌رساند. به عبارت دیگر، روش تربیتی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از اصول استفاده کرد و به هدف تربیتی رسید. روش، وظایف عملی مربی را مشخص می‌کند و به متربّی کمک می‌کند تا شیوه کار را فرا گیرد.¹

کتاب‌هایی که در زمینه روش‌های تربیت در اسلام یا به طور اختصاصی، روش‌های تربیت در قرآن نگارش یافته‌اند، دسته‌بندی‌های متفاوتی از روش‌های تربیتی، ارائه کرده‌اند. البته برخی تنها از چند روش تربیتی سخن به میان آورده و برخی خواسته‌اند تا همه آنها را برشمارند. گاهی نیز از روشی تربیتی نام می‌برند، در حالی که منظورشان از این عنوان یکسان، دو تعریف متفاوت است. در ادامه به آثاری اشاره می‌شود که بخش منسجمی از روش‌های تربیت را ارائه کرده‌اند.

محمد قطب در کتاب روش تربیتی اسلام، روش‌های تربیت اسلامی را چنین برمی‌شمرد:

1. سرمشق عملی نشان دادن؛

2. پند و اندرز؛

3. کیفر و پاداش؛

4. داستان و امثال؛

5. عادت دادن به چیزی؛

6. تخلیه نیرو؛

7. پر کردن خلأ؛

8. تربیت با پیش‌آمدها. [2](#)

محمد فاضل جمالی نیز دسته‌بندی روش‌های تربیتی را در کتاب تربیت از دیدگاه قرآن، چنین می‌داند:

1. آموزش از راه عمل؛

2. موعظه و نصیحت؛

3. اسلوب داستان؛

4. سرمشق و محبت؛

5. عبرت‌های تاریخی؛

6. محاکمه عقلی؛

7. جواب‌گویی؛

8. ضرب‌المثل‌ها؛

9. ترغیب و تهدید؛

10. آموزش گناهان. [3](#)

علی شریعتمداری در کتاب تعلیم و تربیت اسلامی، دسته‌بندی دیگری ارائه می‌دهد:

1. تلفیق علم و عمل؛

2. توأم ساختن ایمان و عمل؛

3. تربیت عملی؛

4. روش عقلانی؛

5. امر به معروف و نهی از منکر؛

6. جهاد؛

7. پاداش و تنبیه؛

8. توبه؛

9. پند و اندرز؛

10. تربیت از طریق ذکر مثل؛

11. تربیت از طریق ذکر قصه و سرگذشت اقوام و ملل. [4](#)

سید احمد احمدی در کتاب اصول و روش‌های تربیت در اسلام، در مجموع، 14 روش تربیتی را بر

می‌شمارد:

1. ایجاد زمینه سالم تربیتی؛
 2. داشتن سرمشق برای تربیت؛
 3. تمرین، تکرار و عادت دادن؛
 4. تعلیم و تعلم؛
 5. مشاهده، تجربه و تعقل؛
 6. موعظه، نصیحت و امر به معروف؛
 7. انذار و نهی از منکر و مبارزه با انحرافها؛
 8. برقراری ثواب و عقاب برای اعمال؛
 9. ایجاد محیط مساعد تربیتی؛
 10. بیان قصص انبیا و سرگذشت ملل؛
 11. ذکر امثال و تشبیه معقول به محسوس؛
 12. دعا و نیایش؛
 13. توبه و بازگشت؛
 14. برقراری نظامی اسلامی برای اجرا و تداوم تربیت. [5](#)
- میرعظیم قوام نیز در کتاب اصول و روش‌های تربیت از منظر قرآن کریم، روش‌های تربیت اسلامی را شامل 34 روش می‌داند که عبارتند از:

1. ایجاد عشق بزرگتر؛
2. داستان‌سرایی؛
3. معرفی الگوهای مثبت؛
4. دعوت به تفکر؛
5. برخورد محبت‌آمیز و شرم‌نده کردن خطاکار؛
6. عمل به نیکی‌ها و ترک بدی‌ها؛
7. طرح پرسش بدون دادن پاسخ؛
8. طرح پرسش و پاسخ هدایت؛
9. استفاده از صحنه‌ها و فرصت‌ها؛
10. موعظه و نصیحت؛
11. معرفی الگوهای منفی؛
12. هم‌نشین کردن مترقی با دوستان خوب؛
13. بیدار کردن وجدان‌ها؛
14. به در بگو تا دیوار بشنود؛
15. تشویق و تنبیه؛
16. امر و نهی کردن؛
17. یادآوری نعمت‌های الهی؛
18. تجلیل از خوبان؛
19. عبرت گرفتن از سرنوشت گذشتگان؛
20. بیان خوبی‌ها و بدی‌ها؛
21. تغییر دادن محیط اجتماعی؛

22. استفاده از عواطف و تمایلات متربی؛

23. استفاده از سختی‌ها و فشارها؛

24. تهدید و ارباب؛

25. از بین بردن فضای ارتکاب گناه؛

26. یادآوری مرگ؛

27. استفاده از نقاط مثبت متربی؛

28. استفاده از باورها و آگاهی‌های قبلی متربی؛

29. متربی را متوجه شأن و شخصیتش کردن؛

30. بایکوت کردن متربی؛

31. استفاده از تمثیل و تشبیه؛

32. درس گرفتن از حیوانات؛

33. استفاده از مقایسه؛

34. تذکر و یادآوری [6](#).

کتاب‌های دیگری نیز وجود دارد که به نوبه خود، روش‌های تربیتی را ذکر کرده‌اند، اما هیچ یک از آنها جامعیت لازم را ندارند. به عبارت دیگر، از بسیاری از روش‌های تربیتی غافل مانده یا چند روش تربیتی را با هم خلط کرده‌اند، این در حالی است که شایسته بود از یکدیگر مجزا باشند. از سوی دیگر، روش‌هایی که در بیشتر این‌گونه کتاب‌ها ارائه شده است، مبنا و اصولی ندارد. گویا نویسنده، هر روشی که به ذهنش خطور یا با آن برخورد کرده است، بدون ترتیب یا مقدمه‌ای، بیان کرده و به توضیح آن پرداخته است. اکنون به شرح روش‌های تربیتی از دیدگاه خسرو باقري و بررسی آن در قرآن پرداخته می‌شود.

1. [سید احمد احمدی، اصول و روش‌های تربیت در اسلام، ص 149.](#)

2. [محمد قطب، روش تربیتی اسلام، ترجمه: سید محمد مهدی جعفری، صص 244 - 298.](#)

3. [محمد فاضل جمالی، تربیت از دیدگاه قرآن، ترجمه: غلام‌رضا سعیدی، ص 63.](#)

4. [تعلیم و تربیت اسلامی، ص 117.](#)

5. [اصول و روش‌های تربیت در اسلام، صص 152-312.](#)

6. [میرعظیم قوام، اصول و روش‌های تربیت از منظر قرآن کریم، صص 69 - 150.](#)

• 1. تلقین به نفس

تلقین به نفس به این معناست که از طریق به زبان آوردن قولی معین، به مقتضای آن تغییری در ضمیر پدید آید. تلقین، گفتاری است، اما با اندک گسترشی در آن، می‌توان برای تلقین رفتاری نیز جایی در نظر گرفت. مراد از تلقین رفتاری، آن است که با آشکار ساختن عملی در اعضا و جوارح، سایه و طنین آن عمل را به درون بیفکنیم. تلقین را می‌توان در دو جهت سلب و ایجاب در نظر گرفت؛ یعنی تلقین‌های منفی‌ای که نباید صورت پذیرد و تلقین‌های مثبتی که باید به کار گرفته شود. تلقین گفتاری در روش‌های تربیتی اسلام، هر دو حیث سلب و ایجاب مقام و موقعی مهم دارد؛ چه بسیار

حالات باطنی که در پس گفته‌های بی‌مقدار در دل می‌رویند و چه بسیار از همین حالات که با داس سخن از صفحه دل، درویده می‌شوند.

در تلقین رفتاری، مقصود آن است که انسان صورت فعل مطلوبی را به نحو تظاهر، بر اعضا و جوارح خویش آشکار سازد، در حالی که آن فعل و آثار آن در درون او ریشه نندوانده است. حالت سلبی نیز آن است که صورت فعلی نامطلوب را از خود دور کند، در حالی که ممکن است آثار آن در درون او ریشه دوانده باشد.

هرگاه دو گونه تلقین رفتاری و رفتاری در هم آمیزند، اثر مضاعفی دارند؛ یعنی شخص در سخن گفتن و حرکات ظاهری خود سعی کند تا شیوه خاصی را به کار گیرد (هرچند این شیوه از درون او برنیاید و این رفتار او ظاهرسازی باشد) تا به مرور این رفتار، بر باطن خود او اثر بگذارد و افکار و احساسات معینی را در درون او برانگیزد. از آن پس، رفتارهای او ظاهرسازی نخواهد بود و ملکه‌ای از درون، اعمال بیرونی فرد را همراهی و کنترل می‌کند.¹

تلقین رفتاری و رفتاری از هر دو حیث ایجابی و سلبی، در قرآن کریم به کار رفته است. برای نمونه، برای تلقین رفتاری ایجابی می‌توان این آیات را ذکر کرد:

در قرآن کریم در موارد زیادی امر به ذکر نام خدا شده است و این یعنی، آوردن لفظی به زبان، برای جاری شدن آثار آن در دل. خداوند می‌فرماید: «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ» (انسان: 25؛ مزمل: 8) در جای دیگری نیز می‌فرماید: «وَقُلْ رَبُّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبُّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (مؤمنون: 97 و 98) در این آیات برای مصون ماندن از وسوسه‌های شیطان، به گفتن عباراتی امر می‌نماید تا بر اثر جاری شدن این جملات بر زبان، ملکه استعاده به پروردگار، و در نتیجه دوری از لغزش، در باطن انسان پدید آید. همچنین برای جلوگیری از سوءظن و رواج فحشا در جامعه، در داستان افک می‌فرماید: «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ... وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (نور: 12 و 16) گویا این جملات را به مسلمانان تلقین می‌کند که هنگامی با چنین مشکلی برخورد کردید، باید چنین بگویید تا نگاه سوء، به افراد مسلمان جامعه، از درون شما و از میان جمعتان رخت بریندد. شاید تصور شود بعضی جملات، تنها لقلقه زبان است و اثر چندانی در دل نخواهد داشت؛ اما از این آیات، اهمیت همین لقلقه‌های زبانی معلوم می‌شود. به راستی که همین حرف‌های ساده، چه نیک و چه بد، به مرور زمان رویکرد دل و قلب انسان را تغییر می‌دهد و در محیط جامعه نیز بسیار اثرگذار است.

در ادامه به نمونه‌هایی از تلقین رفتاری سلبی اشاره می‌شود:

خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (حجرات: 2) در این آیه، برعکس موارد قبل، گونه‌ای از گفتار را نهي می‌کند و می‌فرماید مبدا با پیامبر نیز همان‌گونه سخن کنید که با یکدیگر. بنا به احترام و شأن و منزلتی که پیامبر مکرم اسلام دارد، در سخن گفتن باید ادب را در حد ایشان رعایت کرد. اگر بلند سخن گفتن با ایشان به قصد اهانت باشد، کفر است، و اگر نه، بی‌ادبی است و خلاف شأن حضور در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله².

نمونه‌های تلقین رفتاری نیز در قرآن دیده می‌شود. تلقین رفتاری ایجابی نظیر «وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ وَبِندگانِ خدایِ رحمانِ کسانیاںد که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان، ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.» (فرقان: 63) و «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتُ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ؛ و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازه‌ها بانگ خران است.» (لقمان: 19) انسان باید

در رفتار ظاهري خود نیز دقيق باشد و آن را کم‌اهمیت نپندارد. در اهمیت این مطلب این کلام امیرالمؤمنان، علي عليه السلام کافي است که می‌فرماید: «إِنَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مِنْ تَشْبِهِ بِقَوْمِ أَلَا أَوْشَكُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛ اگر بردبار نیستی، پس خود را بردبار جلوه ده. چه اندک پیش می‌آید که کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جزء آنان نشود».³

تلقین رفتاری سلبی، مانند «و لا تَصْعُرُ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مَخْتَالٍ فَخَوْرٍ؛ و از مردم [به نخوت] رَخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد.» (لقمان: 18) و «و لا تَمْشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا؛ و در [روی] زمین به نخوت گام برمدا؛ چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‌توانی رسید.» (اسراء: 37) این دستورها از آنجا ناشی می‌شود که پی‌آمد رفتار مذموم در اعضا و جوارح، باطنی شدن خصوصیت متناسب با آن رفتار خواهد بود. هرگاه رفتاری مذموم در جوارح آدمی نمودار شود، آهنگی باطنی خواهد داشت. نقش تفرعن در ظاهر، فرعونی شدن دل را در پی دارد.⁴ از این‌رو، خداوند متعال در رفتار ظاهري انسان نیز حساس است و او را از زشتی‌ها و رفتارهای ناپسند ظاهري نیز بر حذر می‌دارد.

1. [نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مص 68 - 70.](#)
2. [ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج22، ص137؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 308.](#)
3. [محمد بن حسین رضی، نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص 488، حکمت 207.](#)
4. [نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص66.](#)

• 2. تحمیل به نفس

باطن انسان در این روش به وسیله ظاهر وی ساخته می‌شود. تفاوت این روش با روش پیشین آن است که در تلقین، باطن انسان، لزوماً گریزنده و بی‌رغبت نیست، اما در این روش، چنین فرضی ملحوظ است. تحمیل در جایی مورد می‌یابد که کراهت وجود داشته باشد؛ هنگامی که با وجود گریز و کراهت باطن، اعضا و جوارح به انجام عملی وادار شوند، روش تحمیل به نفس، استفاده شده است. طبق این روش، باطن رمیده و بی‌رغبت را می‌توان با حرکات اندام، به بند کشید و رام و راغب گرداند.

عملی را که دل نمی‌پسندد، مانند باری است که به دوش کشیدن آن، نفس را تنگ می‌کند، اما با تن دادن به آن، سرانجام شرح صدری رخ می‌دهد و سنگینی آن زایل می‌شود. از این‌رو، باید کراهت را به جان خرید تا از آن رغبت بجوشد و توشه راه شود.

در عین حال باید توجه داشت که این روش، محدود است. نخستین حد، آن است که این روش در حیطه عمل به کار می‌آید، نه در قلمرو ایمان. برای ایمان آوردن نمی‌توان از تحمیل، طرفی بست؛ زیرا اینجا، جای اکراه نیست.¹ در ایمان آوردن، نمی‌توان بر خویش بار گذاشت، بلکه باید بارها را از دل و چشم و گوش خویش برداشت تا هدایت از ضلالت شناخته شود و از گوش و چشم بگذرد و در دل داخل شود. هنگامی که ایمان در دل داخل شد، باید آن را در دل ثابت کرد و اینجاست که باید بر خویش بار گذاشت؛ بار عمل.

حد دیگر آن است که تحمیل نباید چنان باشد که مایه اعراض دل شود. اگر کسی باری بیش از حد به خود تحمیل کند، خود را در معرض آن مینهد که یکباره پشت کند و همه چیز را واگذارد. پس هرگاه بیم آن بود که تلخی به کام دل بنشیند و شور و نشاط را از آن ریشمکن کند، باید فروتر آمد و آسان‌تر گرفت.

تردیدی نیست که در هر حال، یافتن این حد با رفت و برگشت و پیش و پس شدن به دست می‌آید.²

به نمونه‌هایی از این روش اشاره می‌شود که در قرآن به کار گرفته شده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره: 216) این آیه، امر می‌کند و مستقیماً به تحمیلی بودن آن اذعان

دارد. در عین حال، می‌فرماید که این عمل را هرچند برایتان مکروه باشد، انجام دهید تا به نتیجه مطلوب

برسید. قتال، کاری بس دشوار و طاقت‌فرساست، اما در شرایط خاصی، جزو واجبات الهی می‌شود که به

هیچ وجه سر باز زدن از آن جایز نیست و آثار مطلوب و نتایج مثبت آن برای جامعه اسلامی بسیار مفید و

لازم و ضروری است. به همین جهت، این آیه می‌فرماید که چه بسیار چیزها که آن را ناخوش دارید، ولی

برایتان خیر است. در این شرایط، هر چند قتال برای نفس نامطلوب باشد، باید بر خود تحمیل کرد.³

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا.

(نسا: 19)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار

مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید [از چنگشان به در] برید، مگر آنکه مرتکب زشتکاری

آشکاری شون؛ و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش

نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد.

سازگاری با همسری که دل‌خواه انسان نباشد و مدارا با او، شاید از سخت‌ترین نوع تعاملات انسانی باشد،

اما این دل‌خواه نبودن، به هیچ وجه جواز بدرفتاری و کج‌خلقی با همسر نیست. خداوند متعال در این آیه

نیز می‌فرماید، چه بسا چیزهایی که آن را نمی‌پسندید، اما خداوند در آن خیر فراوانی قرار داده است.

پس باید در این زمینه نیز با نفس خود مبارزه کرد و آن را به رفتار صحیح و معروف واداشت و منتظر

خیر کثیر از جانب خدا بود. چه بسا این ناخوشایندی بر اثر سوءبرداشت یا سوءتفاهم باشد و به مرور

زمان، با رفتار صحیح - در صورتی که پل‌های پشت سر خراب نشده باشند - سوءتفاهم‌ها رفع شود و این

خیر کثیر، رخ بنمایاند.⁴

در آیه بعدی نیز امری وجود دارد که پذیرفتن آن برای انسان دشوار است و در بعضی شرایط، باید آن را

بر خود تحمیل کرد:

وَلَا تَنْكَحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يَؤْمِنُوا وَلَا مَؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُنكحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يَؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أُعْجِبُكُمْ أَوْلَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفَرَةِ

يَاذَنَّهُ وَبَيْنَ أَيْتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. (بقره: 221)

در شرایطی که فردی، فرد دیگری را مناسب برای ازدواج می‌پندارد، اینکه از او بگذرد، کار ساده‌ای

نیست، اما به حکم قرآن، مسلمان حق ندارد با مشرک ازدواج کند، هرچند کمالات و محسنات آن مشرک،

اعجاب‌برانگیز باشد. این آیه، حتی برده مؤمن را دارای شرف نسبت به فرد مشرک معرفی می‌کند.⁵

از این رو، باید در مقابل خود ایستاد و در شرایط مقتضی، هر چند این حکم دشوار را بر خود تحمیل کرد.

همچنین در زمینه رفتار با والدین، آیاتی وجود دارد که از برخورد نیک با آنها، هرچند تحمیلی و دشوار،

حکایت دارد؛ از جمله اینکه «وَقَضَىٰ رَبِّيَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَيَالِوالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ

أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَاهِمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا.» (اسرا: 23)

در حدیثی نیز چنین آمده است: «اگر پدر و مادر، تو را به شدت آزار دادند، به آنها اف مگو و اگر تو را زدند، به آنها پرخاش مکن، بلکه به آنها بگو خداوند شما را بیامرزد که در این صورت گفتار کریمانه‌ای گفته‌ای»⁶.

پیداست در زمانی که انسان به شدت مورد آزار و ضرب و شتم قرار گیرد، بروز دادن چنین رفتاری، کار ساده‌ای نیست و به تحمل شدید بر نفس نیاز دارد.

خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَيَّ أَنْ تَشْرَكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست، به من شرک ورزی، از آنان فرمان میر؛ و [ای] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من باز می‌گردند و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است و از [حقیقت] آنچه انجام داده‌اید، شما را با خبر خواهم کرد» (لقمان: 15)

گفتنی است، هیچ چیز نزد خداوند از شرک می‌غوض‌تر نیست. چنان‌که در آیه دیگری می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرَ مَا دُونَهُ لِمَنْ يَشَاءُ؛ مسلماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید...» (نسا: 48 و 116) همچنین تأکید می‌کند: «إِنَّ الشُّرْكَ لَطُلُمٌ عَظِيمٌ؛ به راستی شرک ستمی بزرگ است» (لقمان: 13) بنابراین، شرک، از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین گناهان به شمار می‌رود، اما اهمیت احسان به والدین و خویش‌ن‌داری در برابر کارهای نادرست ایشان به اندازه‌ای است که حتی اگر به شرک به خدا امر کنند، باید با آنان رفتار نیکویی داشت. هرچند نباید امر آنان را اطاعت کرد.

هرگز نباید رابطه انسان با پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی، بر اعتقاد مکتبی حاکم شود. وظیفه فرزندان در قبال والدین مشرک، که با اصرار فرزندشان را به سوی شرک می‌کشند، این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کنند و عقیده توحید را با هیچ چیزی معاوضه نکنند. به دلیل آنکه ممکن است این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد و بی‌درنگ یادآور می‌شود که نافرمانی از آنها در مسئله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنان نیست، بلکه در دنیا باید با ایشان به طرز شایسته‌ای رفتار کرد.⁷

1. نک: بقره: 256. (لا إكراه في الدين)

2. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 70-73.

3. نک: المیزان في تفسير القرآن، ج2، صص 164 و 165.

4. نک: تفسیر نمونه، ج3، صص 320 و 321.

5. نک: المیزان في تفسير القرآن، ج2، ص 205.

6. «سَأَلَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ... قَالَ إِنَّ أَضْجَرَكَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا إِنْ ضَرَبَاكَ قَالَ وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا قَالَ إِنْ ضَرَبَاكَ فَقُلْ لَهُمَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا فَذَلِكَ مِنْكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ». (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، باب البر بالوالدین، ص157).

7. نک: تفسیر نمونه، ج 17، صص 42 و 43.

در این روش، سعی بر آن است که تلقی آدمی از امور دگرگون شود. ایجاد دگرگونی در تلقی افراد، از جمله لوازم قطعی تغییر رفتارها و اعمال آنهاست؛ زیرا نوع تلقی، و به عبارت دیگر، نحوه ارزیابی امور، یکی از مبانی اثرگذار در نوع رفتارها و اعمال است. کلمه بینش (بصیرت) از نظر معنی، انطباق کامل بر کلمه آگاهی (علم) ندارد. البته بینش و آگاهی از یک جنس هستند، اما رابطه تساوی و انطباق، میانشان وجود ندارد. هر بینشی آگاهی است، اما هر آگاهی‌ای بینش نیست. بینش، نوعی آگاهی عمیق و گسترده است. از این رو، آدمی را با واقعیت مورد نظر پیوند می‌دهد، اما اصل آگاهی ممکن است سطحی و کم‌دامنه و در نتیجه گمراه‌کننده باشد. بر این اساس، خداوند گاه منصرفان را موصوف به آگاهی (علم) می‌سازد، اما همواره بینش (بصیرت) را از آنان منتفی دانسته است.¹

در قرآن آیات بسیاری را می‌توان منطبق با این روش یافت. گسترده‌گی آیات در این روش، به اندازه‌ای است که شاید بتوان گفت بیشتر آیات تربیتی در قرآن کریم، مأمور به اعطای بینش هستند. شاید همین امر موجب شده است تا به طور کلی، نظریه تربیت بصیرت‌گرا، در تربیت اسلامی مطرح شود. چنانکه اشاره شد، تربیت از طریق اعطای بینش به متربی، یعنی آگاهی و نگرش عمیق و گسترده‌ای به او داده شود که در جانش اثر بگذارد و با ایجاد دگرگونی در تلقی وی از امور، از درون، به تغییر رفتار او منجر شود. در نظریه تربیت بصیرت‌گرا، نیاز است تا با به کار انداختن فکر متربی در مورد ارزش‌ها، چیزی را که در موقعیت‌های مختلف ارزش می‌یابد، روشن سازد. بر اساس این نظریه، هیچ چیز در تربیت دینی، به اندازه تفکر، اهمیت ندارد؛ زیرا راه تربیت از مسیری آگاهانه و مبتنی بر تعقل می‌گذرد.²

نقش بصیرت و نوع بینش در اعمال و رفتار انسان، اهمیت ویژه‌ای دارد. حقیقت این است که «حلقه مفهومی اتصال میان علم - ایمان، از سویی و عمل از سویی دیگر، حصول قوه‌ای به نام بصیرت است، مفهومی برگرفته از قرآن و فرهنگ اسلامی که با مفهوم بصیرت در روان‌شناسی، بسیار متفاوت است. عمده‌ترین ویژگی این مفهوم آن است که در حوزه تربیت عقلانی و بشری، چونان هدفی تربیتی قابل حصول است؛ یعنی غیر آرمانی، قابل ارزش‌سنجی و توسط فعالیت تربیتی مربیان معمولی (غیر معصوم) و در شرایط عادی زندگی بشر، قابل تحقق است».³

در نهایت، «تربیت اسلامی، تربیت عقلانی و بصیرت‌گراست و تربیت عقلانی بصیرت‌گرا عبارت است از هدایت رشد ابعاد شخصیت آدمی از طریق پرورش تعقل - که دامنه عملکرد آن از حوزه نظر تا عمل گسترده است - و حاصل آن، ایجاد، حفظ، و توسعه بصیرت است که از طریق پرورش نظری و پرورش عملی امکان‌پذیر می‌گردد».⁴

بنا بر این مطالب و با توجه به آیات قرآن کریم، مفهوم بصیرت‌گرایی تربیت در قرآن آشکار می‌شود. قرآن کریم، به جای آموختن تک‌تک نحوه رفتارها در موقعیت‌های مختلف، با تکیه بر عقلی که خداوند به بشر عطا کرده، درصدد اصلاح پایه و زیرساخت فکری انسان‌هاست تا به وسیله عقل خود و بینشی که بر اثر تربیت به دست آورده‌اند، رفتار صحیح را از ناصحیح بازشناسند و آن رفتار را انجام بدهند.

به صورت کلی، بینش‌هایی را که قرآن ارائه می‌دهد، می‌توان در چند دسته قرار داد. در ادامه، برای هر دسته نمونه‌هایی ذکر می‌شود:

الف) بینش در مورد نظام هستی و خدا: خداوند مبدأ هستی است و ویژگی‌های نظام هستی، در رابطه با

او قابل طرح است. قرآن کریم، نظامی را با سه ضلع شهادت، احاطه و افاضه ترسیم میکند که هر کدام از این سه خصوصیت، خصوصیات دیگری را پدید می‌آورند. از سوی دیگر، نگرستن به دنیا با این صفات، سبب می‌شود انسان‌ها اعمال و رفتاری متفاوت داشته باشند: 5
خداوند بزرگترین شاهد است. «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...؛ بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است...» (انعام: 19)

هیچ چیز از خداوند مخفی نمی‌ماند، حتی اگر عملی به اندازه دانه خردلی در دل صخره یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْكُتُبَ وَالْحِجَابَ وَالْحُرُوفَ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا فِي قُرْآنٍ مَّعْرُوفٍ» (لقمان: 16)

این آیه نیز با تاکید و اصرار بیشتری، از علم بی‌منت‌های الهی سخن می‌گوید: در هر حالی که باشید و هر عملی که انجام دهید، خدا شاهد شماست. هیچ چیز حتی به کوچکی مثالی یا کوچکتر از آن یا بزرگتر از آن، در زمین یا در آسمان از خدا مخفی نمی‌ماند:

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس: 61)

یا «ذَلِكَ بَانَ لِلَّهِ يَوْمَئِذٍ وَاللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَيَوْمَئِذٍ يُرَى الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بِهِمْ كُلَّ شَيْءٍ عَدُوًّا لِلَّذِينَ يَحْكُمُونَ بِالْحَقِّ وَالْحَقَّ يَحْكُمُونَ بِهِمْ وَلَا يَجْعَلُونَ لَهُمْ عِلْمَ اللَّهِ عِلْمًا حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ أَمْرَهُمْ فَهُمْ يَعْلَمُونَ» (حج: 61)

زندگی در نظام شاهد و مشهودی که در رأس همه، خداوند متعال، شاهد و عالم بر هر چیز باشد. باور این مطلب، آثار عمیقی در نحوه زندگی بشر دارد. خداوند می‌فرماید:

«وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، إِنْ تَبَدَّوْا الْمِدْقَاتِ فَيَعْمَىٰ هِيَ وَإِنْ تَخَفَوْهَا وَتَوْتَوْهَا الْفُقَرَاءُ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (بقره: 271)

پیداست کسی پنهانی انفاق می‌کند که به شاهد و آگاه بودن خداوند، ایمان داشته باشد: 6

از سوی دیگر، قرآن کریم، نظامی محیطی و محاطی معرفی می‌کند که خداوند، محیط بر همه است: «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مَحِيطٌ» (بروج: 20) این بینش سبب می‌شود انسان باور کند قدرتی هست که از همه قدرت‌ها برتر است و می‌تواند با اراده خود، تمام اراده‌ها را در هم بپیچد: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ بَطَرَتْ مَعِشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ يَخُفْ مِنْ بَعْضِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ» (قصص: 58) همچنین: «أَوْ لِمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكُنَا أَوْشِدَ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا» (فاطر: 44)

«اقوام و مللی که خوشی و اقبال در زندگی ایشان به حدی رسیده بود که دچار سرمستی شده بودند و شاید هرگز تصور نمی‌کردند که این خوش‌وقتی زوال یابد و نیز مردمان نیرومند و متمدنی که از این ملت پیشرفته‌تر بودند و در عمران و آبادانی در زمین - از نظر ساخت کاخ‌ها و بناهای عظیم و یا اقتصاد و کشاورزی و... - ید طولایی داشتند، اما خداوند عالم چنین نیست که چیزی در آسمان یا در زمین، او را در مانده کند و بر او تفوق یابد.» 7

این بینش که از حیطة قدرت الهی، برای فرار راهی وجود ندارد، در رفتار انسان بسیار اثرگذار است و او را از این اشتباه دور می‌کند که خود را در دنیا منشأ اثر ببیند:

«وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كُنَّا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَيِّئَتِكُمْ لَبُرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيْ مَضَاجِعِهِمْ...» (آل عمران: 154)

عده‌ای به گمان جاهلانه می‌اندیشند که می‌توانند از اراده خداوند بگریزند. عده‌ای فکر می‌کردند که اگر حرف پیامبر درست و به حق بود، پس ما نباید کشته شویم، غافل از اینکه هر کس را موعد مرگش فرا رسد، خود با پای خودش به سوی مکان مرگش خواهد رفت و این نشانه احاطه اراده و قدرت خداوند بر عالمیان است. ⁸

همچنین بر اساس ویژگی افاضه، دامنه هستی، سفره گسترده خداوند است که هیچ کس از عطیای او محروم نیست: «كُلًّا نَمَدَّ هَوْلًا ۖ وَ هَوْلًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ ۖ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (اسرا: 20) خداوند همه را مدد می‌فرماید، دنیاطلب را برای رسیدن به اهداف دنیوی و آخرت طلب را برای نیل به سعادت اخروی. ⁹

گاه فیض الهی به سبب مصلحت بندگان، از حالت گشادگی به وضعیت کفایت در می‌آید: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِلُ بَقْدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» (شورا: 27) بعضی افراد، به این علت محروم می‌شوند که ظرفیت گشادگی نعمت را ندارند و در صورت بسط رزق، به عصیان و طغیان و ستم می‌پردازند. خداوند پیمان‌ه و ظرفیت وجودی هر کس را می‌داند و طبق مصلحتش به او روزی می‌دهد؛ نه چندان می‌دهد که طغیان کند، و نه چندان که از فقر فریادش بلند شود. ¹⁰

آن هنگام که عطا استمرار یابد و گستره آن ضیق نیابد، باید ترسید که این سنت استدراج الهی است: «سَنَسْتَدْرِجَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَأَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (قلم: 45) استدراج به این معناست که گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج، در مقابل گناهی که انجام می‌دهند، نعمت می‌بخشد و آنها تصور می‌کنند این لطف الهی است که به خاطر شایستگی، شامل حالشان شده است. در نتیجه، در غرور و غفلت فرو می‌روند، اما ناگهان خداوند آنها را می‌گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می‌فرستد که دردناکترین شکل عذاب به شمار می‌آید. البته این مورد درباره کسانی رخ می‌دهد که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده‌اند. افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته‌اند، خداوند آنها را در برابر گناهانشان متنبه می‌کند و همان، سبب بیداری و توبه‌شان می‌شود و این لطف خدا در حق آنان است. ¹¹

خداوند می‌فرماید: «بَلْ مَتَّعْنَا هَوْلًا ۖ وَأَبَاهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرَ أَفَلَا يَرُونَنَا أَتَى الْأَرْضَ نَقُصْمَهَا مِّنْ أَمْرَاقِهَا أَفْهَمَ الْغَالِبُونَ» (انبیاء: 44) نعمت، پشت نعمت، و سرگرمی‌ها و تمتعات، پشت سر هم، به مدت طولانی و در پی آن غفلت و غفلت و در نتیجه، سرکشی و عصیان، پله‌پله آنان را به ورطه هلاکت می‌کشاند. این تعبیر از طولانی شدن عمرها، غایت و منتها الیه تمتع و زندگانی است. خداوند می‌فرماید که ما این مشرکان و پدرانشان را عمر دادیم و این تمتع هم چنان دوام یافت تا عمرشان طولانی شد. پس

دچار غرور شدند و خدا را فراموش و از عبادت او اعراض کردند. ¹²

«أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيَهُ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ».

(قصص: 61) بر اساس این آیات، گاهی استمرار نعمت و وفور آن، بر اثر سنت استدراج الهی است. بدین صورت که خداوند به افرادی که امیدی به بازگشتشان نیست، مهلت و نعمت می‌دهد تا روزگارشان طولانی شود و هرچه بیشتر در فساد خویش غوطه‌ور شوند، عذاب بیشتری برای آخرت خود مهیا کنند. کام‌یابی دنیوی، نشانه آسودگی اخروی نیست. ¹³

این گونه بینش نیز مانع خطاست؛ خطایی که سبب می‌شود انسان، مشت خود را معیار سنجش ببیند: ¹⁴

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ، وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» ¹⁵ بنابراین، بر اساس میزان نعمات الهی که به دست انسان می‌رسد، نمی‌توان نتیجه گرفت که خداوند، برای بنده‌اش خیر یا شر خواسته؛ از او راضی است یا ناراضی؛ با فقدان نعمت، او را عذاب می‌کند یا کفاره گناهش را می‌ستاند یا او را بدین وسیله می‌آزماید تا درجاتش را بالا ببرد. از سوی دیگر،

با وفور نعمت به بنده‌ای، مزد عمل نیکش را می‌دهد یا دوستی‌اش را نشان می‌دهد یا دچار گودال استدر اجش کرده است. این آیات، بینش وسیعی به انسان می‌دهند و سبب گسترش دامنه دید انسان می‌شود. [16](#)

ب) بینش در مورد دنیا: دنیا نامی برای مرحله‌ای ابتدایی از هستی و قشری کم‌مایه از آن است که در حال حاضر، انسان محصور، در ضیق آن زندگی می‌کند. قرآن بینش ویژه‌ای در مورد دنیا به دست می‌دهد که می‌توان گفت طبق این بینش، دنیا سرای الم و امل است. [17](#)

نگریستن به دنیا به عنوان سرای الم، آمادگی پذیرش دشواری‌ها و رنج‌ها را در انسان پدید می‌آورد و صبر بر سختی‌ها را آسان می‌گرداند. برخی آیات نیز بر گستره افق‌های این بینش استوارند: «و لا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نسا: 104) به راستی که این نگاه، تحمل سختی‌ها را در راه خدا بسیار آسان می‌کند و در گرماگرم جهاد، با زخم‌ها و خستگی بسیار، باید در تعقیب دشمن شتافت. خستگی و سنگینی زره جنگی و احتمالاً درد از سر جراحت، رزمنده را از تعقیب دشمن منصرف می‌کند و هزار توجیه برای بازگشت برایش می‌تراشد، اما اگر از زاویه دیگری به قضیه بنگرد و در این اندیشه باشد که اگر دشمن نیز مانند او از دشواری جنگ ناراحت است، با این تفاوت است، با این تفاوت امید دارد و دشمنش از آن بی‌بهره است، جان تازه‌ای در خود می‌یابد و تا آخرین نفس، به وظیفه‌اش ادامه می‌دهد. [18](#)

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید:

لَتَبْلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذْيَ كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ. (آل عمران: 186)

انسانی که خسارت در اموال و اولاد و نیز آزار و زخم زبان از مشرکان را آزمایش الهی می‌بیند و صبر در برابر آنها را از عزائم امور می‌شناسد، به آسانی می‌تواند از این آزمایش‌ها سربلند بیرون آید. [19](#) همچنین نگاه به دنیا به مثابه سرای امل، انسان را از خفتگی و غفلت می‌رهاند و او را هوشیار می‌سازد تا برای متاعی ناچیز، بهایی گزاف نپردازد و تمام هم و غم خویش را صرف امور واهی نکند تا زیان‌کار نشود. خداوند می‌فرماید: «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حَبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسُومَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثُ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَ الْمَآبِ» (آل عمران: 14) و در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تَظْلَمُونَ قَتِيلًا.» (نسا: 77) «همه زینت‌های دنیایی فانی‌اند و هر قدر بزرگ باشند، چون در حد دنیا هستند، کوچکند؛ اما فرجام نیکوتر نزد خداست و سرای آخرت - با آن عظمتش - برای کسی که تقوا پیشه کند، بسیار بهتر از تمام زیورهای دنیا است.» [20](#)

ناچیزی متاع دنیا و فناپذیری آن در مثال‌های قرآن به خوبی نمایان است:

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حُرَّتٌ قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ... (آل عمران: 117)

مثل آنچه [آنان] در زندگی این دنیا [در راه دشمنی با پیامبر] خرج می‌کنند، همچون مثل بادی است که در آن، سرمای سختی است، که به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده‌اند بوزد و آن را تباہ سازد... خداوند می‌فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتَهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مَصْفُورًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعَ الْغُرُورِ. (حدید: 20)

بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی

در اموال و فرزندان است. [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد. سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آنگاه خشک شود و در آخرت [دنیای پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آموزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست»²¹.

خداوند در جایی دیگر نیز چنین می‌فرماید:

أَمَّا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتَ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامَ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَنْتُ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنُ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْعُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. (يونس: 24)

«باد سوزناک یا باران تندی که با زراعت زیبا و پر محصولی برخورد می‌کند و درست در زمانی که زمین به نهایت زیبایی رسیده، و گویی انواع زیور آلات را به تن کرده است، و اهالی آن می‌پندارند که دیگر توان‌مند شده‌اند، به ناگاه تمامی آن را نابود می‌سازد؛ مثل دنیا و مافیهاست که در یک آن، ناباورانه از دست انسان می‌رود و هرگز نمی‌توان به آن امید بست. آنچه نباید، دل‌بستگی را نشاید»²².

ج) بینش در مورد حقیقت انسان: به دلیل آنکه انسان موجودی هزار چهره، با قابلیت‌ها و توانایی‌های فراوان و جامع اضداد است. قرآن کریم با اعطای بینش صحیح درباره حقیقت وجود انسان، او را از خویشتن وهمی دور می‌کند تا خود را به گونه‌ای صحیح بشناسد و به تناسب آن، حالات و رفتارهای صحیح از او سر بزند. چون انسان موجودی محتاج است، همواره سعی می‌کند خود را با چیزی از بیرون خود، ارضا و پر کند تا رنج احتیاج، زایل شود. به همین دلیل، گاهی چنان با آن بیگانه بیرونی، عجین می‌شود که او را خود می‌بیند. این در حالی است که این تصور، چیزی جز خیالات نیست. از این‌رو، خداوند این‌گونه افراد را مختال و خیال‌باف می‌نامد: ²³ «وَلَا تَصْعُرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان: 18) و «لَكَيْلًا تَأْسُؤًا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (حدید: 23) روی گرداندن از مردم، راه رفتن با نخوت، تأسف خوردن و مأیوس شدن هنگام از دست دادن چیزی و نیز سرمست گشتن هنگام به دست آوردن چیزی، از نشانه‌های انسان خیال‌باف سرخوش و فخر فروش است.²⁴

قرآن کریم به همین طریق می‌کوشد انسان را از خویشتن وهمی دور سازد و خویشتن واقعی را به او باز شناسد تا بتواند درست بیندیشد و راه درست خویش را بیابد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: 15) و «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُفُوقَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ...» (محمد: 38)

«ای مردم، شما فقیرانی در درگاه خداوند هستید. هنگامی که باید در راه خدا انفاق کنید، برخی می‌پندارند که مالی که دارند، از آن خودشان و مستقل از خداوند است و یا خداوند به اموال آنان احتیاج

دارد؛ این توهمی بیش نیست؛ شما فقیرید و خداوند غنی است»²⁵.

«وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا»؛ (نسا: 28) «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظُلُومٌ كَفَّارٌ»؛ (ابراهیم: 34) «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»؛ (عادیات: 6) «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دَعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»؛ (اسرا: 11) «لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دَعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهَ الشَّرُّ فَيُؤْسَ قَنُوطٌ»؛ (فصلت: 49) «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا»؛ (اسرا: 100) «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»²⁶. (کهف: 54)

ضعف، ظلم، کفر و ناسپاسی، از خصوصیات انسان است. انسان آن قدر نادان است که گاهی به حدی برای طلب شری پافشاری می‌کند که گویا خیر است. از درخواست خیر خسته نمی‌شود، اما اگر شری به او برسد، ناامید می‌شود. آن قدر بخیل است که اگر تمام گنجینه‌های پروردگار نیز در اختیارش باشد، باز هم از

انفاق، خودداری می‌کند. گاهی انسان به هیچ صراطی مستقیم نیست و گویا بیش از هر چیز، سر جدل دارد. خداوند متعال، با این تعاریف، انسان را به خود او می‌شناساند تا از ویژگی‌هایی که بالقوه می‌تواند داشته باشد، آگاه شود و برای تکامل خویش از آنها بهره‌برداري کند و از خصوصیات ناپسند برحذر باشد. (دینش در مورد تاریخ انسان: همواره تاریخ تکرار می‌شود. این سنت خداست که همیشه روزهای نیک و بد در میان انسان‌ها دور می‌زند: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوَلُهَا بَيْنَ النَّاسِ.» (آل عمران: 140) بر همین اساس، خداوند، تاریخ را برای انسان‌ها بیان می‌کند تا از آنچه در گذشته است، آگاه شوند و بدانند چه چیز پیش رویشان خواهد بود. همواره در تاریخ، دو جبهه حق و باطل در مقابل هم قرار داشته است. خداوند، اراده کرده است که همواره این دو جبهه، در هم آویزند؛ چرا که برآمدن حق و زوال باطل در گروی این نزاع است: **27** «بَلْ نَقْذِفَ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ.» (انبیاء: 18)

از زاویه دیگر، بی‌تردید جبهه حق غالب است. این نیز سنت خداست: «كُتِبَ اللَّهُ لَآغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (مجادله: 21) و «فَإِنَّ حُزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.» (مائده: 56)

حتی در صورت شکست ظاهری برای کسی که در مسیر حق است، برای شکست یا خذلان و ضرر هیچ راهی وجود ندارد. اگر پیروز شود و به سلامت بازگردد، پیروز است و اگر کشته شود، به سویی رضوان الهی و سعادت اخروی در سرای ابدی شتافته است: **28** «قُلْ هَلْ تَرِيصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحَسَنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرِيصُ بِكُمْ أَنْ يَمْسِيَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا فَنُرِيصُوا بِكُمْ مَتْرِيصُونَ.» **29**

از سویی در بیان حکمت این نزاع می‌فرماید: «وَلِيْمَحْصَ اللَّهُ الدِّينَ ءَأَمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكُفْرَيْنَ؛ باید مؤمنان خالص گردند و کافران نابود شوند.» (آل عمران: 141) از سویی دیگر نیز می‌فرماید: «وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: 251) و «وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتُ مَوَاطِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدَ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنْصَرْنَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرَهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ.» **30** (حج: 40) اگر خداوند به وسیله عده‌ای، شر عده دیگری را کم نکند، زمین فاسد می‌شود و صومعه‌ها و مساجد و مکان‌های عبادی، به وسیله اشرار نابود می‌گردد.

ه) بینش در مورد مرگ و پس از مرگ: قرآن کریم در مورد مرگ نیز بینش عمیق و تازه‌ای به انسان می‌بخشد. از همه مهم‌تر اینکه در مقابل اندیشه‌ای که آن را پایانی دردناک برای زندگی می‌بیند، آن را آغازی بر حیاتی معرفی می‌کند که زندگی دنیا در مقابل آن به مرگ شبیه‌تر است: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعَبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.» (عنکبوت: 64)

نکته دیگری که قرآن به آن اشاره دارد، این است که می‌توان نوع مرگ را به وسیله نوع زیستن، انتخاب کرد؛ چرا که هر کس همان‌گونه می‌میرد که زیسته است: «إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ.» (توبه: 84)

ممکن نیست کسانی که مرتکب رفتارهای سوء می‌شوند، با کسانی که ایمان دارند و اعمال نیکو انجام می‌دهند، زندگی و مرگ یکسانی داشته باشند. هر کس چنین بیندارد، سخت در اشتباه است: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.» (جاثیه: 21)

از این رو، خداوند می‌فرماید مرگ خود را انتخاب کنید: «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» (آل عمران: 102)

بنابراین، هر کس می‌خواهد از مرگی عبث، رها گردد، باید به زندگی خود معنا بخشد. خداوند در مورد جهان پس از مرگ نیز تصاویری را ترسیم کرده است که همواره آدمی در میان خوف و رجا باشد. همین ماندن میان خوف رجاست که انسان را از دو آفت ناامیدی و احساس امنیت باز می‌دارد. این موارد، آفت تلاش و پیشرفت به شمار می‌آیند. قرآن کریم، هم چشم‌های ذلیل را در قیامت به تصویر کشیده است و هم چهره‌های گشاده از نشاط نعمت را: «خَشِعَا أَبْصَارَهُمْ يُخْرَجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَانَهُمْ جُرَادٌ مُنْتَشِرٌ» (قمر: 7)

و «تُعْرَفَ فِي وُجُوهِهِمْ نُصْرَةُ النَّعِيمِ.» (مطففين: 24) وقتي قيامت بر پا شود، عده‌اي در حالي از قبرهايشان خارج مي‌شوند که دیدگان‌شان را فروهسته‌اند و مانند ملخ‌هايي پراکنده هستند و از آن سو در چهره عده‌اي، نشاط نعمت دیده مي‌شود:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَمِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (آل عمران: 106 و 107)

برخي چهره‌ها، سفید و برخي سیاه مي‌شود، اما نه سیاه و سفیدی که در اين دنيا مي‌شناسيم. آنان که در آنجا روسياهند، به واسطه کفرشان عذاب مي‌چشند و آنان که روسپيدند، در رحمت خداوند جاودان

خواهند شد. [31](#)

«وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ... وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»؛ (قيامت: 22 و 24) «وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ مَسْفُورَةٌ... وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ»؛ (عبس: 38 و 40) «وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ... وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» (غاشيه: 2 و 8) در آن جهان، صورت-

هايي شاداب و مسرور و صورتهايي عبوس و در هم کشيده، چهره‌هايي گشاده و نوراني و چهره‌هايي غبارآلود دیده مي‌شود و برخي شاداب و باطراوت و برخي خاشع و ذلت‌بارند؛ اينها تصاويري از عاقبت انسان‌ها در حیات پس از مرگ است.

1. [نگاهي دوباره به تربيت اسلامي، ص 75.](#)
2. [نک: علي‌رضا رحيمي، تعليم و تربيت بصيرت‌گرا، ص 322.](#)
3. [همان، ص 386.](#)
4. [همان، ص 392.](#)
5. [نگاهي دوباره به تربيت اسلامي، ص 75.](#)
6. [نگاهي دوباره به تربيت اسلامي، ص 78.](#)
7. [نک: تفسير نمونه، ج 18، صص 299 و 300.](#)
8. [نک: تفسير نمونه، ج 3، ص 133؛ نک: فضل بن حسن طبرسي، مجمع‌البیان في تفسير القرآن، ج 2، ص 863.](#)
9. [نک: الميزان في تفسير القرآن، ج 13، صص 66 - 69.](#)
10. [نک: تفسير نمونه، ج 20، ص 432.](#)
11. [تفسير نمونه، ج 24، ص 416.](#)
12. [نک: الميزان في تفسير القرآن، ج 14، ص 291.](#)
13. [محسن قرائتي، تفسير نور، ج 9، ص 82.](#)
14. [نگاهي دوباره به تربيت اسلامي، صص 75 - 79.](#)
15. [فجر: 15 و 16.](#)
16. [نک: تفسير نمونه، ج 26، ص 461.](#)
17. [نگاهي دوباره به تربيت اسلامي، ص 79.](#)
18. [نک: مجمع‌البیان في تفسير القرآن، ج 3، ص 160؛ الميزان في تفسير القرآن، ج 5، ص 63.](#)
19. [نک: تفسير نمونه، ج 3، صص 204 و 205.](#)
20. [نک: الميزان في تفسير القرآن، ج 3، ص 95، ج 5، ص 7.](#)
21. [نگاهي دوباره به تربيت اسلامي، صص 79-81.](#)

22. نک: تفسیر نمونه، ج 8، ص 264.
23. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص 81.
24. نک: تفسیر نمونه، ج 17، صص 54 و 55، ج 23، ص 366.
25. نک: تفسیر نمونه، ج 18، ص 220، ج 21، صص 496 و 497.
26. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 81 و 82.
27. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 263.
28. توبه: 52.
29. نک: تفسیر نمونه، ج 7، صص 444 و 445.
30. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 82 - 84.
31. نک: تفسیر نمونه، ج 3، ص 45.

• 4. دعوت به ایمان

ایمان به معنای باور و اعتقادی است که عمیقاً در وجود انسان رسوخ می‌یابد. از این رو، جایگاه ایمان نه در قشر وجود آدمی، بلکه در عمق وجود اوست. از این رو، در قرآن، کسانی که به زبان می‌گفتند ایمان آورده‌ایم، از این قول نهي شدند؛ زیرا ایمان در قلب آنان داخل نشده بود. بنابراین، گرگاه ایمان، قلب است و ایمان، گره و عقده قلبی است. گاه در احادیث گفته می‌شود که ایمان، عبارت از اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است.¹ این بیان با تعریف یاد شده (گره و عقده قلبی) تنافی ندارد؛ زیرا در احادیث مزبور، ایمان، همان اعتقاد قلبی است و اقرار به زبان و عمل، به مثابه دلیل و علامت ایمان شمرده می‌شوند. این نکته در برخی احادیث تصریح شده است. چنان‌که گفته می‌شود ایمان به وسیله عمل اثبات می‌شود.² به علاوه، حتی اگر کسی بر اثر اجبار، ناگزیر شود کلمه کفر را بر زبان براند و تظاهر به کفر کند، اما به آن دل ندهد، ایمانش محفوظ است. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...» (نحل: 106)

ویژگی دیگر ایمان آن است که فعلی ارادی و اختیاری است. چنین نیست که ناگهان انسان، ندانسته و نخواست، ایمان را در قلب خود بیابد. ایمان، خلق‌الساعه نمی‌روید، بلکه فعلی ارادی و اختیاری است. از این رو، هم دانسته است و هم خواسته؛ زیرا خداوند، مردم را به ایمان دعوت کرده است و همواره دعوت و امر و نهي، به امور ارادی و اختیاری تعلق می‌گیرد.

بر این اساس، ارتباط روش تربیتی حاضر با روش پیشین (اعطای بینش) روشن می‌شود و بر اساس آن، حیطه این روش مشخص می‌گردد. ایمان بر بستر بینش‌ها و دانسته‌ها می‌روید. برای ظهور ایمان بر کسی، باید بینش‌های مورد نظر را در وی فراهم آورد. با تغییر تلقی فرد در مورد ویژگی‌های نظام هستی، زندگی دنیا، حقیقت وجود انسان، تاریخ بشر و آینده آن، و مرگ و پس از مرگ، شرط لازم برای ایمان آوردن در وی آماده می‌شود، اما تنها این شرط لازم است؛ زیرا ایمان افزون بر دانستن، خواستن نیز است. باید عزمی در آدمی سر برآورد تا ایمان در قلب او نفوذ کند.

بر این اساس، در روش حاضر، نظر بر آن است که با تکیه بر بینش‌های مذکور، جنبشی در عزم آدمی پدید آید. به این ترتیب، بینش به عقیده بدل شود و گره ریشه خود را در قلب بیفکند. از این رو، قرآن به اعطای بینش اکتفا نمی‌کند، بلکه انسان‌ها را فرا می‌خواند تا به مقتضای آن بینش، ایمان بیاورند و عزم و اراده‌ای بر پای‌بندی به لوازم عملی آن داشته باشند؛ زیرا بسیار پیش می‌آید که انسان دانسته‌هایی دارد، اما خود را به لوازم عملی آن پای‌بند نمی‌کند. در دعوت به ایمان، بنا بر آن

نیست که به انسان علم تازه‌ای عطا شود، بلکه انگیزتن او به التزام نسبت به آنچه می‌داند، مورد نظر است. همین انگیزتن به عزم، گاه راهی است که فرد را به حرکت در می‌آورد و او را آماده التزام می‌سازد.

روش دعوت به ایمان، ناظر به ایجاد تحوّل باطنی است و هرگاه چنین تحوّل رخ دهد، آثار آن بر ظاهر آدمی و اعمال وی پدیدار خواهد شد.³

در قرآن کریم، بارها این روش، استفاده شده و خداوند، بر اساس بینش‌هایی که ارائه کرده است، انسان را به ایمان فرا می‌خواند: «وَآمَنُوا بِمَا أَنْزَلَتْ مَصَدَقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ...» (بقره: 41) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مَصَدَقًا لِمَا مَعَكُمْ...» (نسا: 47) آنچه خداوند نازل کرده است و

کتاب‌های آسمانی پیشین را نیز تأیید می‌کند، شایسته است به آن ایمان بیاورید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولَهُ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرَسُولِهِ وَاليَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده، بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد سخت در گمراهی است.» (نسا: 136) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ...، ... إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...؛ ای مردم، رسولی که به سوی شما مردم آمده است، حق است، پس ایمان بیاورید؛ و ای اهل کتاب، مسیح، رسول خدا بود، نه پسر او. پس به این پیامبر ایمان بیاورید و دست از سه‌گان‌پرستی بردارید.» (نسا: 170 و 171)

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مَلَكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ...؛ بگو ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم؛ همان خدایی که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و هیچ معبودی جز او نیست و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند. پس به خدا و فرستاده او بگروید و او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید.» (اعراف: 158)

«قُلْ بَلِيٌّ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبِّؤُنَّ بِمَا عَمَلْتُمْ وَذَلِكُمْ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ، فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...؛ قسم به پروردگارم که شما پس از مرگ، مبعوث می‌شوید و به آنچه انجام داده‌اید، آگاهی داده می‌شوید؛ پس از آن روز بترسید و ایمان بیاورید.» (تغابن: 7 و 8) «يُولَجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُولَجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ خداوند است که روز را در دل شب و شب را در دل روز فرو می‌برد، و از درون دل‌ها آگاه است؛ پس ایمان بیاورید.» (حدید: 6 و 7)

این آیات، بر اساس بینش و آگاهی، انسان‌ها را به ایمان دعوت می‌کند. خداوند متعال، نه به اعطای بینش بدون دعوت به ایمان بسنده کرده و نه ایمانی بدون آگاهی را از انسان‌ها خواسته است، بلکه هر دوی اینها باید در کنار هم باشد.

1. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 10، ص 366؛ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 329.

2. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 2، ص 38؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 168.

3. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 86 و 87.

• 5. فریضه‌سازی

این روش از اختصاصات شرایع الهی است. بدین صورت که برخی از دستورالعمل‌های اساسی را که اجرای آنها در تربیت انسان ضروری است، به عنوان فریضه قرار داده‌اند. فریضه یعنی حکمی که انجام آن واجب است و به هیچ وجه تعطیل‌شدنی نیست.

فریضه‌سازی در تربیت، تضمین‌کننده مداومت و محافظت است؛ زیرا فریضه، امری است که به هر حال باید انجام پذیرد و انجام پذیرفتن آن به فراهم آوردن شرایط بستگی دارد که در مورد آن خواسته شده است. این دو جنبه، یعنی الزامی بودن حکم و رعایت شرایط معینی که برای آن قرار داده شده، مداومت و محافظت را می‌سازد. الزامی بودن احکام بدین‌گونه است که اگر فرد، دستورالعمل معینی را در موعد مقرر آن انجام ندهد، ضرورت و وجوب آن از بین نمی‌رود و باید در وقت دیگری آن را عملی کند. اگر فردی نیز به سبب ناتوانی نتواند آن را کامل انجام دهد، به هر نحو و به هر میزان که بتواند، باید آن را تحقق بخشد. اگر این نیز میسر نباشد، باید تکلیف دیگری را در عوض آن انجام دهد (کفاره)، اما اگر در ادای تکلیف به طور عمد قصور ورزیده باشد، تاوان نیز در پی خواهد داشت (کفاره عمد). همین جنبه الزامی روش فریضه‌سازی است که مداومت را فراهم می‌آورد.

جنبه رعایت شرایط، یعنی فرد در انجام تکلیف مورد نظر، باید شرایط و آداب ویژه‌ای را به کار بندد. در غیر این صورت، عمل او مقبول نخواهد بود. این جنبه، مانع از آن است که تکلیف، سرسری گرفته و ناقص و معیوب انجام شود. بنابراین، تضمین‌کننده کیفیت عمل است و محافظت نسبت به عمل را تأمین می‌کند.

البته فریضه‌سازی در شریعت، حدود و موارد معینی دارد، اما آنچه در این روش، مهم است، جوهره آن، یعنی نفس مسئله فریضه‌سازی و اهمیت آن در ایجاد تغییر و تحول در انسان است. بنابراین، با توسعه این معنا می‌توانیم از فریضه‌سازی در حیطه اخلاق و تربیت نیز سخن بگوییم. هرگاه دستورالعمل‌های اساسی و مهم اخلاقی و تربیتی برای خود یا برای دیگری به عنوان فریضه در نظر گرفته شود، فریضه، جنبه اخلاقی و تربیتی خواهد داشت. در این‌گونه موارد، باید دو خصیصه الزامی بودن و رعایت شرایط لحاظ شود تا آثار مداومت و محافظت بر آنها بار شود.¹

این روش در قرآن کریم، در موارد متعددی به کار رفته است؛ از جمله وجوب روزه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ (بقره: 183) وجوب جهاد: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ...» (همان، 216) وجوب وضو و غسل یا تیمم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِن كُنْتُمْ جَنَابًا فَاطْهَرُوا وَإِن كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ...»؛ (مانده: 6) وجوب زکات: «إِنَّمَا الْمِدْقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ (توبه: 60) وجوب نماز: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرَفَاً مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذَكَرِي لِلذَّاكِرِينَ»؛ (هود: 114) وجوب نیکی به پدر و مادر: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...» (اسراء: 23) و به طور کلی، فریضه قرار دادن برخی احکام دیگر: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ (نور: 1)

1. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مص 91 و 92؛ نک: اصول و روش‌های تربیت در اسلام، مص 173-178.

• 6. محاسبه نفس

یکی دیگر از روش‌هایی که اصل مداومت و محافظت بر عمل را محقق می‌سازد، روش محاسبه نفس است. محاسبه نفس عبارت از ارزیابی اعمال و نیت‌های پنهان در آنها است. محاسبه خویش، با توجه به ویژگی‌هایی که در تربیت اسلامی برای آن ذکر شده، شیوه‌ای است که مداومت و محافظت بر عمل را میسر می‌سازد.

در محاسبه خویش، یکی از ملاک‌ها آن است که اعمال، مبتنی بر تقوا و انگیزه تقرب به خدا باشد. در این ملاک، حسن عمل مورد نظر است، نه کثرت آن. هرگاه عمل از نیت علو و سرآمدن بر دیگران و ریا و ظاهرسازی دور باشد و با تقوا همراه شود، دیگر نمی‌توان آن را اندک شمرد. در اینجا کثرت به عدد نیست، بلکه به خلوص است. ملاک دیگر، دوام عمل و نیل آن به غایت است. در محاسبه خویش، اعمالی را می‌توان به شمار آورد که پایان گرفته باشد، نه آنها که آغاز شده باشد. با نظر به همین ملاک است که عمل اندک مداوم، به مثابه بهترین اعمال ارزش‌گذاری می‌شود. حتی اگر کسی افزون بر دو ملاک حسن و دوام، کثرت را نیز احراز کرد، نباید اعمال خود را زیاد بشمرد، هرچند فراوان باشد.

اینها میزان‌های محاسبه‌اند. در روش محاسبه نفس، نظر بر آن است که فرد این میزان‌ها را برگیرد و با آنها به سنجش اعمالی بپردازد که از وی سر می‌زند. در نظام تربیتی اسلام، به کار بستن شیوه محاسبه نفس بسیار توصیه شده است. قرآن کریم اکیداً توصیه می‌کند که هر نفسی باید به مراقبت از اعمال خویش و محاسبه آن بپردازد؛¹ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدِمَتْ لَعْدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». (حشر: 18) در این آیه، به هر سه مرحله از مراحل محاسبه نفس، (مراقبه، محاسبه و معاقبه)، اشاره شده است.

مسئله محاسبه نفس، چیزی است که در متون اسلامی زیاد بر آن تأکید شده است. در مقابل، این روش در تربیت‌های غیر مذهبی، هیچ جایگاهی ندارد و در حقیقت، در آن مکاتب، نمی‌تواند مفهومی داشته باشد.² در ابتدای این آیه خداوند، به تقوا امر می‌کند که بیانگر مرحله مراقبه است؛ یعنی انسان مراقب اعمال خود باشد که در مسیر تقوا قرار گیرد. در مرحله بعد، به محاسبه اشاره دارد و می‌فرماید اعمال خود را حساب کنید و آنها را از نظر نیکی و بدی ارزیابی کنید. منطق قرآن کریم، پیش فرستادن است³ و در این آیه، بر این نکته تأکید می‌شود که هر کس باید مراقب باشد که چه چیزی برای زندگی آینده خود پیش می‌فرستد. همان‌طور که هر صاحب عملی و هر صانعی در آنچه انجام داده و آنچه ساخته، دقیق نظر می‌کند و آن را می‌سنجد تا اگر عیبی دید، در رفع آن بکوشد یا اگر از نکته‌ای غفلت کرده بود، آن را جبران کند، مؤمن نیز باید درباره آنچه انجام داده، دوباره نظر کند که اگر عیبی داشته است، آن را برطرف سازد.⁴

در ادامه آیه، دوباره خداوند به تقوا امر می‌کند. این امر گویای آن است که انسان باید در اعمال خود دقت کند و پس از آنکه آنها را محاسبه کرد، باز بر اساس تقوای الهی، برخورد کند. اگر در اعمالش نیکی بود، خدا را بر آن توفیق، شکر کند و اگر زشتی بود، خود را ملامت نکند و تصمیم بگیرد آن کار را تکرار نکند و حتی به خاطر اعمال بد، خود را تنبیه کند.⁵

این امر دوباره به تقوا، فرمانی است بر اینکه هنگام نظر، و محاسبه اعمالی که کرده‌اید، از خدا پروا کنید و چنان نباشد که عمل زشت خود را یا عمل صالح - ولی ناخالص - خود را به این علت که عمل شماست، زیبا و خالص به شمار آورید. در پایان آیه، با ذکر اینکه خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است، امر دوم به تقوا را تعلیل می‌کند و می‌فهماند علت اینکه از خدا پروا کنید، این است که او از آنچه می‌کنید، باخبر است و تعلیل امر به تقوا به اینکه خدا باخبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوا، که بار دوم، امر بدان کرده، تقوا در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوا در اعمال، که جمله اول آیه بدان امر می‌کرد.⁶

1. [نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 92-94.](#)

2. [نک: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص 371.](#)

3. [نک: همان، ص 372.](#)

4. [المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 218.](#)

5. [نک: تعلیم و تربیت در اسلام، مصص 375 و 376.](#)

6. [المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، صص 218 و 219.](#)

7. زمینسازی

حالات و اعمال آدمی در بستر شرایط و موقعیتها میروید و از آنها ارتزاق می‌کند. از این رو، شرایط و موقعیت‌های مختلف، حامل امکان‌های متفاوت در شکل‌دهی حالات و اعمال انسان هستند. انتخاب و تنظیم مناسب زمینه‌ها و شرایط، عامل تسهیل‌کننده‌ای است که امکان شکل‌گیری‌ها و شکل‌دهی‌های مطلوب را بالا می‌برد. در این روش تربیتی، منظور ما این امکانات بالقوه است.

طبق این روش، باید شرایطی را که تسهیل‌کننده حالات و رفتارهای مطلوب یا نامطلوب هستند، از پیش به نحو مقتضی، دگرگون کرد. بنابراین، زمینسازی دو وجه دارد: یکی ناظر به فراهم کردن شرایط اولیه‌ای است که احتمال بروز رفتارها و حالات مطلوب را بالا می‌برد و دیگری ناظر به جلوگیری از شرایط اولیه‌ای که احتمال بروز رفتارها و حالات نامطلوب را افزایش می‌دهد.

روش زمینسازی، با دو وجهی که دارد، از روش‌های مبنایی و اساسی به شمار می‌آید. طبق این روش، مری باید با نگاهی بلند، پیشاپیش، موقعیت‌هایی را که مترقی در آن قرار خواهد گرفت، در نظر آورد و آثار موقعیت‌های مزبور را بر روی او ارزیابی کند و بر اساس این ارزیابی، به طور مقتضی در شرایط اولیه دست برد.

توصیه‌های اسلام در انتخاب همسر با شرایطی ویژه، از این دست است؛ زیرا عامل وراثت، از نظر جسمی و اخلاقی، در تربیت فرزند اثرگذار است و توجه به این عامل، قبل از ازدواج، از بهترین زمینسازی‌ها برای ایجاد بالقوه تربیت نیکو در فرزند به شمار می‌آید. 2 و 3

برای نمونه، از وجه اول این روش، می‌توان به آیه اشاره کرد:
وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عَدُوَّهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ. (مدثر: 31)

در این آیه، خداوند تعداد موکلان آتش یا فرشتگان مأمور عذاب در جهنم را بیان می‌دارد و پس از آن، خود، دلیل این آگاهی دادن را روشن می‌سازد. به طور کلی خداوند می‌فرماید که این آگاهی دادن، زمینسازی برای مردم است که به وسیله دیدن مطابقت بین قرآن و تورات، ایمان بیاورند یا ایمانشان محکم‌تر شود؛ زیرا پیامبر به کتاب‌های اهل کتاب عالم نبود. پس اخبار از چیزی که در تورات و انجیل نیز به آن اشاره شده است، موجب یقین اهل کتاب به حقانیت رسالت پیامبر می‌گشت و یقین علمای اهل کتاب و ایمان آوردن آنان، در افراد دیگر و نیز تازه مسلمانان اثرگذار بوده است. 4 این عمل، زمینسازی از وجه اول، یعنی فراهم آوردن شرایط بروز حالت

مطلوب است.

وجه دوم که ناظر بر پیش‌گیری است، احتمالاً بیشتر استفاده شده است؛ زیرا پیش‌گیری همیشه بهتر از درمان است؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ... (نور: 58)

برای اینکه افراد هنگام استراحت یا وقتی که لباس به تن ندارند، حریم خصوصی داشته باشند و این حریم دچار آسیب نشود، باید پیش از وقوع مشکل، قانونی را وضع کرد. سه زمان از شبانه‌روز، قبل از نماز صبح، هنگام ظهر، و بعد از نماز عشا، ساعتی به شمار می‌آید که باید حریم خصوصی افراد در این ساعات محفوظ بماند. به همین

سبب، قانون اجازه گرفتن کودکان و غلامان برای ورود، وضع شده است. 5

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا.»

(احزاب: 32) زن برای پیش‌گیری از طمع بیماردلان، باید زمینه آن را با سخن نگفتن با نرمی، از میان ببرد و برای اینکه به او آزار نرسانند، باید حجاب داشته باشد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَرْوِجَكُ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.» (احزاب: 59)

«وَ الَّذِينَ يَظَاهَرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوَعَّطُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (مجادله: 3) و نیز «أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ...» (بقره: 187) در این آیات، برای

رابطه زناشویی، از لفظ تماس استفاده شده است که معنای لازم را می‌رساند، اما جنبه تحریک‌کننده ندارد. به عبارت دیگر، خداوند با کرامت خویش، با رعایت ادب و شأن کلام، در آیات قرآن، در حالی که ضرورت داشته است، برای بیان احکام از این رفتار سخن بگوید، زمینه تحریک را از میان برداشته است.

به دلیل آنکه دوست، در شخصیت و سرنوشت انسان و مسیر زندگی او نقش مهمی دارد و بارها در قرآن کریم به آن توجه شده است. انتخاب دوست خوب و پرهیز از دوست بد، یکی از بهترین کارها برای پیش‌گیری از افتادن به هلاکت و شقاوت است: «وَ يَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُ عَلِيَّ يَدِيَهُ يَقُولُ يَلِيْنَتِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَيْبًا، يَا وَيْلَتِي لِيُنْتَبِي لِمَ اتَّخَذْتُ فُلَانًا خَلِيلًا، لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي...؛ روزی خواهد رسید که انسان ظالم از این حسرت که چرا با رسول همراه نشده است و چرا با فلانی که باعث گمراهی او گشت، دوست شده است، انگشت ندامت بر دندان می‌گذرد.»

(فرقان: 27 - 29)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيْقًا مِنَ الَّذِينَ آوَتْهُمُ الْكُتُبُ يَرَدُّوْكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِيْنَ؛ ای مؤمنان، اگر از گروهی از اهل کتاب پیروی کنید، شما را بعد از ایمانتان به سوی کفر برمی‌گردانند. پس آگاه باشید و زمینه گمراهی خود را فراهم نسازید.» (آل عمران: 100)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خِيَالًا وَ دُؤَا مَا عَيْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تَخْفَى صَدُورَهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ، هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تَحِبُّونَهُمْ وَ لَا يَحِبُّونَكُمْ وَ تَوَمَّنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مَوْتُوا يَغِيْظُكُمْ إِنْ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، إِنْ تَمَسَّسْتُمْ حَسَنَةً تَسَوْهُمْ وَ إِنْ تَصَبُّكُمْ سَيِّئَةً يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنْ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. (آل عمران: 118-120)

خداوند با انواع روش‌ها و با آگاهی دادن از مضرات دوستی با کفار، مسلمانان را از هم‌راز شدن با آنان برحذر می‌دارد. آنان از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند و آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از سخنشان آشکار است و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است. شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید. حال آنکه آنان شما را دوست ندارند. شما به همه کتاب‌های خدا ایمان دارید، ولی آنان چون با شما برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان

آوردیم»، و چون با هم خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند. اگر به شما خوشی رسد، آنان را بدحال می‌کند و اگر به شما گزند می‌رسد، بدان شاد می‌شوند. تمام ویژگی‌هایی که خداوند از خصایص کفار گوشزد می‌کند، برای زمینسازی است و در حقیقت، پیش‌گیری از وقوع آنچه نباید اتفاق بیفتد. [6](#)

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 96 - 99.
2. اصول و روش‌های تربیت در اسلام، صص 152_ 156.
3. قال الصادق: «تخبروا لنطفکم فإنّ الخال أحد الضجیعین» (ابن ابی‌جمهور، عوالمی اللّٰه، ج 3، ص 301)؛ عن الصادق 7 قال: «تزوجوا فی الحجز الصالح. فإنّ العرق دساس» (حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص 197).
4. نک: تفسیر نمونه، ج 25، ص 240.
5. نک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، صص 242 و 243.
6. این آیات درباره کفار است؛ زیرا در ادامه آیاتی است که درباره کفار از اهل کتاب سخن می‌گوید و رفتار آنها را منافقانه توصیف می‌کند. (نک: تفسیر نمونه، ج 3، ص 63؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 387).

8. تغییر موقعیت

به دلیل آنکه شرایط مختلف زمانی، مکانی و اجتماعی، مبدأ اثرگذاری‌های متفاوتی بر انسان است، برای ایجاد حالات مطلوب در وی، لازم است روابط او با این شرایط دگرگون شود. تفاوت این روش با روش زمینسازی، در آن است که زمینسازی، مبتنی بر امکان‌های بلنددانه در شرایط مختلف است، اما در روش حاضر، آنچه بیشتر مورد نظر است، جنبه بالفعل موقعیت‌ها و اثرآفرینی آنهاست.

اهمیت توجه به برهه‌های خاص زمانی که در آن حالات ویژه‌ای در انسان پدیدار می‌شود، بدان پایه است که گاه در کتابها روایی اسلام، بابت به عنوان «الوقایع و الحالات التي ترجی فیها الاجابه؛ زمان‌ها و حالاتی که در آن، امید اجابت دعا می‌رود» باز شده است.

در مورد شرایط مکانی نیز چنین است. هر نقطه از هستی، رنگ و بوی ویژه‌ای دارد و انس با هر موقعیتی، حال و هوای معینی در انسان پدید می‌آورد. در این روش، نظر بر آن است که روابط فرد با موقعیت‌های مکانی دچار تغییر شود تا در معرض اندیشه‌ها، افکار و حالات خامی قرار گیرد. [1](#)

موقعیت‌های زمانی و مکانی، هر یک اثر خاصی دارند. برای مثال، در قرآن کریم سفارش شده است که از موقعیت زمانی شب و سحر برای دعا و استغفار استفاده شود: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا... إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا» (مزمّل: 2 و 6) «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبَارَ النُّجُومِ»؛ (طور: 49) «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» [2](#).

همچنین برخی مکان‌ها نیز قداست دارند:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا بُرَّاهِمُ وَ مِّنْ دَخَلِهِ كَانِءٌ أَمْنَا وَ لَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مِّنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. (آل عمران: 96 و 97)

کعبه، نخستین بنایی است که برای انسان‌ها وضع شد. بنایی مبارک، و مایه هدایت عالمیان. مقام ابراهیم در آن قرار دارد و هر کس وارد آن شود، در امان است و بر مردم واجب است که هر که استطاعت داشت، برای خداوند، حج به جا آورد.

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»؛ (طه: 12) هنگامی که حضرت موسی وارد وادی طوی شد و خداوند به او وحی می‌کرد، به او فرمود: این منم پروردگار تو، کفش‌هایت را بیرون آور؛ که تو در سرزمین مقدسی «طوی» هستی.

اینها نمونه‌هایی از زمان‌ها و مکان‌هایی است که از جانب قرآن، زمان و مکان خاص معرفی شده‌اند. از سوی دیگر، حضور نیافتن در مجلس ظالمان و کافران، به خصوص در موقعیتی که آیات خداوند را به استهزا گرفته‌اند، سفارش شده است. به عبارت دیگر، باید مجلس گناه را ترک گفت:

وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يَكْفِرُ بِهَا وَيَسْتَهْزِئُ بِهَا فَلَا تَقْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (نساء: 140) و نیز: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» 3 (انعام: 68)

این آیات، یک حقیقت را بیان می‌دارند؛ حضور و ماندن در مجلسی که در آن آیات خداوند یا فرمان‌های او به استهزا گرفته می‌شود، به هیچ وجه جایز نیست و بر مسلمانان لازم است که هرگاه خود را در چنین مکانی یافتند، به سرعت موقعیت خود را تغییر دهند. وقتی در چنین مجلسی حضور یابند و با اعتراض برنخیزند یا با آن مخالفت نکنند، پس راضی به کفر ایشان هستند و راضی به کفر، کافر است. 4

1. [نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 99-101.](#)
2. [انسان: 26؛ آیات مشابه: اسرا: 79؛ طه: 130؛ ق: 40.](#)
3. [نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 99-101.](#)
4. [نک: محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج1، ص578.](#)

• 9. اسوه‌سازی

مربی در این روش می‌کوشد، عملاً نمونه رفتار و کردار مطلوب را در معرض دید متری قرار دهد و موقعیت اجتماعی او را دگرگون کند تا او پیروی کند و حالات نیکویی، مطابق با آن عمل نمونه، در خویش پدید آورد. مربی باید حالات مطلوب متری را که عملاً در وجود کسی آشکار شده است، به او نشان دهد. البته نخست سزاوار است که در وجود خود مربی، اسوه نیکویی برای متری باشد. اساساً اسوه‌سازی در شرایط واقعی اجتماعی مورد نظر است، اما شخصیت‌های تاریخی نیز الگوی عمل، محسوب می‌شوند. 1

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ پیامبر خدا برای کسی که امید به خدا و آخرت دارد، اسوه‌ای نیکوست.» (احزاب: 21)

خداوند می‌فرماید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لَقَوْمِهِمْ إِنَّا بِرَأْوَا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِنَّا قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَعْفِفَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رِبْنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنْبَأُ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ،... لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا

اللَّهُ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. (ممتحنه: 4 و 6)

ابراهیم و یاران و همراهانش نیز اسوه‌ای نیکو هستند، چون خدا را بر هر چیز ترجیح دادند و به سبب ایمان، از کفر و کافران حتی اقوامشان تبری جستند. هر کس که امیدی به سراپی دیگر دارد، به آنان تاسی کند.

«وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَيُّ مَسِينِي الشَّيْطَانُ يَنْصَبُ وَعَذَابِي... إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَائِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ؛ باید از

ایوب نام برده شود تا الگو قرار گیرد. او با رنج‌ها و سختی‌های فراوانی دست و پنجه نرم کرد، اما صابر و نیکو

بنده‌ای بود و بسیار به درگاه الهی انابه می‌کرد». (ص: 44-41)

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ باید از اسماعیل در کتاب خدا نام برده شود تا

الگو قرار گیرد. او در وعده خویش صادق بود». (مریم: 54)

البنه قرآن کریم با اسوه‌گزینی غلط و تقلید کورکورانه مبارزه می‌کند؛ چنان‌که می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَى

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَأَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ». (مائده:

104)

آیا از بزرگان و پدران، در صورتی که دانشی نداشته و هدایت نیافته باشند، باید تقلید کرد؟ این استفهامی انکاری

است؛ یعنی بدیهی است که چنین نیست.

تقلید در بعضی مواقع و در شرایط معینی، حق و صحیح است و جاهل باید به عالم رجوع کند. این سیره‌ای است که

همیشه در جوامع انسانی و در جمیع احکام زندگی، به حکم جبر جریان دارد؛ زیرا همه نمی‌توانند بر تمام مایحتاج

خود علم و تخصص پیدا کنند و برای رفع نیازهایشان ناگزیرند در هر مورد به عالم مربوط به آن رجوع و از او تقلید

کنند، اما در بعضی مواقع هم تقلید، باطل است. برای مثال، تقلید جاهل از جاهل دیگری مثل خود. خلاصه همان‌طور

که سیره عقلا، رجوع جاهل را به عالم صحیح می‌داند و آن را امضا می‌کند، رجوع جاهل به جاهل دیگر را مذموم و

باطل می‌داند. چنان‌که رجوع عالم به عالم دیگر را هم باطل می‌داند و تجویز نمی‌کند که مردی علم خود را ترک و

علم دیگری را اخذ کند. عقل تجویز نمی‌کند انسان به کسی مراجعه کند که از علم بهره‌ای ندارد. هدایت و

راهنمایی او را - که گمراهی مثل خود اوست - بپذیرد. این در حقیقت پیمودن راهی پرخطر است و سنت حیات

اجازه نمی‌دهد انسان راهی را برگزیند که در آن ایمنی از خطر، و وضع آن، برای خودش و راهنمایش، روشن

نیست. **2.**

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَادِينَ، قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَّ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ؛ گفتند: پدران خود را پرستندگان آنها

یافتیم. گفت: قطعاً شما و پدران‌شان در گمراهی آشکاری بودید». (انبیاء: 53 و 54)

«بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَّ إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ، وَّ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ

مَنْزُورًا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَّ إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ؛ بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما هم

پی‌گیری از آنان را می‌یافتگانیم و بدین‌گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه

خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپریم». (زخرف: 22 و 23)

قرآن کریم برای اصلاح تفکر تقلید، معیار آن را نیز مشخص می‌کند و می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ

اِقْتَدَاهُ...». (انعام: 90)

بر این اساس، معیار تقلید، هدایت‌یافتگی است و از آن کس که هدایت‌یافته است، صرفاً در وجوه هدایت‌یافتگی-

اش، باید پیروی کرد. **3.**

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 101-104؛ نک: روش تربیتی اسلام، مصص 244-253.

2. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص 159.

3. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 101-104.

• 10. مواجهه با نتایج اعمال

در این روش، امر و نهی جایی ندارد و مستقیماً نفوذ و کارآمدی آن نیز ناشی از قدرت امر یا نهی نیست. پشتوانه این روش، حب ذات آدمی است. بر این اساس، باید به نشان دادن پیآمدهای عمل فرد، بسنده کرد. در این شیوه، آنچه فرد را به انجام عمل مطلوب برمی‌انگیزد و او را از خطا مصون می‌دارد، همان حب ذات است. هنگامی که فرد بیابد و ببیند پی‌آمد عمل او، به وی زیان می‌رساند یا آنکه به سود خود اوست، زمینه مناسب برای یافتن انگیزه درونی در ترک یا انجام عمل را یافته است. با ظهور این انگیزه درونی، الزام بیرونی جای خود را به الزام درونی می‌دهد و فرد، خود را از درون ملزم به ترک یا انجام عمل می‌بیند.

مواجهه فرد با نتایج اعمالش در دو رتبه است؛ یکی در رتبه دریافتن و دیگری در رتبه دیدن. در رتبه نخست، ما فرد را نسبت به پیآمدها، آگاه می‌کنیم و در رتبه دیگر، او را وامی‌گذاریم تا با نتایج اعمالش روبه‌رو شود. به عبارت دیگر، گاه نتایج را به پیش‌گام او می‌آوریم و گاه او را به پیش‌گام نتایج و پیداست که از این دو، دومی کارآمدتر، و قدرت متقاعدکننده نتایج، در آن چشم‌گیرتر است.¹

در دو مرتبه یافتن نتایج اعمال و دیدن آن، آیاتی را در قرآن کریم می‌توان یافت. در مرتبه یافتن، آیاتی دیده می‌شود که انسان را به واسطه آگاهی نسبت به بازتاب عمل بر خودش بیدار می‌کند: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حُرَّتٌ قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلَمُونَ». (آل عمران: 117)

عبارت نهایی این آیه، اظهار می‌دارد که نتیجه‌ای که بر عمل ایشان عارض می‌شود، ظلم از جانب خداوند نیست و خداوند به کسی ظلم نمی‌کند، بلکه این ظلم از جانب خودشان بر آنان وارد می‌شود و این، یعنی نتیجه مستقیم عمل. این عبارت و مشابه آن بارها در قرآن کریم ذکر شده است تا انسان را نسبت به بازتاب عملش متنبه کند، از جمله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلَمُونَ». (یونس: 44)

روزی نیز خواهد رسید که هر کس، هر عملی - از خیر و شر - انجام داده باشد، می‌بیند، اما دوست دارد که بین او و عمل بدش فاصله دوری وجود داشته باشد: «يَوْمَ تَجِدَ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...» (آل عمران: 30) اما به هر حال بازتاب عمل انسان ناچاراً به او باز می‌گردد. وَ وَضَعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمَجْرِمِينَ مُسْفَقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا. (کهف: 49)

و کارنامه عمل شما در میان نهاده می‌شود، آن‌گاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی، و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کار کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز اینکه همه را به حساب آورده است و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.

«مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُمْ يُمְهِدُونَ»؛ (روم: 44) «قَدْ جَاءَكُمْ بِمَآئِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ»

فَلَنفُسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا...» (انعام: 104) «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...» (اسرا: 7)

همه این آیات این حقیقت را بازگو میکند که کفر و ایمان، خوب نگرستن یا خود را به کوری زدن و نیز نیکی و بدی هر کس به خود او باز خواهد گشت و ضرر و منفعت او را رقم خواهد زد.

در مرتبه دیدن نیز باید گفت که چشاندن نتیجه عمل به عامل، یک روش تربیتی است؛ چرا که امکان بازگشت از خطا را برای انسان فراهم می‌آورد. خداوند نیز در قرآن کریم به این مطلب اشاره می‌کند که گاهی اوقات باید به افراد، نتیجه اعمالشان را چشاند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الْمَيِّدَ وَ أَنْتُمْ حَرَمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مَنَّكُمْ مَنَعْتُمْ فِجْرًا مَثَلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ بِحُكْمٍ بِهِ ذُوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدِيًّا بِالْغِ كَعَبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَّسَاكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمَ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. (مائده: 95)

اگر کسی مرتکب خطایی شد که از قبل به او اخطار داده شده بود، باید عواقب خطایش را بپذیرد و بهای آن را بپردازد. چنان‌که در این آیه، عمداً برای کسی که از دستور منع صید در حال احرام سربلجی کند، مجازات تعیین شده است: باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره‌ای بدهد؛ (نظیر بودن آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند و به صورت قربانی به کعبه برسد) یا به کفاره آن، مستمندان را خوراک بدهد یا معادلش روزه بگیرد تا سزای زشتکاری خود را بچشد.

«ظَهَرَ الْفَسَادَ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» (2 روم: 41) به

واسطه کارهایی که انسان‌ها در زمین انجام می‌دهند، فسادهایی در زمین ایجاد می‌شود که گریبان انسان‌ها را می‌گیرد و خداوند نیز از این گریبان‌گیری جلوگیری نمی‌کند تا انسان‌ها نتایج برخی از اعمالشان را بچشند. 3

1. نک: همان، صص 106-108؛ نک: سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت: (تربیت دینی)، ج 2، صص 171-175.

2. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 106-108.

3. نک: تفسیر نمونه، ج 16، صص 451 و 452.

• 11. تحریک ایمان

به کارگیری این شیوه نیز احساس مسئولیت و الزام درونی را در آدمی ایجاد می‌کند. به سبب مبتنی بودن این شیوه بر ایمان به خدا، آن را احساس تکلیف نیز می‌گویند. تفاوت این روش با روش پیشین، در آن است که قوه محرک در روش پیشین، ناشی از نوعی حب ذات و خودخواهی بسیط و ابتدایی است. فرد به سبب چنین خودخواهی اولیه‌ای، به انجام یا ترک عملی ملتزم می‌شود و درست به همین دلیل است که حوزه استعمال روش پیشین، بسیار گسترده و فراگیر است؛ زیرا هر کس خردسال باشد یا بزرگسال، مؤمن باشد یا کافر، چنین خودخواهی اولیه‌ای را دارد و می‌توان او را با این اهرم برانگیخت.

در روش حاضر، قوه محرک، ایمان به خداست و آن نیز، مستلزم فراتر رفتن از خودخواهی بسیط اولیه است.

از این رو، گستره بهره‌وری از این روش، محدود به کسانی است که ایمان به دلشان راه یافته باشد. روش پیشین، در عین حال، مقدمه و مدخلی بر این روش به شمار می‌آید؛ زیرا با تکیه بر خودخواهی اولیه، می‌توان آدمی را به ایمان فرا خواند و وقتی ایمان حاصل شد، با تکیه بر آن، می‌توان وی را به تکالیف فرا خواند.

مؤمن نیروی بالقوه‌ای در درون خود دارد که در حال سکون، حتی از خود او نیز پنهان است، اما اگر این نیرو به جنبش درآید، مظهر تحولات درونی عظیم و اقدامات چشم‌گیری خواهد شد، در حالی که حتی خود فرد، آنها را از خویش گمان نمی‌برد. در این روش تربیتی، مقصود پدید آوردن چنین جنبشی است که حاصل آن، احساس تکلیف و انگیزتگی عمیق درونی است. با ظهور این احساس و انگیزتگی که نمایشی از اراده و اختیار انسان است، امکان ایستادگی در برابر فشارها و مقتضیات محیطی و حرکت در برابر آن، فراهم می‌آید.¹

خداوند، در آیات متعددی مؤمنین را خطاب و در جایگاه احساس تکلیف و مسئولیت قرار می‌دهد و با عباراتی نظیر «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، حس مسئولیت در برابر ایمانشان را تحریک می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر ایمان دارید، هرچه از ربا باقی مانده، رها کنید». (بقره: 278)

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر ایمان دارید، از اولیای شیطان نترسید و فقط از خدا بترسید». (آل عمران: 175)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر ایمان دارید، از میان کافران و اهل کتابی که دین شما را به سخره می‌گیرند، دوست و سرپرست انتخاب نکنید و از خدا پروا کنید». (مائده: 57)

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ» اگر ایمان دارید، فقط از آنچه به صورت شرعی ذبح و نام خدا در هنگام ذبح ذکر شده است، بخورید». (انعام: 118)

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر ایمان دارید، از خداوند پروا کنید و بین خود اصلاح ایجاد کنید و از خدا و رسولش اطاعت کنید». (انفال: 1)

«أَلَا تَتَّقُونَ قَوْمًا نَكَّثُوا إِيمَانَهُمْ وَ هُمَا يَخْرُجُ الرَّسُولُ وَ هُمْ بِدُوكُمْ أَوْلَ مَرَّةً أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار [جنگ را] با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ اگر ایمان دارید، شایسته‌تر است که از خدا بترسید، نه از غیر خدا». (توبه: 13)

این آیات، نیروی ایمان را در درون انسان تحریک می‌کند که اگر انسان از فرمان خدا سرپیچی کند، ایمانش مخدوش خواهد شد.

گاهی خداوند، مؤمنان را به واسطه ایمان در تنگنا قرار می‌دهد که از ایمان دست بردارند یا به امر خداوند گردن نهند:

«فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يَحْكُمَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نسا: 65)

به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی و تردید نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

گاهی با عبارتی نظیر اینکه «کسی که ایمان داشته باشد، هرگز به فلان عمل دست نمی‌زند»، نوعی نفی ایمان از کسی که به آن عمل مبادرت کند، ایجاد می‌نماید: «لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...» (توبه: 44)

مؤمنان، در جهاد با مال و جانشان از پیامبر عذر و اجازه نمی‌خواهند. آنان حتی باید امر خدا و رسول را بر اختیار خود مقدم بدانند: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمَ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...»²

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 108 و 109.

2. «... و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد...» (احزاب: 36)

• 12. ابتدا

در این روش باید فرد بتواند، با وجود فشار و اقتضای شرایط، خود، مبدأ حرکت و شکل‌گیری خویشتن قرار گیرد. در روش ابتلا، پایداری در برابر شرایط و پیروی از الزام‌های درونی خود، مفروض است؛ یعنی مربی را به کام بلا می‌افکند و متربی باید به مواجهه برخیزد تا جایی که کار را به پایان ببرد. این ایستادگی در متن عمل، سبب شکوفایی و ثمردهی متربی می‌شود. همان‌طور که حضرت ابراهیم علیه السلام با موارد ابتلای خود، که خداوند آنها را در مسیرش قرار داده بود، توانست با آن موارد به مواجهه کامل و بجا بپردازد و آن موقعیت‌ها را به نیکویی به پایان برد:

«وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ قَالَ أَنَّىٰ جَعَلْتُكَ لِنَاسٍ إِمَامًا قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَبْنَؤُا عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: 124)

قرآن کریم در برخی آیات، به موضوع ابتلا اشاره می‌کند و آن را از الزامات زندگی هر فرد می‌شمارد و روشن می‌سازد که خداوند همه انسان‌ها را می‌آزماید:

اول اینکه خداوند لاجرم همه را می‌آزماید: «لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...» (آل عمران: 186)

دوم اینکه اساساً خداوند با این موارد، انسان را می‌آزماید:

1. آفرینش زندگی و مرگ: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»؛ (ملک: 2)

2. اختلاف امت‌ها و تفاوت آنها: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...»؛ (مائده: 48)

3. ترس و گرسنگی و نقص در اموال و نفقات و ثمرات: «وَلِتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ (بقره: 155)

4. پیروزی و شکست: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأْتَمَرَّتْ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِّيَبْلُوَا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ»؛ (محمد: 4)

5. خیر و شر: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»؛ (انبیا: 35)

6. افکاری که در ذهن انسان خور می‌کند و گمان‌هایی که به خداوند می‌برد: «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَتَلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَيِّوتِكُمْ لَبُرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيَّ مَضَاجِعُهُمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمْحُصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ (آل عمران: 154)

7. با اتفاقاتی که می‌افتد، در حالی که شرایط سرپیچی مهیاست، و انسان باید به فرمان خدا عمل کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (مائده: 94)

موردی که انسان‌ها با آن آزموده می‌شوند، گاهی در مشکلات و کمبودهاست و گاهی در راحتی و وفور نعمت‌ها.

قرآن کریم، مورد اخیر را «بلاء حسن» می‌نامد. گویا اساساً این‌گونه از ابتلا سخت‌تر از مورد اول است؛ زیرا غفلت و

لغزش، به هنگام رفاه، بیشتر رو می‌کند و دوام در برابر هجوم چنین غفلتی، استواری بیشتری می‌طلبد. درباره موارد آزمون با خوشی‌ها این آیات را می‌توان ذکر کرد: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رِيكَ سَرِيعَ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (انعام: 165) یا «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَ لِيَبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»¹.

سوم اینکه ابتلا اهدافی دارد که عموم آن باز شناساندن درون و قابلیت‌ها و توانایی‌ها یا ناتوانی‌های افراد است؛ باز شناختن راست‌گویان از دروغ‌گویان؛ مجاهدان و شکیبایان از خانه‌نشینان و بی‌مبران و جدا شدن مؤمنان واقعی از غیر واقعی. محک ایمان افراد، از اهداف ابتلاست: «وَلَنَبْلُوَكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالْمُضَاهِرِينَ وَ نَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ» (محمد: 31) یا «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت: 2 و

(3)

1. انفال: 17؛ نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 109 و 110.

• 13. آراستن ظاهر

مری در برقرار کردن ارتباط تربیتی باید به آراستگی ظاهر بپردازد تا از عوامل ظاهری نفرت و گریز نیز تهی باشد. لزوماً آراستگی به معنای اشراف‌منشی نیست، بلکه با سادگی نیز جمع می‌شود. آراستگی ظاهر در مورد متربی نیز صادق است. ظاهر آراسته، صفا و آراستگی باطنی را در پی می‌آورد. از این‌رو، خداوند متعال در اولین روزهای رسالت پیامبر اسلام و به عنوان یکی از اولین دستورها، امر به پاکیزگی و آراستگی ظاهر می‌دهد: ¹ «وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ» (مدثر: 4) البته درباره این آیه، برخی مفسران باور دارند که منظور از پاکیزگی ثياب، پاکیزگی درونی و اخلاقی است.² واضح است که آراستگی ظاهر مری یا متربی را باید در سیره عملی پیامبر و ائمه و سفارش‌های ایشان به اصحابشان مطالعه کرد³ و در آیات قرآن نمی‌توان نمونه‌های بسیاری برای آن یافت؛ زیرا قرآن کلام خداست و مری در آموزه‌های قرآن، خداوند است. پیداست که نمی‌توان در مورد این مری به دنبال آراستگی ظاهر گشت.

1. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 112 و 113.

2. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج20، ص81.

3. محمد بن محمد کوفی، الجعفریات (الأشعثیات)، ص156؛ الکافی، ج6، ص514؛ قطب‌الدین راوندی، الخرائج و

الخرائج، ج1، ص46؛ سید علی بن موسی بن طاوس، الأمان من اخطار الأسفار و الأزمان، ص55.

• 14. تزیین کلام

کلام، آیینیه مفاهیم و معانی است. هر چه این آیه مصفا تر باشد، به همان میزان بر شفافیت و نفوذ مفاهیم و معانی خواهد افزود. از این رو، باید مریب بنگرد که معانی و مفاهیم مورد نظر را در برابر چه آینه‌ای قرار می‌دهد. کژ و کدر سخن گفتن، در حکم پایمال ساختن معانی است. چنین نیست که اگر محتوا برجسته باشد، در هر قالبی به چشم آید. مریب نباید در ارائه معانی خویش، هر واژه‌ای را که زودتر از واژه‌های دیگر به ذهنش دوید، به کار گیرد، بلکه باید در پی آن باشد که تعبیرهای بلند بیافریند. گاه به تنهایی تعبیری، اثری پایدار و بادوام دارد.

خداوند متعال، در آیاتی، پیامبرانش را به نیکو سخن گفتن برای جذب قلوب و تبلیغ دین فرا می‌خواند و می‌فرماید، سخنی رسا و بلیغ بگو، نه پیچیده و نارسا: «فَاعْرُضْ عَنْهُمْ وَعَظْهُمْ وَّ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا». (نسا: 63)

حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون، هنگامی که از جانب خداوند به سوی فرعون فرستاده شدند، دستور یافتند که با نرمی با او سخن بگویند: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى». (طه: 44)

قرآن کریم، سراسر سخنی نیکوست که در اعماق وجود انسان نفوذ می‌کند و بلاغت و شیوایی و زیبایی این کلام، از وجوه اعجاز آن برشمرده می‌شود. خداوند متعال، این شیوه را در سراسر قرآن کریم، به نحو تمام و کمال، به کار برده است.¹

زیباسازی کلام در قرآن کریم، به حد شگرف و اعجاب‌انگیزی دیده می‌شود. در واقع، یکی از وجوه اعجاز قرآن همین زیبایی و اعجاز در بیان آن است که به نام اعجاز بیانی از آن یاد می‌شود. از ابتدا مخاطبان قرآن، به دلیل این اعجاز، در برابر آن کرنش کردند.

مردم عرب در عصر نزول قرآن، در نوشتن نثر و سرودن شعر با هم رقابت، و در فصاحت از نظر فطری تبحر داشتند، اما با نزول قرآن با طرح تازه‌ای روبه‌رو شدند. الفاظ همان بود که می‌شناختند، اما بی‌تکلف و روان و پدیدری و در اوج هم‌آهنگی، هم‌سازی، شکوه و فخامت مافوق بشری آفریده شده بود.²

زیبایی کلام قرآن چنان است که احساسات همگان را برمی‌انگیزد. در نغمه‌های موسیقی، گوناگونی صدا، مد و طنین و نرمی و شدت و حرکتهای مختلفی که همراهش می‌شود، به اضافه زیر و بم و لرزش - که در زبان موسیقی بلاغت صدا می‌نامند - سبب خلجان‌های روحی می‌شود و با در نظر داشتن این جنبه از قرآن، آشکار می‌گردد که هیچ بیانی از قرآن بلیغ‌تر نیست. حروف چنان در کنار هم قرار گرفته‌اند که به هنگام شنیدن، بدون وجود دستگاه‌های موسیقی و قافیه یا وزن و بحر، چنین آهنگ باشکوهی از آن به گوش می‌رسد.³

به نمونه‌هایی از آیات آهنگین و زیبایی قرآن اشاره می‌کنیم:

يَسْمُ اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ طه مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ لِنَشْفِيْٓ اِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَنْ يَخْشَى تَنْزِيْلًا مِّنْ خَلْقِ الْاَرْضِ وَّ السَّمٰوٰتِ الْعُلٰى الرَّحْمٰنُ عَلٰى الْعَرْشِ اسْتَوٰى لَهٗ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَّ مَا فِى الْاَرْضِ وَّ مَا بَيْنَهُمَا وَّ مَا تَحْتِ الثَّرٰى وَّ اِنْ تَجَهَّرَ بِاَلْقَوْلِ فَاِنَّهٗ يَعْلَمُ السِّرَّ وَّ اَخْفٰى اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى. (طه: 1 - 8)

قرآن کریم، دارای کلام آهنگین و دل‌نشین، همراه با معانی برجسته و متعالی است:

اَكْفٰرِكُمْ خَيْرٌ مِّنْ اَوْلٰئِكُمْ اَمْ لَكُمْ بَرٰءَةٌ فِى الزَّبْرِ اَمْ يَقُوْلُوْنَ نَحْنُ جَمِيْعٌ مَّتَّصِرٌ سَبِيْهَمُ الْجَمْعِ وَّ يَوْلُوْنَ الدَّبْرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَّ السَّاعَةُ اَدْهٰى وَّ اَمْرٌ اِنْ الْمَجْرِمِيْنَ فِى ضَلٰلٍ وَّ سَعَرٍ يَوْمَ يُسْحَبُوْنَ فِى الْاِثَارِ عَلٰى وَّجُوْهِهِمْ دُوْقُوْا مَسَّ سَقَرَ اِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلْقْنَاهُ بِقَدْرٍ وَّ مَا اَمْرُنَا اِلَّا وَاَحَدَةٌ كَلِمٰتٍ بِالْبَصْرِ وَّ لَقَدْ اَهْلَكْنَا اَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِّنْ مَّدْكِرٍ وَّ كُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوْهُ فِى الزَّبْرِ وَّ كُلُّ صَغِيْرٍ وَّ كَبِيْرٍ مُّسْتَطَرٌّ اِنْ الْمُتَّقِيْنَ فِى جِنٰتٍ وَّ نَهْرٍ فِى مَفْعَدٍ صَدَقَ عِنْدَ مَلِيْكَ مُّقْتَدِرٌ. (قمر: 43 - 55)

برای دریافتن زیبایی این کلام، نمی‌توان این آیات را ترجمه کرد؛ چرا که لطافت و ظرافت و به عبارت دقیق‌تر، اعجاز این کلام در صورت اصلی آن است که اهل فن، آن را به خوبی می‌فهمند و دیگران به اندازه فهم خویش، آن را در می‌یابند.

گاه سوره‌های کوتاه، آن‌چنان لحن زیبا و معنای عمیقی دارد که به تنهایی برای هدایت و رهیافتگی انسان کافی است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زَلَّزَلَتِ الْأَرْضُ زَلَّزَلًا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُخْبَرُهَا
بِأَنَّ رِيكًا أُوحِيَ لَهَا يَوْمَئِذٍ يَمْدَرُ النَّاسَ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شُرًّا يَرَهُ. (زلزله: 1- 8)

آن‌گاه که زمین به لرزش (شدید) خود لرزانیده شود، و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند، و انسان گوید:
[زمین] را چه شده است؟ آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید، [همان‌گونه] که پروردگارت بدان وحی
کرده است. آن روز مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود، پس هر که
هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید.
در روایات آمده است که مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «علمنی مما علمک الله؛ از
آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به مردی از یارانش سپرد تا
قرآن به او تعلیم کند و او سوره زلزال را تا به آخر به او تعلیم داد. آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا کافی
است. (در روایت دیگری نیز آمده است: «تکفیننی هذه الایة؛ همین یک آیه مرا کفایت می‌کند.»)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! (و طبق روایتی فرمود: «رجع
فقیها؛ او فقیه شد و بازگشت.»)
دلیل آن هم روشن است؛ زیرا کسی که می‌داند اعمال ما حتی به اندازه «ذره» یا دانه‌ای «خردل» محاسبه خواهد
شد، امروز به حساب خود مشغول می‌شود و این بزرگترین اثر تربیتی را بر او دارد.⁴

1. [نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص 113.](#)

2. [نک: محمدهادی معرفت، علوم قرآنی، ص 234.](#)

3. [همان، ص 235.](#)

4. [تفسیر نمونه، ج 27، صص 231 و 232.](#)

• 15. مبالغه در عفو

اصل فضل، مانع آن است که فرد به محض ارتکاب اولین خطا، بازخواست و مجازات شود؛ بلکه به موجب آن لازم
است مریب، ابتدا عفو کند و حتی در این عفو، مبالغه ورزد. عفو در ابتدا به این معناست که مریب خود اقدام به
عفو کند، نه اینکه عفو او در برابر اعتذار متربّی باشد. بر اساس این روش، مریب موارد فراوانی از خطاها و لغزش-
های متربّی را نادیده می‌گیرد: «یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا
عَنْ كَثِيرٍ...» (مائده: 15) پیامبر مأمور شد که بسیاری از مواردی که اهل کتاب - از کتابشان - مخفی می‌کردند،
برایشان روشن کند و از بسیاری از آنها نیز چشم‌پوشی می‌کرد.

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ... وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَسُوءَ يَسْئُرًا
الرَّيْحَ فَيُظِلُّنَّ رَوَاكِدَ عَلِيٍّ ظُهُرَهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ أَوْ يُوقِنَهُنَّ مَا كَسَبُوا وَيَعْفَى عَنْ كَثِيرٍ.» (شورا: 30 - 34)
هر مصیبتی که به انسان می‌رسد، دستاورد اعمال اوست؛ در حالی که خداوند از بسیاری از اعمال انسان‌ها
درمی‌گذرد. وقتی انسان‌ها در کشتی سوار می‌شوند و دستشان از همه جا کوتاه است - و شاید آنجا بیشتر بفهمند
که در مقابل اراده خداوند هیچ کاره‌اند - اگر خداوند بخواهد می‌تواند آنان را به سبب اعمالشان هلاک کند، اما
خداوند بسیاری از اعمال ناپسند انسان‌ها را می‌بخشد. در این آیات، عفو خداوند، پس از استغفار و عذرخواهی

انسان، ذکر نشده است، بلکه خداوند، ابتدا خود عفو می‌فرماید.

بر اساس این روش، مریب در مجازات شتاب نمی‌ورزد و فرد را وا می‌گذارد تا فرصتهای لازم جهت اصلاحش را دریابد: «وَلَوْ يُعْجِلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَلَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ...» (یونس: 11) اگر خداوند برای انسان‌ها به شر و بلا شتاب می‌کرد، همان‌گونه که آنان در خیر شتاب می‌کنند، قطعاً اجلشان فرا می‌رسید، اما خداوند در عقوبت شتاب‌گر نیست.

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، قطعاً به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید، به شما عذابی بزرگ می‌رسید.» (نور: 14)

این عذاب به این علت نرسید که فضل و رحمت خداوند موجب شده است و او در مجازات، شتاب نمی‌کند. خداوند نه تنها بسیاری از خطاها را ناگفته می‌بخشد و ابتدا عفو می‌کند و نه تنها در مجازات نیز شتاب نمی‌ورزد، بلکه خودش انسان‌ها را فرا می‌خواند که به سوی او بیایند تا آنان را بیمارزد و برای این کار مدتی به آنان مهلت نیز می‌دهد: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»¹ (ابراهیم: 10)

نمونه‌هایی از عفو سریع و پیش‌تاز خداوند چنین است: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»² این آیه که درباره جنگ احد است، می‌فرماید خداوند آنان را که در آن جنگ فرار کردند، بخشید، اما سخنی از استغفار و طلب بخشش آنان به میان نمی‌آورد؛ یعنی خداوند در بسیاری موارد، به راحتی و با سرعت می‌بخشد.

در قرآن می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمَ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمَ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. (مائده: 95)

در این آیه سخن از حکمی است که اکنون وضع می‌شود، ولی پیش از این، برخی به خلاف این حکم عمل کرده‌اند.

در اینجا نیز خداوند، ابتدا عفو و اعلام می‌کند آنچه را پیش از این رخ داده است، می‌بخشد. «عَلَّمَ اللَّهُ أَنْكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ...» (بقره: 187) در ابتدای ظهور اسلام، در شب‌های ماه مبارک رمضان، آمیزش با همسر حرام بوده است. در این آیه آمده است خداوند می‌داند مردم با این حکم و با زیر پا گذاشتن آن، دچار عصیان می‌شوند. بنابراین، بر بندگان توبه می‌آورد و آنان را می‌بخشد و آمیزش را در شب‌های رمضان حلال می‌کند. این نمونه نیز حاکی از عفو ابتدایی خداوند است.

خداوند در عفو مبالغه می‌کند؛ نه اینکه فقط بدی‌ها را ببخشد، بلکه نیکی‌ها را جای‌گزین بدی‌ها می‌کند که این روش، شیوه‌ای اعجاب‌انگیز و بی‌نظیر در عفو است: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (فرقان: 70) بنابراین، هر گنهار پشیمانی می‌تواند به سوی خدا بازگردد، مشروط به اینکه توبه‌اش حقیقی باشد. نشانه توبه حقیقی، عمل صالح جبران‌کننده است که در آیه آمده است، وگرنه مجرد استغفار به زبان یا پشیمانی زودگذر به قلب، هرگز دلیل توبه نیست.¹ در مورد چگونگی تبدیل سیئه به حسنه نیز احتمالات متعددی ذکر شده که در این بحث نمی‌گنجد.³

1. [نگاهی دوباره به تربیتی اسلامی، ص 115.](#)

2. [آل عمران: 155.](#)

3. [تفسیر نمونه، ج 15، ص 160.](#)

• 16. توبه

صرفاً توبه به معنای بازگشت از گناه نیست. از این رو، توبه به انسان اختصاص ندارد، بلکه خداوند نیز در مقام تربیت انسان دارای توبه است. این توبه، به مثابه روشی تربیتی است. از آیات قرآن درمی‌یابیم که خداوند دو گونه توبه دارد: توبه اول، توبه هدایت و توفیق است و خداوند ضمن آن به بنده خویش که لغزیده و به او پشت کرده، باز می‌گردد و او را نسبت به کار زشتش آگاه می‌گرداند و به سمت استغفار، هدایتش می‌کند. توبه اول خدا، توبه‌ساز است و موجب می‌شود انسان خطاکار، تائب گردد و باز آید:

وَأَخْرَجُوا عَتْرُفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرٌ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه: 102)

و دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته‌اند. امید

است خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (توبه: 118)

و [نیز] بر آن سه تن که بر جای مانده بودند، [و قبول توبه آنان به تعویق افتاد] تا آنجا که زمین با همه فراخپاشی بر آنان تنگ گردید، و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس [خدا] به آنان

[توفیق] توبه داد تا توبه کنند. بپذیرد خدا همان توبه‌پذیر مهربان است

يُرِيدَ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ وَاللَّهُ يَرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا. (نسا: 26 و 27)

خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد، و راه [و رسم] کسانی را که پیش از شما بوده‌اند به شما بنمایاند و بر شما

بخشاید و خدا دانای حکیم است. خدا می‌خواهد تا بر شما بخشاید و کسانی که از خواسته‌ها [ای نفسانی] پیروی

می‌کنند، می‌خواهند شما دست‌خوش انحرافی بزرگ شوید

هنگامی که بنده بر اثر توبه اول خدا، به استغفار روی آورد و تائب شود، توبه دوم خدا آشکار می‌شود. آن توبه،

توبه قبول است و با مغفرت همراه می‌شود. خداوند که این چنین کثیرالرجوع است، خود را تواب نامیده و این نام،

نشان‌دهنده فضل و رحمت او بر انسان‌هاست:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَآمَلُوا وَبَيْنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (بقره: 106)

مگر کسانی که توبه کردند، و [خود را] اصلاح نمودند، و [حقیقت را] آشکار کردند، پس بر آنان خواهیم بخشود و من

توبه‌پذیر مهربانم.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتُغْفِرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. (نسا: 64)

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند؛ و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده

بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را

توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَمْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (مائده: 39)

پس هر که بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می‌پذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است
أَمْ يَلْمِزُوا أَنْ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ. (توبه: 104)
آیا ندانسته‌اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد، و خداست که خود توبه‌پذیر
مهربان است؟

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. (غافر: 3)

گناه‌بخش و توبه‌پذیر [و] سخت‌کیفر [و] فراخ‌نعمت است؛ خدایی جز او نیست؛ بازگشت به سوی اوست
و هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ. (شورا: 25)

و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و آنچه می‌کنید، می‌داند
اگر کسانی بر اثر توبه اول خدا، پس از آنکه بارها امکان بازگشت را می‌یابند، به تغییر خویش همت نگمارند،
خداوند توبه اول خویش را از آنان بر می‌دارد؛ یعنی آنان را به حال خودشان رها می‌سازد و از عنایت خویش
محروم می‌گرداند. بنابراین، آنان هرگز متوجه گناه خویش نمی‌شوند و به خدا روی نمی‌آورند. در نتیجه، برای توبه

دوم نیز موردی پیش نمی‌آید؛

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ
هُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. (نسا: 17 و 18)

توبه، نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می‌شوند، سپس به زودی توبه می‌کنند.
اینانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد، و خداوند دانای حکیم است. و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ
یکی از ایشان در رسد، می‌گوید: «اکنون توبه کردم»، پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می‌میرند،
پذیرفته نخواهد بود؛ آنانند که بر ایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

افرادی که گوش و چشمشان گویا کر و کور می‌شود، توبه خدا را نادیده می‌انگارند و هر چه خداوند به ایشان رجوع
کند، آنان باز نمی‌گردند که این سبب بسته شدن راه توبه می‌شود؛

وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. (مائده: 71)

و پنداشتند کیفری در کار نیست، پس کور و کر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور
و کر شدند؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.

به نظر می‌رسد باز بودن همیشگی باب توبه، ناظر به توبه دوم باشد. باب توبه اول ممکن است به روی کسانی بسته
شود، اما باب توبه دوم همیشه باز است؛ گرچه این باز بودن تنها به حال کسانی سودمند است که امکان روی
آوردن به آن را بیابند.

به مقتضای روش توبه، باید برخورد مری با فرد خطاکار، نمودار رحمت باشد. این روش ایجاب می‌کند که مری، خود
به استقبال خطاکار برود و به او که پشت کرده است، رو کند. مری نباید به محض دیدن خطا در فرد، او را از
خویش براند، بلکه باید احتمال دهد که او حتی متوجه خطای خویش نیز نبوده باشد. کسانی که با دیدن خطا به
تنبیه می‌پردازند، گاه فرد را به سبب چیزی تنبیه می‌کنند که تنها خود از آن آگاه هستند. چنین برخوردی بار
تربیتی ندارد؛ زیرا حالت بازگشت درونی در فرد ایجاد نمی‌کند. بر اساس روش توبه، نخست باید به استقبال
خطاکار رفت و او را متوجه خطایش نمود و جهات مختلف و آثار و پی‌آمدهای آن را تبیین کرد، به گونه‌ای که مایه
بازگشت از خطا در وجود او ریشه بدواند. این چنین، توبه مری توبه‌ساز است.

هنگامی که توبه اول، کارگر افتاد و آثار بازگشت از خطا در متربّی دیده شد، باید توبه دوم، بی‌وقفه آشکار شود. مریب باید در توبه دوم، شتابگر و چون خدا سریع‌الرضا باشد و به محض دیدن آثار بازگشت، قدم قبول توبه را بردارد. با دیدن آثار بازگشت در فرد، نباید آن را علامت مناسبی برای گشودن زبان ملامت دانست. در اینجا دیگر فصل ملامت سر آمده است و باید آن را وا گذاشت و در قبول توبه شتافت. از این رو، خداوند، خود را در موضع قبول، قابل‌التوب نامیده است.¹

1. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 116 و 117؛ نک: اصول و روش‌های تربیت در اسلام، مصص 288 - 295.

• 17. تبشیر

تربیت، نیازمند تن دادن به تکالیف است و به خودی خود زایل‌کننده رغبت است. باید این تلخی را به طریق کاست تا قبول تکالیف آسان‌تر شود. یکی از روش‌هایی که به این کار می‌آید، روش تبشیر است. تبشیر به معنای بشارت دادن به عطایایی است که پس از به دوش گرفتن تکالیف، به فرد ارزانی خواهد شد¹ و مظهری از فضل و رحمت است. بشارت در وجود آدمی، امید می‌آفریند و با کشش این امید، او را آماده قبول رحمت می‌گرداند. نکته قابل تأملی که نباید از آن غفلت کرد، این است که بشارتی که پیامبران داده‌اند، دامنه‌ای گسترده دارد و تنها درخور انسان‌های برجسته نیست، بلکه نفوس ضعیف را نیز مخاطب ساخته است. غالباً در جریان تربیت، ایدئال‌گرایی و بلندپروازی، ما را به خود مشغول می‌دارد، اما طبق این بیان، باید بشارت‌ها را چنان گسترده به کار گرفت که هر کسی را در هر مرتبه‌ای دربرگیرد. خداوند برای همه کس از رضوان سخن نمی‌گوید، بلکه برخی را با وعده خوراکی‌های لذیذ و پوشیدنی‌های زیبا و خیره‌کننده و تفریح‌گاه‌های روح‌نواز و نظیر آن امیدوار می‌کند. با وجود آنکه تبشیر و تشویق، ظاهراً شبیه به نظر می‌رسند، ولی متفاوتند. تبشیر پیش از عمل یا همراه عمل و تشویق پس از عمل ظاهر می‌شود. از این رو، تبشیر ناظر به آینده و تشویق متوجه گذشته است. در مقایسه، اثر تشویق، سریع‌تر از تبشیر است، اما از سوی دیگر کسی که پذیرش تبشیر را دارد، از پختگی ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا حرکت کردن با تبشیر نیازمند نوعی کف نفس و آینده‌بینی است. از این رو، هرگاه فرد در سنین پایین باشد، باید دامنه تبشیر برای او کوتاه‌تر باشد. بهره گرفتن از بشارت‌ها و وعده‌های بلنددامنه در رابطه با کسانی میسر است که دوران کودکی را پشت سر گذاشته‌اند و به میزان مطلوبی از کف نفس و آینده‌بینی دست یافته باشند.

امیدی که تبشیر در دل‌ها می‌آفریند، هم برای آغازکنندگان راه مفید است - که پیامبران با آن امید، مردم را به ایمان و عمل صالح فرا می‌خواندند - هم تربیت‌یافتگان با آن امید، راه می‌پویند. حضرت شعیب علیه السلام در آغاز راه، پس از دعوت به پرستش الله، از امید به سرای دیگر سخن می‌گوید: «وإِلَىٰ مَدِينٍ آخَاهُمْ شَعْبِيًّا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْآخِرَ وَلا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ». (عنکبوت: 36)

آنکه در طول شب در سجده و قیام اطاعت خداست و از آخرت می‌ترسد، رحمت پروردگارش را امید دارد: «أَمِنُ هُوَ قَانِتًا آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ (زمر: 9) و آنان که ایمان آورده‌اند و زحمت هجرت و جهاد را به جان می‌خرند، با نیروی امید به رحمت خدا چنین می‌کنند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (بقره: 218)

آری! امیدی که بشارت را در دل‌ها می‌آفریند، چنان نیرومند است که گویی توان انسان را در تحمل رنج‌ها و حتی زخم‌های جنگ نیز چندین برابر می‌کند. رزمنده زخمی، چون بشارت‌ها را به یاد آورد، گویی جان تازه‌ای می‌گیرد و در تعقیب دشمن و انجام وظیفه جهادی تا پای جان پیش می‌رود: «وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا». (نساء: 104)

نمونه بشارت‌های قرآنی ذکر شده است و می‌توان موارد ذیل را مورد نظر قرار داد. جالب اینکه این بشارت‌ها، همگانی‌اند و شامل همه گونه ذایقه‌ای می‌شوند؛² از عبادت‌کنندگان به شیوه تاجران تا عابدان حقیقی و مشتاقان لقا و رضوان خداوند:

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا هَذَا الَّذِي رَزَقُوا مِنْ قَبْلُ وَآتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (بقره: 25)

باغ‌هایی که در آنها نهرها جاری است و انواع میوه‌ها و همسران پاک و جاودانگی در این فضا، بشارتی خواستنی است.

آنان که ایمان داشتند و در برابر آیات خدا تسلیم بودند، در بهشت گرداگردشان با سینی‌هایی از طلا و جام‌هایی برای خدمت به ایشان و پذیرایی از آنها می‌گردند و هر چه دل‌ها بخواهد و چشم‌ها را بنوازد؛ برایشان مهیاست:

«يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصُحُفٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (زخرف: 71)

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جِثَّتَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ ذُوَا أُفْنَانٍ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ فَيَهُمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ فَيَهُمَا مِنْ كُلِّ فَاكْهَةٍ زُوجَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ مَتَكِّينَ عَلَيَّ فُرُشٍ بَطَانَهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنِي الْجِثَّتَيْنِ دَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ فَيَهُنَّ قَاصِرَاتِ الطُّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنَّسَ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ كَانَهُنَّ الْيَاقُوتَ وَ الْمَرْجَانُ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ وَمَنْ دُونَهُمَا جِثَّتَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ مَدْهَامَتَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ فَيَهُمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ فَيَهُمَا فَاكْهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رِيَانٌ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ فَيَهُنَّ خَيْرَاتِ حَسَانٍ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ حُورٌ مَقْصُورَاتٍ فِي الْخِيَامِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنَّسَ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانِ فَيَايَٰٓءَ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانَ مَتَكِّينَ عَلَيَّ رَفْرَفٍ خَضِرٍ وَ عَبْقَرِي حَسَانِ. (الرحمن: 46 - 76)

دو باغ با انواع درختان، با دو چشمه روان، پر از میوه و از هر میوه دو نوع. اهل آن، بر بسترهایی که آسترش از ابریشم درشت‌بافت است، تکیه زنند. چیدن میوه از آن دو باغ به آسانی است. دلبرانی فروهشتمن‌گاه و پرناز که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده؛ گویی که یاقوت و مرجاند. غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست که از شدت سبزی، سیه‌گون می‌نماید. در آن دو باغ، دو چشمه همواره جوشان است، با میوه‌هایی و خرما و انار و همسرانی نکوخوی و نکوروی؛ حورانی پرده‌نشین در دل خیمه‌ها که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است. بر بالش سبز و فرش نیکو تکیه زده‌اند. صحنه‌هایی رؤیایی و جذاب و طمع‌برانگیز. هر کس به درجات والای معرفت دست نیافته باشد، نیز می‌ارزد که به امید رسیدن به این نعمات جاودانی، این چند روزه دنیا را خویشتن‌داری کند.

این بشارت‌ها، طمع انسان را برمی‌انگیزد، اما کسی که با هدایت الهی، از پله‌های نردبان کمال بالا رفته باشد و ایمان و تقوایش با خلوص، عجین شده باشد، برای طعام و شراب و همسر بهشتی، عبادت نمی‌کند. او رضوان الهی را می‌طلبد و به لقای او امید بسته است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ إِلَهٌ وَإِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (کهف: 110)

جزای عمل نیک، باغ و بهشت است، اما آنچه در آن جهان برای آنان مطلوب‌تر و لذت‌بخش‌تر است، رضوان خداست: «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ

رَبِّهِ»؛ (بینه: 8) و «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (توبه: 72)

بشارت‌هایی که کسی از آنها خبر ندارد و در آن خبری از بشارت به نوشیدنی و پوشیدنی نیست، برای درجات بالاتری است. هیچ کس نمی‌داند چه چیزی از انواع روشنی‌های چشم، برای برخی مخفی شده است تا آن روز نمایان شود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً يَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (سجده: 17)

1. نک: سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت: (تربیت دینی)، ج2، صص 168 - 171.

2. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 117 - 119.

• 18. مبالغه در پاداش

اصل فضل، ایجاب می‌کند که اگر از متربی، عمل مطلوبی، هرچند ناچیز سر زند، مربی آن را بی‌پاسخ نگذارد، بلکه باید گفت به اقتضای این اصل، لازم است پاداش از حد عدالت درگذرد و مظهر فضل و رحمت باشد. بر اساس این روش، برای پاداش دادن به فردی که کوشیده، باید بر اساس فضل رفتار کرد و بهترین اعمال او را معیار قضاوت و پاداش قرار داد و ضعفها و کمبودهای جانبی را نادیده گرفت. پاداش به چنین فردی می‌تواند از مرز عدالت درگذرد و مربی به صلاح‌دید خویش می‌تواند به او بیش از حد استحقاقش لطف کند. چنین بلندنظری‌ای در جزا و پاداش، متربی را با شوق و انگیزه‌های مضاعف، به حرکت و می‌دارد. کاری که از فضل، در پیش بردن انسان‌ها ساخته است، از عدل ساخته نیست و انگیزه و رغبتی که به وسیله آن در وجود انسان ریخته می‌شود، هرگز از عدل برنمی‌آید. بنابراین، برای تیزتر کردن انگیزه‌ها و استوار کردن رغبت‌ها، باید به اصل فضل، چشم داشت و اصل عدل را وا گذاشت.

خداوند متعال در قرآن کریم، از پاداش‌هایی سخن می‌گوید که بالاتر از حد عمل است و مبالغه‌آمیز است. برای مثال می‌گوید، هر کس کار نیکی انجام دهد، خداوند بر نیکی‌اش می‌افزاید: «وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَدَدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ». (شورا: 23)

در موارد متعددی نیز بیان می‌کند که پاداش فرد، نه به اندازه هر عمل نیک اوست، بلکه معیار پاداش، بهترین عمل فرد است و به همه اعمال نیک فرد، پاداش بهترین عمل او تعلق خواهد گرفت: «وَلَا يَنْفَعُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَا يَنْفَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُنْتَبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ». ¹ (توبه: 121) خداوند برای انفاق‌های ریز و درشت و حتی پیمودن زمین در راه خدا، به اندازه جزای بهترین عملی که فرد انجام داده است، پاداش می‌دهد.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنُجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ». (عنکبوت: 7) خداوند به سبب ایمان و عمل صالح بندگان، به همه اعمال نیک آنان، پاداش بهترین عملشان را عطا می‌کند. این درست به آن می‌ماند که خریداری، به عنوان فضل و کرم، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده‌ای عرضه شده است، به بهای جنس اعلی آن محاسبه کند. از فضل و لطف خداوند هر چه گفته شود، عجیب نیست. ²

در موارد دیگری، از جزا دادن به چیزی بهتر از عمل: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِمَّا وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمَنُونَ»،

(نمل: 89) پاداش دو برابر: «و ما أَمْوَالُكُمْ و لا أَوْلَادُكُمْ يَأْتِي تَقْرِبُكُمْ عِنْدَنَا زَلْفِي إِيَّاهُ مِنْ أَمْنٍ و عَمَلٍ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعْفُ بِمَا عَمِلُوا و هُمْ فِي الْعَرَفَاتِ آمِنُونَ»، (سبا: 37) «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ و إِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضَاعَفْهَا و يَوْتُ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا»، (نسا: 40) پاداش چند برابر: «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضَ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضَاعَفَهُ لَهُ أَمْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ و يَبْسُطُ و إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، (بقره: 245) ده برابر: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا...» (انعام: 160) و هفتصد برابر: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَبْلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ و اللَّهُ يَضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ و اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، (بقره: 261) سخن می‌گوید.

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 119 و 120.

2. نک: تفسیر نمونه، ج 21، ص 331.

• 19. تکلیف به قدر وسع

آدمیان، توان مختلفی دارند؛ هم از نظر فهم و هم از نظر عمل. این روش، بیانگر آن است که مری در مواجهه با متربی، باید چیزی بگوید که در توان فهم او باشد و چیزی بخواهد که در طاقت عمل او باشد. در نظام تربیتی اسلام، مری تنها مجاز است به وسع مخاطب خود نظر بدورد و بر پایه آن تکلیف کند. با توجه به حد و مرز وسع‌هایی که نوعاً در افراد، در مراحل مختلف زندگی‌شان دیده می‌شود، می‌توان حدود عمومی توانایی افراد را در مراحل مختلف زندگی، در نظر گرفت و بر اساس آن، تکالیف را تنظیم و تقسیم کرد. البته در مورد هر فرد معین، باید به ویژگی‌ها و اختصاصات وی راه یافت و آنها را مورد نظر قرار داد. حدود مزبور، تنها جنبه عمومی و نوعی دارد، اما ویژگی‌های خاص هر فرد و طریقی که با او تناسب دارد، امری است که به جای خود می‌توان به آن توجه، و به طور موردی، در ارتباط نزدیک با افراد، آن را مشخص کرد: «لَا يَكْفُفَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا و سَعَهَا...» 1 (بقره: 286)

در برخی آیات، نمونه عینی این گونه تکلیف کردن، به خوبی دیده می‌شود؛ مانند سلب حکم روزه در ماه رمضان برای کسی که طاقت آن را ندارد و موکول کردن آن به زمانی که فرد توان انجام آن را داشته باشد:

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلِي سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخْرٍ و عَلِي الَّذِينَ يَطْبِقُونَ قَدِيَّةً طَعَامَ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ و أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ و مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلِي سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخْرٍ يَرِيدَ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ و لَا يَرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ... (بقره: 184 و 185)

همچنین تبدیل حکم قربانی در حج به روزه، برای کسی که قربانی نیابد:

وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ... فَإِذَا أَمَّنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَيَّ الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ و سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ... (بقره: 196)

همچنین تبدیل کردن فدیها و کفارها برای کسانی که توانایی انجام کفاره اصلی را ندارند:

لَا يَأْخُذُكُمْ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ و لَكِنْ يَأْخُذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تَطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ... (مانده: 89)

خداوند متعال، به دلیل در نظر گرفتن وسع افراد، از جمله مستضعفان و افراد ضعیف و بیمار و زنان سالخورده، به مقتضای شرایط و توانایی‌اش، از او انتظار خاصی دارد و همگان را با یک میزان نمی‌سنجد. زنان و مردان و کودکانی

که در زمین مستضعف بودند و هیچ راهی برای هدایت نداشتند، چه بسا عفو شوند: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا».

(نسا: 98 و 99)

بر ضعیفان و بیماران و آتھایی که وسیله‌ای برای انفاق در راه جهاد ندارند، اگر برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند و از آنچه در توان دارند، مضایقه نکنند، ایرادی نیست که در میدان جنگ شرکت نجویند: «لَيْسَ عَلَيَّ الضُّعْفَاءُ وَلَا عَلَيَّ الْمُرْضِيُّ وَلَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرْجًا إِذَا نَحَّوْا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَيَّ الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (توبه: 91)

بر زنان از کار افتاده‌ای که دیگر امید زناشویی ندارند، گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند، به شرطی که زینتی را آشکار نکنند و عفت و رزندی: «وَالْقَوَاعِدَ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (نور: 60)

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 127 - 129.

• 20. انذار

طبق اصل عدل، خداوند آدمیان را به سبب بدکرداری به مجازات و عذاب دچار می‌کند. مقتضای عدل، آن است که پیش از وقوع مجازات، آگاهی کافی نسبت به آن ایجاد شود؛ زیرا حقیقتاً کسی باید مجازات شود که از روی علم و عمد، اقدام به تخطی کند. در حالتی که فرد با غوطهور شدن در نسیان و فراموشی، تخطی کند، مستحق مجازات نخواهد بود و مجازات او از عدل به دور است. باید آگاهی و تعمد فرد در خطاکاری بدان پایه باشد که بدون پشت سر گذاشتن جنگ درونی بر اینکه این کنم یا آن کنم، مبادرت به خطا نکند. هرگاه فرد با داشتن چنین آگاهی و تعمدی به خطا تن داد، قابل مجازات خواهد بود و این مطابق عدل است.

آنچه سبب این گونه آگاهی شود، انذار است. اگر با حصول این آگاهی، آدمی خطا کند، عالماً و عامداً چنین کرده است. بنابراین، مجازاتش مطابق عدل خواهد بود. از این رو، بدون انذار، عدل تحقق نمی‌یابد. بر اساس این روش، باید مربی با آگاهی مناسبی که از اعمال متربی و آثار آن دارد، او را نسبت به عواقب اعمال نامطلوبش، آگاه کند و وی را از آن برحذر دارد.¹

خداوند متعال، بر اساس این مبنا، گاهی تنها کار پیامبر اسلام و دیگر پیامبران را - هرچند گاهی مبشر و منذر می‌نامد - انذار معرفی می‌کند. هیچ آبادی‌ای وجود نداشته، مگر اینکه بیم‌دهنده‌ای در میانشان مبعوث شده است:

«وَأَنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: 24) و خداوند هیچ مردمی را بدون اینکه بیم‌دهنده‌ای به ایشان هشدارهای لازم را داده باشد، هلاک نکرده است: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذَرُونَ.» (شعرا: 208) خداوند به پیامبر می‌فرماید که تو جز بیم‌دهنده نیستی. بنابراین، از ایمان نیاوردن آنها نگران نباش و بی‌تابی مکن. وظیفه تو ابلاغ و انذار است: 2 «إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» (فاطر: 23) و به مردم نیز می‌فرماید که این پیامبر، بیم‌دهنده‌ای آشکار است: «أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا يَصَاحِبُهُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مَبِينٌ.» (اعراف: 184) همچنین به پیامبر می‌فرماید که به مردم بگو که من بیم‌دهنده هستم: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذَرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارُ.» (ص: 65) خداوند متعال، خود را نیز

بیم دهنده می‌نامد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (دخان: 3)

همچنین، آیاتی وجود دارد که در آن خداوند، به پیامبران فرمان می‌دهد، به مردم انذار دهند و مواردی را که باید مردم را از آن برحذر بدارند، عنوان می‌کند. خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید که آنان را از روز حسرت بترسان که دیگر همه چیز تمام شده است و همچنان آنان در غفلتند و ایمان نیاورده‌اند: «وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يَوْمِتُونَ» (مریم: 39) و آنان را از آن روز قریب‌الوقوع بترسان؛ روزی که برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعت‌گری: «وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْفَةِ إِذِ الْقُلُوبَ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يَطَاعُ» (غافر: 18) و مردم را از روزی که عذاب بر آنان می‌آید بترسان؛ روزی که هر چه درخواست کنند که پروردگارا، به ما چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان تو پیروی کنیم، به آنان گفته می‌شود: «هگر شما پیش از این سوگند نمی‌خوردید که شما را فبایی نیست؟! آیا بهتر نیست که همین امروز و تا مهلت هست، ایمان بیاورند: «وَ أَنْذَرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا آخِرْنَا إِلَىٰ آجَلٍ قَرِيبٍ نَحِبُ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعَ الرَّسَلَٰلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» (ابراهیم: 44) همچنین خداوند می‌فرماید: «وَ أَنْذَرِ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (انعام: 51)

پیامبران دیگر نیز چنین بودند. برای نمونه، حضرت نوح علیه السلام از جانب خداوند مأموریت داشت که قومش را پیش از رسیدن عذاب دردناک بترساند تا خود را نجات دهند: «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نوح: 1)

خداوند متعال، خود نیز در آیاتی، به انذار می‌پردازد و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ أُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ» (آل عمران: 10)

آتش با کافران چنان می‌کند که پوستشان کاملاً برشته شده و می‌سوزد، اما در آنجا مرگی هم وجود ندارد که بمیرند و از عذاب آتش رها شوند، بلکه دوباره پوست بر بدنشان می‌ریزد تا دوباره طعم سوختن را بچشند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلِمًا تَضَجَّتْ جُلُودُهُمْ بِدِلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نسا: 56)

همچنین با ارائه تصاویری از دوزخ و مراتب مختلف آن، به شکل ملموس‌تری انذار می‌کند: «انطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكذِّبُونَ انطَلِقُوا إِلَىٰ ظُلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلَ وَ لَا يَغْنِي مِنَ اللَّهَبِ إِلَّا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَمَرِ كَانَتْ جَمَالَتٌ صَفْرًا» (مرسلات: 29 - 33)

خداوند می‌فرماید:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سَرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابَ وَ سَاءَتْ مَرَجَفًا» (کهف: 29)

حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد، بگرود و هر که بخواهد، انکار کند، که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد، و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند یاری می‌شوند. وه! چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است.

خداوند در آیات دیگری نیز، پس از ذکر احوال بهشت، به انذار و توصیف عذاب‌های جهنم می‌پردازد و چنین می‌فرماید:

أَذَلَّكَ خَيْرٌ نَزَلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسَ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَكَالُونَ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ»

(صافات: 62 - 68)

آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زقوم؟! در حقیقت، ما آن را برای ستمگران [مابه آزمایش و] عذابی گردانیدیم. آن، درختی است که از قعر آتش سوزان می‌روید، میوه‌اش گویبی چون کلمه‌های شیاطین است، پس [دوزخیان] حتماً از آن می‌خورند و شکم‌ها را از آن پر می‌کنند، سپس ایشان را بر سر آن، آمیغی از آب جوشان است آن‌گاه بازگشتشان بی‌گمان به سوی دوزخ است از احوالات دیگر اهل شقاوت در آن روز چنین است:

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَ لَمْ أُدْرَ مَا حَسَابِيهِ يَا لَيْتَنِي كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنِي عَنِّي مَالِيهِ هَلَكْتُ عَنِّي سُلْطَانِيهِ خَذُوهُ فَعُلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذُرْعَاهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا يَحْضُرُ عَلَيَّ طَعَامَ الْمُسْكِينِ فُلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مَنْ غَسَّلَنِي لَأَيَّكُنَّ إِلَّا الْخَاطُونَ. (الحاقه: 25 - 37)

کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند، می‌گوید: «ای کاش، هرگز نامه اعمالم را به من نمی‌دادند و نمی‌دانستم حساب من چیست! ای کاش مرگم فرا می‌رسید! مال و ثروتم چیزی از عذاب را از من دور نکرد؛ قدرتم نیز از دست رفت!» خطاب می‌رسد که او را بگیرد و در بند و زنجیرش کنید! سپس او را در دوزخ بیفکنید! بعد او را به زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید؛ چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌نمود. از این‌رو، امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد و نه طعامی، جز از چرک و خون! غذایی که جز خاکاران آن را نمی‌خورند!

انذار در تربیت انسان نقش اثرگذاری دارد. اگر انسان بداند عملی که مرتکب می‌شود، عاقبتی به شدت ترسناک دارد، هرگز آن را انجام نمی‌دهد. در صورتی که ضرر عاقبت یا عقوبت خیلی زیاد باشد، اگر احتمال وقوع ضرر را هم بدهد، هرگز دست به آن عمل نخواهد زد، اما کجاست گوش شنوا و انسان عاقلی که این انذارها را بفهمد و به وعده و وعید الهی ایمان داشته باشد؟

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مصص 129 و 130؛ سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت (تربیت دینی)، ج2،

مصص 168 - 171.

2. نک: تفسیر نمونه، ج18، ص231.

• 21. مجازات به قدر خطا

در این روش، باید مجازات و میزان و نحوه آن، تابع خطای متربّی باشد و عوامل دیگری چون وضع و حال مربی در حین مجازات، بر آن اثر بگذارد.

خطای فرد، تنها محدود به آنچه از او سر زده نیست، بلکه آثار خطای او بر دیگران نیز جزئی از خطای او به شمار می‌آید. این درست است که هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی‌گیرد، اما اگر کسی باری بر دوش دیگران گذاشته باشد، این بار بر دوش او نیز خواهد آمد و این در واقع بار خود اوست، نه از آن دیگری.

بر اساس این روش، خطای فرد را با آثاری که به بار آورده، معیار مجازات قرار می‌دهیم. بر همین اساس، اگر فرد خطاکار از خطای خویش توبه نیز بکند، اصلاح تنبیه‌هایی که در پی اعمال خویش به وجود آورده است، همچنان بر عهده او باقی خواهد ماند. احتساب آثار اجتماعی خطا و دخالت دادن آن در مجازات، به یقین، بار مجازات را سنگین خواهد کرد و چه بسا این سنگینی، از حد طاقت فرد نیز درگذرد. این، مانعی برای مجازات نخواهد بود؛ زیرا معیار

حد طاقت، در تکلیف مطرح است، نه در تنبیه.¹

آیات قرآن کریم، مبین این روش هستند و می‌توان از آنها سه نکته را دریافت: اول اینکه مجازات هر خطا، تنها به اندازه خود آن خطاست و بیشتر نیست: «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّبِيَّةِ فَلَا يَجْزِي إِلَّا مَثَلَهَا وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ» (انعام: 160) همچنین: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يَجْزِي إِلَّا مَثَلَهَا...» (غافر: 40)

دوم اینکه عواقب و ثمرات منفی گناه فرد، در هر جا که اثر سوء گذاشته باشد، به فرد باز می‌گردد. برای مثال، اگر کسانی را گمراه کرده باشد، بخشی از وزر و وبال گناه آنان نیز بر عهده اوست؛ چون مسبب گمراهی آنان بوده است: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ أَوْزَارَ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ يَغْيِرَ عِلْمَ آلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ» (نحل: 25) برای اینکه در این زمینه، سوء برداشتی رخ ندهد و کسی فکر نکند که دیگر می‌تواند خطای کس دیگر را به عهده بگیرد، خداوند در آیهای مطلب را روشن کرده است:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطِيئَتَكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَمَلِينَ مِنْ خَطِيئَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَ لِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيْسَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ. (عنكبوت: 12 و 13)

در نتیجه، گمراه‌کنندگان نمی‌توانند عین خطاهای گمراه‌شوندگان را حمل کنند؛ زیرا خطای هر کسی به گردن خود اوست، ولی خطاهای خود را به علاوه هم‌سنگ وزر و وبال کسانی که به دست آنان گمراه شده‌اند، حمل می‌کنند، بدون اینکه چیزی از وبال خود آن شخص گمراه‌شده، کم شود؛ چون آن شخص نیز به اختیار خود خطا کرده است. برای آن گمراه‌کنندگان مثل خطاهای آنان را با خطاهای خود حمل می‌کنند که سبب گمراهی آنان شدند. بنابراین، دو عذاب خواهند دید: عذابی برای ضلالتشان و عذابی دیگر برای اضلالتشان.²

سوم اینکه مجازات خطاهای فرد، حتی اگر از حد طاقت او بیرون رود، فرقی به حالش نمی‌کند و باید آن را تحمل کند؛ یعنی طاقت نداشتن فرد، سبب تخفیف مجازات نخواهد شد:

فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ يَوْمَ يَدْعُونَ إِلِي نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَا هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تَصْبِرُونَ أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنْ مَا تَجَزَّوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (طور: 16-11)

این آیه مبین آن است که اهل عذاب، چه صبر و تحمل عذاب را داشته باشند و چه نداشته باشند، فرقی به حالشان نخواهد کرد؛ چرا که جز این نیست که جزای اعمال خودشان را می‌بینند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا أَيُّهَا سَوْفَ نَصْلِبُهُمْ نَارًا كَلِمًا تَنْصَجَتْ جُلُودَهُمْ بِدِلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا.» (نساء: 56) سوختن در آتش تا حد از بین رفتن پوست و رویانده شدن دوباره آن و عذاب دوباره و دوباره، چیزی نیست که کسی طاقت آن را داشته باشد. بنابراین، عذاب به اندازه خطای فرد است، نه به قدر طاقت او. حتی در جهنم مرگی هم وجود ندارد که اهل آن را از درد و شکنجه‌هایی بخشد و هرگز به وی تخفیف داده نمی‌شود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفَ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ.» (فاطر: 36)

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلام، صص 130 - 132.

2. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 108.

هرگاه انسان خود را توانا ببیند و بداند که کاری از دست او برمی‌آید، احساس سربلندی و عزت خواهد کرد و هرگاه خویشتن را ناتوان بیابد و ببیند که کاری از او ساخته نیست، احساس سرافکندگی و ذلت خواهد داشت. به دلیل آنکه احساس ذلت با عزت، جمع‌شدنی نیست، نمی‌توان به راستی عزتمند بود و در عین حال، احساس ذلت نیز داشت. لاجرم برای تأمین عزت در متربی، باید احساس عزت را در او به وجود آورد تا مجالی برای تکوین احساس ذلت نماند. ظهور احساس عزت نیز چنان‌که گفتیم، در گروی آن است که آدمی خود را قادر بر کاری بیابد. پس لازم است که امکان بروز توانایی‌های متربی را فراهم آوریم تا او باور کند که کارهایی از او ساخته است و میان کسی که کاری از او بر نمی‌آید و آن که کارآمد و تواناست، تفاوت از زمین تا آسمان است. پس نخستین شرط عزت درونی آن است که فرد، خود را کارآمد ببیند و این نیز حاصل آن است که مریی امکانات بروز توانایی‌های او را آماده سازد. چنان‌که پیش‌تر مطرح شد، احساس عزت، لزوماً با داشتن عزت برابری نمی‌کند؛ گرچه همواره شرط لازمی برای آن محسوب می‌شود. پس ایجاد احساس عزت، بی‌تردید مطلوب است، اما نه آن مطلوبی که بتوان به آن بسنده کرد. حال برای آنکه احساس عزت ناشی از بروز توانایی‌ها در مسیر عزت قرار گیرد، لازم است فرد، بهره‌ای از تقوا بیابد تا از لغزیدن در ورطه خودبینی مصون بماند. خودبینی برای کسی که مظهر توانایی‌های مختلف قرار گرفته، دامی است که با لغزیدن در آن، در خود (یعنی در فرودست) می‌ماند و از حرکت اعتلاجو به سمت خدا باز می‌ماند. در فرودست ماندن، ذلت می‌آورد و عزت، مستلزم فراتر رفتن است و فراتر رفتن در گروی تقوا و مصون ماندن از لغزش است که آن نیز منوط به توجه به خداست. از این‌رو، لازم است فرد توانایی خود را به گونه‌ای ببیند و بفهمد که همواره توجه او را معطوف به خدا سازد. به همین سبب در فرهنگ اسلام، توانایی‌های انسان، به عنوان عطیه خدا، یاد شده است. آنچه در ماست، اگر به چشم توانایی خود نگریسته شود، نوعی پی‌آمد خواهد داشت و اگر به چشم عطیه خدا دیده شود، نوعی دیگر. در دامن نگاه اول، عجب پرورش می‌یابد و در دامن نگاه دوم، شکر. ¹

از آنجا که این روش تربیتی، روشی است که در عمل باید مشاهده شود، یعنی انسان‌ها به عنوان تربیت‌یافتگان، باید توانایی‌های خود را بروز دهند، شاید نتوان در این زمینه آیات زیادی یافت؛ اما احساس عزت متربی، در عین داشتن تقوا و اطمینان به اینکه این توانایی از جانب خداست، هدف این روش است و با این مضمون، آیاتی نیز دیده هست: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (ضحی: 11) در این آیه، از توانایی‌ها، مستقیماً با عنوان نعمت پروردگار، نام برده و به تحدیث نعمت دستور داده شده است که دو جنبه گفتاری و رفتاری می‌تواند داشته باشد. جنبه گفتاری این است که شخص، با زبان اقرار کند به اینکه توانایی‌های او نعمت خداست و جنبه رفتاری عبارت از آشکار ساختن عملی توانایی‌هاست که این یعنی شکر. ²

از مواردی که خداوند به مؤمنان احساس عزت می‌دهد، می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ و اگر مؤمنید، سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید» (آل عمران: 139) و «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَيَّ السَّلِيمَ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ؛ پس سستی نوزید و کافران را به آشتی بخوانید که شما برترید و خدا با شماست و از ارزش کارهایتان هرگز نخواهد کاست» (محمد: 35) «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...؛ عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است» (منافقون: 8) در همه این موارد، برتری و عزت را به مؤمن بودن به خدا نسبت می‌دهد تا چنان‌که اشاره شد، متربی، عزت را برای خود و مستقل از خداوند احساس نکند.

همچنین خداوند، پیروزی مسلمانان در جنگ‌ها را به ایشان یادآور می‌شود که موفقیتی برای مسلمانان بوده است، اما آن را به خود نسبت می‌دهد: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ...» (توبه: 25) خداوند در آیه زیر نیز، ایمان آوردن مؤمنان را که عمل صالح مؤمنان است، نعمتی از جانب خود معرفی می‌کند تا

احساس توانایی و کار نیک، منجر به عجب نشود. خداوند می‌فرماید این خداست که ایمان را برای شما زینت داد و کفر را در دلتان ناپسند گرداند:

«... وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعَصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حجرات: 7 و 8)

لیکن خدا ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظران ناخوشایند ساخت آنان [که چنینند] رهیافت‌کنند. [و این] بخششی از خدا و نعمتی [از اوست] و خدا، دانایی سنجیده‌کار است».

1. [نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، مص 134 - 136.](#)

2. [نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص 135.](#)

• 23. تغافل

در روش حاضر، توجه به ضعف‌های متربی معطوف است. بروز ضعف‌ها، شکستن عزت را در پی می‌آورد. بنابراین، اختفای آنها، راهی برای حفظ عزت است.

برای اختفای ضعف‌ها، دو مقام می‌توان در نظر گرفت: یکی پیش از مسلم شدن آنها و دیگری پس از آن. گاه ما به سبب شواهد و قرائنی، احتمال می‌دهیم که متربی ضعف و تقصیری داشته باشد و گاه این را به یقین می‌دانیم. از این دو مقام، آنچه مورد اصلی تغافل محسوب می‌شود، دومی است؛ زیرا تغافل به آن معنی است که ما از امری به واقع آگاه شویم و تظاهر به غفلت کنیم. به مقام نخست در فقه اسلامی، به عنوان اصل صحت (اصالة الصحة) توجه شده است. اصل صحت با نظر به این روش، به این معناست که عمل فرد مسلمان، درست و رواست و اگر احتمال نادرستی و ناروایی در آن رود، نباید به این گونه احتمال، اعتنا کرد؛ چه رسد به اینکه بخواهند در آن تجسس کنند. بسا که پیجویی این‌گونه احتمالات، منجر به کشف مفسده و لغزشی در دیگران شود، اما - شاید به همین دلیل - پیجویی، نهی شده است تا عزت مسلمانان حفظ شود.

آن‌گاه که راه‌های توجیه مربی سد شد و یقین یافت که متربی خطا کرده است، زمان تغافل فرا می‌رسد. در این هنگام، عزت متربی باید با تغافل از خطای او حفظ شود. تغافل نیز در مواردی صادق است که فرد گمان می‌کند خطایش را مخفی داشته و در مواردی که خطا از پرده بیرون افتاده است، فرد آن را با توجیه‌های نادرست فرو می‌پوشد. تغافل ایجاب می‌کند که مربی پس از آنکه راه‌های توجیه را بر خود بسته دید، به توجیه‌های متربی گردن نهد؛ گرچه به نادرستی آنها واقف است. خطرناک‌ترین لحظه در زمینه تربیت، لحظه‌ای است که متربی، خود را از فرو پوشیدن خطای خویش بی‌نیاز بیند و از بر ملا کردن آن ابایی نداشته باشد. تغافل، تدبیری برای پیش‌گیری از چنین لحظه‌ای است. به کار بردن این شیوه، مانع از آن است که احساس عزت فرد زایل شود و آنچه فرد را به پرهیز از خطا موفق می‌سازد، همین احساس عزت است.

مربی نباید به این وسوسه تن دهد که قبول توجیه‌ها و عذر تراشی‌های متربی، فطانت و زیرکی او را نزد متربی خدشدار خواهد ساخت. کوشش مربی برای آنکه از خود چهره‌ای زیرک، هوشیار و فریب‌ناپذیر جلوه دهد، کوشش بی‌فراجمی است. این زیرکی بیش از آنکه سازنده باشد، گریزاننده است. حل و فصل مسائل میان آدمیان، همچنان‌که محتاج زیرکی است، در گروی تغافل نیز است.

تغافل، نه تنها نشانه بلاهت و سادگی مربي نيست، بلکه مایه بزرگواری او نیز است. پس این شیوه، نه تنها متربی، بلکه مربي را نیز در شرایطی عزتخیز قرار میدهد.

الگوی این روش، پیامبر مکرم اسلام است. او به عنوان مربي، تا آنجا این شیوه را به کار می‌پست و هر عذری را می‌پذیرفت که او را گوش شنوا می‌خواندند:

وَمَنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلٌّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَكُمْ يَوْمَ يَاللَّهِ وَ يَوْمِنَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. 1 (توبه: 61)

خداوند در چند آیه، مؤمنان و پیامبر را به گذشت و چشم‌پوشی فرا می‌خواند. استفاده از دو لفظ عفو و صفح، در کنار هم، اهمیت گذشت از خطاها را روشن می‌سازد:

«وَ لَاتْرَالِ تَطْعَ عَلِيْ خَانِدَةَ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (مائده: 13)
«وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ»؛ (حجر: 85)
«فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ (زخرف: 89)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (تغابن: 14)

صفح، مانند عفو، به معنای ترک مواخذه است، ولی از عفو بلیغ‌تر و رساتر است. از این رو، در قرآن کریم، هر دو، کنار هم آمده است: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» (بقره: 109) چون گاهی می‌شود که انسان عفو می‌کند، ولی صفح نمی‌کند. این کلمه در چند جای قرآن آمده است، مانند: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ» (زخرف: 89) و «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ» (حجر: 85) و «أَفَنْضَبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا» (زخرف: 5) اما آن معنای اضافی که در صفح نسبت به عفو هست، عبارت از روی خوش نشان دادن است. بنابراین، معنای «صفحت عنه» این است که علاوه بر اینکه او را عفو کردم، روی خوش هم به او نشان دادم یا این است که من صفحه روی او را دیدم، در حالی که به روی خود نیاوردم یا اینکه آن صفحه‌ای که گناه و جرم او را در آن ثبت کرده بودم، ورق زدم و به صفحه دیگر رد شدم. این معنا، از ورق زدن کتاب، اخذ شده است. گویا کتاب خاطرات او را ورق زده است. 2

بنابراین، صفح، معنای نزدیکی با روش تربیتی تغافل دارد؛ چرا که صفح به این معناست که چنان از خطای فرد درگذرند که گویا اصلاً از او خطایی ندیده‌اند که در روش تغافل، مورد نظر است و خداوند متعال، در آیاتی که به آن اشاره شد و آیاتی دیگر، بارها به صفح توصیه فرموده است.

1. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 136 و 137.

2. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج12، ص190.

• 24. تزکیه

کشش‌ها و کشمکش‌های نفسانی، توازن عقل را سلب می‌کند و عقل را هم در حیطه نظر و اندیشه و هم در حیطه عمل و کردار، به خطا می‌راند. چنان‌که حب و بغض، به گونه‌ای چشم عقل را احول می‌کند که اندیشه حق را سست و اندیشه باطل را استوار و متین می‌پندارد. در عرصه عمل نیز تن دادن به هوس‌ها و پیروی هواها، کار عقل را به

جایی می‌رساند که عمل شنیع را نیک می‌بیند و عمل نیک را شنیع.

از این رو، بخشی از روش‌های تربیت عقلانی در اسلام، به مهار طغیان‌های نفسانی اختصاص یافته و همچون شرطی برای عقل‌ورزی نگریسته شده است. بنابراین، در این روش، سعی بر آن است که جلوی طغیان‌های درونی و نفسانی گرفته شود که مانع عقل‌ورزی و اندیشه صحیح است. این هواهای درونی، مانند دل‌بستگی یا کینه و نفرت، برآوردن همه امیال نفس، عجب، خشم و غضب، عناد و انکار و نظایر آنهاست.¹

اهمیت تزکیه به اندازه‌ای است که قرآن کریم، رستگاری را منوط به تزکیه می‌داند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (اعلی: 14) همچنین یکی از مسئولیت‌های پیامبران را تزکیه مردم برمی‌شمارد و فرستادن پیامبران برای تبیین آیات خدا و تزکیه و تعلیم حکمت به مردم را منتی از جانب خدا بر مردم معرفی می‌کند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران: 164)

همان‌طور که اشاره شد، در مسیر مهار طغیان نفس، خداوند موانع اندیشه‌ورزی را یادآور شده است که شاخص-ترین آنها عبارتند از:

کینه و دشمنی: «وَبَا قَوْمٍ لَّا يَجْرُمِينَ شِقَاقِي أَن يَصِيبِكُمْ مِّثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نوحٍ أَوْ قَوْمَ هودٍ أَوْ قَوْمَ صالحٍ وَّ مَا قَوْمَ لوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ» (هود: 89) در این آیه، حضرت شعیب علیه السلام، قوم خود را برحذر می‌دارد از اینکه دشمنی و مخالفت قومش با او، مانع درست اندیشیدنشان شود و کینه‌ورزی، جلوی عقلشان را بگیرد و ایشان را به مخالفت با دین خدا وادارد و به سرانجام اقوام گذشته، مبتلا گرداند.

خداوند متعال نیز به مسلمانان سفارش می‌کند، مبدا دشمنی شما با قومی، مانع عدالت و سبب تجاوزکاری شما شود. این رفتار، از اندیشه سالم بر نمی‌آید؛ مگر اینکه شدت دشمنی، فکر صحیح را منحرف کند و مانع رفتار درست شود: «وَلَا يَجْرُمِنِكُمْ سُتْرَانُ قَوْمٍ أَن صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا...» (جاثیه: 23) همچنین «وَلَا يَجْرُمِنِكُمْ سُتْرَانُ قَوْمٍ عَلَيَّ أَلَّا تَعْدُلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...» (احقاف: 26)

خشم: خشم نیز از موانع تعقل است؛ چرا که خشم، حدشکن و عقل، حدآفرین است، از این رو، برای حرکت در متن حدود، باید خشم را فرو خورد: «وَالْكَافِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ...» (آل عمران: 134) پیروی از هوای نفس: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ...» (قصص: 50) «وَلَوْلَا الَّذِي نَبَّأَ قُلُوبَهُمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ»؛ (محمد: 16) «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ فَمَنْ يَهْدِيهِ فَمَنْ يَهْدِيهِ فَمَنْ يَهْدِيهِ فَمَنْ يَهْدِيهِ فَمَنْ يَهْدِيهِ فَمَنْ يَهْدِيهِ» (جاثیه: 23) به طور صریح این آیات دلالت بر این دارد که پیروی از هوا، بر گوش و قلب و چشم انسان پرده‌ای می‌افکند که مانع هدایت است. چنین فردی شنوا و بیناست، اما هر چه بشنود نمی‌فهمد و هر چه ببیند، درک نمی‌کند و همچنان راه ضلالت خویش را می‌پیماید.

عناد و لجبازی با آیات خداوند نیز موجب می‌شود که گوش و چشم و قلب انسان از کار بیفتد و به حال انسان سودی نبخشد و راهی برای هدایت انسان نگشاید: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (احقاف: 26)

تجاوزکاری و غرور: برخی انسان‌ها از سر غرور، احساس عار می‌کنند که مسلکی را که پیش از این داشته‌اند، کنار بگذارند و به اشتباه بودن آن اعتراف کنند و راه دیگری در پیش گیرند. تکبر و حدنشناسی، این‌چنین انسان را از تفکر عاقلانه باز می‌دارد: 2 «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا يَمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ» (یونس: 74) و «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مُّقْتَنًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (غافر: 35)

کفر: آنان که در کفر غوطه‌ور شوند و از سر لجبازی یا تلقین به خود می‌گویند که ما اصلاً نمی‌فهمیم و خود را به

نهمی میزنند، خداوند بر قلبهایشان مهر میزند و پس از آن، راه فهم و هدایتشان، بسیار تنگ و معذب می‌گردد. کسی را که خواب است، می‌توان بیدار کرد، اما کسی را که خود را به خواب زده، نمی‌توان: «فَيْمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرَهُمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلَهُمُ النَّبِيَّاءِ يَغْيِرُ حَقَّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبَنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا».

(نساء: 155)

حب دنیا: گروه دیگری که از نعمت فهم صحیح بی‌بهره‌اند، کسانی هستند که دچار حب دنیا شده‌اند و زندگی دنیوی را بر حیات اخروی ترجیح می‌دهند. حب دنیا سبب می‌شود انسان نتواند آنچه را به صلاح اوست، تشخیص دهد و انتخاب کند: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغُلْفُونَ». (نحل: 107 و 108)

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 141 و 142.

2. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 103.

• 25. تعلیم حکمت

حکمت، علمی است که می‌توان با آن، هم در حیطة اندیشه و هم در حیطة عمل، به واقع و حق نایل شد. عقل نهادی با علم می‌بالد. از این رو، قرار دادن انسان در مسیری که در آن به علمی راستین (حکمت) دست یابد، به منزله شیوه‌ای برای تربیت عقلانی اوست.

قرآن، آغاز این مسیر را مواجهه حسی با جهان می‌داند. از این رو، در نگاشتن علم بر لوح ذهن، نخست از گوش و چشم سخن می‌گوید. خداوند، اندام و حواس ظاهری را وسایلی برای آموختن انسان‌ها قرار داده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَّا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». (نحل: 78)

خداوند که خود معلم اول بشر است، در مقام تعلیم، کار را از مواجهه حسی انسان با جهان آغاز می‌کند. نمونه آن در داستان دو فرزند آدم طرح شده است. هنگامی که یکی از فرزندان آدم، دیگری را کشت، نمی‌دانست با جسد وی چه کند و چگونه آن را مخفی نماید. خداوند، کلافی را برانگیخت تا پیش روی او طعمه خویش را در زمین پنهان سازد. پس اولین شیوه‌های تعلیم، از امور محسوس و طبیعی و مواجهه حسی با جهان، آغاز شده است: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سِوَاةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتِي أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سِوَاةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ». (مانده: 31)

این مواجهه حسی، او را واداشت تا ببیندش و به مقصودش راه یابد. با توجه به این آیه و نظایر آن آشکار می‌شود که علوم نظری انسان، - یعنی علم به خواص اشیا و آنچه از معارف عقلی در پی آن می‌آید، - همه از حس آغاز می‌شود. از این رو، اگر کسی فاقد حسی از حواس باشد، همه علوم مربوط به آن حس، اعم از علوم تصویری، تصدیقی، بدیهی و نظری را نخواهد داشت.

بر این اساس، قرآن آدمی را به مواجهه حسی با هستی دعوت کرده است، اما این مواجهه، آغاز است و باید از آن پیش‌تر رفت و باید بر پایه محسوسات اندیشید و آنچه از این اندیشه‌ها استوار و متین است (حکمت) برگزید و با آن ملازم شد تا عقل بشکفتد. به همین جهت، خداوند، انسان‌ها را به تفکر در جهان خلقت فرا می‌خواند تا از هماهنگی میان آفریده‌ها، به یگانگی مدبر و پروردگار آنها پی ببرند.

برای مثال، توجه انسان را به طبقات آسمان جلب می‌کند. سپس یادآور می‌شود که در خلقت خداوند تفاوت و

دوگانگی دیده نمی‌شود و همه مخلوقات در یک زنجیره قرار دارند و نتایج هر یک، از یک سو به دیگری وابسته است و از سوی دیگر، عاید موجود دیگری می‌شود.¹ سپس از انسان می‌پرسد که دوباره نگاه کن، آیا خلل و بی‌نظمی یا نقصانی می‌بینی؟ و دوباره و دوباره نگاه کن. چشم تو درمانده به سوی تو باز می‌گردد، اما هیچ خللی نمی‌یابد: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَانِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ». (ملک: 3 و 4)

بیندیش! اگر خدایی جز الله برای آسمان و زمین بود، یعنی دوگانگی در پروردگار جهان وجود داشت، ناچار باید این چند اله با یکدیگر اختلاف ذاتی و تباین حقیقی داشته باشند، وگرنه چند اله نمی‌شدند و تباین در حقیقت و ذات، مستلزم آن است که در تدبیر هم با یکدیگر متباین و مختلف باشند و همین که پای اختلاف در تدبیر به میان بیاید، تدبیر هر یک، تدبیر دیگری را فاسد می‌کند و آسمان و زمین رو به تباهی می‌گذارند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (انبیاء: 22) و چون دیده می‌شود نظام جاری در عالم، نظامی واحد است، که همه اجزای آن یکدیگر را در رسیدن به هدف خود یاری می‌دهند و با رسیدن اجزای دیگر به هدف‌های خود سازگارند، در نتیجه، برای عالم غیر از یک الله وجود ندارد.²

باز هم بیندیش! خدا فرزندی اختیار نکرده است و با او معبودی دیگر نیست. اگر جز این بود، قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده بود، با خود می‌برد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق داشتند. منزله است خدا از آنچه وصف می‌کنند. «هَا اتَّخَذَ اللَّهُ مَنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (مؤمنون: 91) این آیه، انسان را به دو مطلب که منافی وجود چندگانگی رب است، متوجه می‌کند و از او می‌خواهد که نیک بیندیشد. اول اینکه اگر به فرض محال چنین بود، تعدد آله تصور نمی‌شود، مگر وقتی که میان آن چند خدا، جدایی باشد و در هیچ وجهی از الوهیت و ربوبیت متحد نباشند، معنای ربوبیت یک اله در یک ناحیه عالم و در نوعی از انواع موجودات آن، این است که تدبیر آن ناحیه به وی واگذار شده باشد، به نحوی که در کار خود مستقل باشد و به غیر خود و حتی به آن کس که این پست را به او واگذار کرده احتیاج نداشته باشد. این نیز روشن است که دو موجود متباین، اگر ترشچی و اثری داشته باشند، آثار آن دو نیز متباین است. وقتی چنین شد، لازم‌اش این است که هر یک از این آله مفروض، در تدبیر آنچه راجع به اوست، مستقل باشد. و لازم این استقلال در تدبیر هم این است که رابطه اتحاد و اتصال در بین انواع تدبیرهای جاری در عالم متقطع باشد. مثلاً نظام جاری در عالم انسانی غیر از نظامی باشد که در سایر انواع حیوانات و نباتات و خشکی و تری عالم و کوه و دشت و آسمان و زمین جریان دارد و نظام جاری در هر یک از آنها غیر از نظام جاری در انسان باشد. معلوم است که لازم چنین انقطاع و تباینی، فساد آسمان‌ها و زمین و موجودات در آن دوست. چون می‌بینیم آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، تباہ و فاسد نشده، پس می‌فهمیم رابطه‌ای میان همه آنها هست و نظام در همه آنها یکی است. از اینجا هم می‌فهمیم، پس مدیر همه عالم یکی است.³

از سوی دیگر، تدابیر جاری در عالم چند قسم هستند؛ یکی تدابیر عرضی، یعنی تدبیرهایی که در عرض هم قرار دارند، مانند تدبیر جاری در تری و تدبیر جاری در خشکی، که در عرض هم هستند، و نیز دو تدبیر جاری در آب و آتش. قسم دیگر تدابیر طولی‌اند و خود به دو قسم تقسیم می‌شوند: یکی تدبیر عام کلی و حاکم، و دیگری تدبیر خاص جزئی و محکوم. مانند تدبیر عام زمین و تدبیر خاص عالم نبات که جزئی از زمین است و نیز مانند تدبیر عام عالم آسمان و تدبیر خاص عالم کوكبي معین که جزئی از آسمان است و نیز همچون تدبیر عام عالم ماده، و تدبیر خاص نوعی از انواع مادیات. پس بعضی از تدابیر نسبت به بعضی دیگر علوست و تسلط دارد. به این معنا که اگر تدبیر زیردست از آن متقطع گردد، به کلی باطل و تباہ می‌شود، چون قوامش به تدبیر مافوقش بستگی دارد. عیناً مانند اینکه اگر زمینی نمی‌بود، دیگر معنا نداشت که انسان زمینی وجود داشته باشد. پس اگر تدبیر عام

زمینی نباشد، معنا ندارد عالم انسان جداگانه و مخصوص به خود تدبیری داشته باشد. لازمه بدیهی دو قسم بودن تدبیر، این است که خدای مدبر تدبیر عام عالمی، نسبت به خدای مدبر یک نوع خاص از عالم تفوق و برتری داشته باشد و این، نسبت به آن، زبردست و خوار و خفیف باشد؛ در حالی که استعلا و تفوق یک اله بر اله دیگر، عقلاً محال است. ⁴

این آیات نیز با به چالش کشیدن عقل و فکر آدمی، او را به لزوم معاد آگاه می‌سازد: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعَيْنٍ لَّوَارِدًا أَنْ تَتَّخِذَ لَهَوًا اتَّخَذْتَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُفْرًا فَاعْلَمِينَ» (انبیاء: 16 و 17) خداوند، این عالم را بی‌هدف و بی‌ثمر و به منظور بازی یا سرگرمی نیافریده است. اگر این گزاره اثبات شود، لزوم معاد ثابت می‌گردد، چون معاد، هدف و غایت خلقت است. پس اگر دنیا بازیچه نباشد و هدفمند باشد، معاد در پی خواهد بود، اما اینکه جهان، خلق و عدم، حیات و مرگ و آبادی و ویرانی پیدریبی، هرگز برای خداوند سرگرمی نیست، به این علت است که سرگرمی در شخصی که خود را سرگرم می‌کند، اثر می‌گذارد، حتی اگر به اندازه رفع خستگی و ملال باشد و این نشانه احتیاج فرد است، اما خداوند هرگز به چیزی از مخلوقات خود احتیاج ندارد و هیچ چیز نمی‌تواند بر او اثر بگذارد، چون مخلوقات، سراسر احتیاج به او هستند. چیزی هم وجود ندارد که هم مخلوق خدا نباشد و هم خارج از ذات خدا باشد. پس لهو نمودن خدا با چیزی غیر از ذات خودش محال است. آسمان‌ها و زمین و انسان نیز مخلوق خدا و غیر ذات او هستند. پس سرگرمی و بازی و بازیچه نیستند؛ یعنی هدف دارند. پس معاد حتمی‌الوقوع است، اما چیزی که در آیه دوم اشاره شده، این است که اگر به فرض محال خداوند بخواهد لهو و سرگرمی برگزیند، بنا بر آنچه گفته شد، باید از درون ذات خودش باشد و این هم مستلزم آن است که بخشی در درون خدا باشد که بخش دیگر او را سرگرم کند یا احتیاجی از او را برآورده کند. این نیز ضرورت می‌کند که درون ذات خداوند ترکیبی وجود داشته باشد و لااقل از دو چیز تشکیل شده باشد. این نیز خلاف ذات یگانه خداوند است. پس این نیز غیر ممکن است. در هر حال دنیا هدفمند است و به آخرت خواهد رسید. ⁵

همچنین قرآن به سیر در زمین و تحقیق فرا می‌خواند که چگونه خدا آنها را بدون الگو و نقشه قبلی و بدون حساب و عددی معین، اول بار آفریده است. این طرز فکر، دلیل قاطعی بر این است که قدرت او حساب و اندازه ندارد. وقتی چنین است، نشئه آخرت را هم مانند نشئه اول خلق می‌کند: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عنکبوت: 20) خداوند متعال در همه این آیات، با به چالش کشیدن عقل آدمی، او را به تفکر و امیدواران تا پله به پله، به حکمت دست یابد. مری بر اساس این روش باید چنین سیری را همراه با متربی ببیند و او را در معرض علم و حکمت قرار دهد. با حصول حکمت، عقل فریه می‌شود و بنیه‌ای استوار می‌یابد و شکوفایی عقل، در فراهم آمدن چنین بنیه‌ای است. ⁷ خداوند متعال، یکی از وظایف پیامبران را تعلیم حکمت معرفی می‌کند: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: 151) و حکمت را هبه‌ای از جانب خود می‌داند که به هر کس داده شود، گویا خیر فراوانی به او عطا شده است: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره: 269) و اعطای حکمت به پیامبر را از فضل عظیم و عنایت ویژه خداوند به ایشان برمی‌شمرد: «وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا». (نساء: 113)

حضرت ابراهیم علیه السلام برای تبلیغ دین، از این شیوه بسیار استفاده کرده است. ایشان با کارها و سؤالانی، عقل و فکر مردم را به کار می‌انداخت و با آنان برخورد می‌کرد تا مردم به وسیله حکمتی که بر اثر این تفکر برایشان حاصل می‌گشت، هدایت شوند:

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام، بت‌ها را شکست و از ایشان پرسیدند که «آیا تو بت‌ها را شکستی؟»،

ایشان پاسخ داد، بت بزرگ این کار را کرده است. از ایشان پرسید، اگر سخن می‌گویند! این جواب سبب شد مشرکان با خود بیندیشند و رو به یکدیگر کنند و بگویند، به درستی که چه ستم‌کارید، و آن‌گاه با سر افکندگی بگویند که تو میدانی که آنها نمیتوانند سخن کنند. وقتی آنان اعتراف کردند، حضرت ابراهیم علیه السلام ادامه داد که در این صورت آیا غیر از خدای بیگانه چیزی را می‌پرستید که نه نفعی برایتان دارد و نه ضرری؟ «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا يَا لَهْتَئِنَّا يَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرَهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَيَّ رُءُوسَهُمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطُقُونَ قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مَنْ دُونَ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ». (انبیا: 62 - 66)

همچنین در موقعیت دیگری برای بیدار کردن مشرکان، شب‌هنگام، ستاره‌ای دید و گفت: «این پروردگار من است.» و آن‌گاه چون غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست ندارم.» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است.» آن‌گاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگار مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم.» پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از آنچه برای خدا شریک می‌سازید، بیزارم.» و به این وسیله مخاطبان را به فکر واداشت که چرا به راستی این‌گونه معبودها، معبود نیستند:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْفُلَيْنِ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذِهِ رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذِهِ رَبِّي هَذِهِ أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُغْتَمِبُونَ إِني رَبِّي مِمَّا تَشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذَّيِّ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ حَاجَهُ قَوْمَهُ قَالَ أَ تَحْجُونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَيْتَنِي وَ لَا أَخَافُ مَا تَشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَآي الْقَرِيبِينَ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (انعام: 76 - 81)

1. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج19، ص350.

2. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج14، ص267.

3. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج15، ص62.

4. نک: همان.

5. نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج14، صص 259 - 262.

6. نک: همان، ج16، ص117.

7. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 142 - 145.

• 26. موعظه حسنه

پند، گاه به دیده مذمت نگریسته شده است و پاره‌ای از مکاتب تربیتی، مریبان را از به کار بستن آن برحذر داشته‌اند. بی‌تردید، پند، گاه در مستمع، مقاومت و بلکه لجاجت برمی‌انگیزد. از این‌رو، در قرآن در هنگام سخن از این روش، قید حسنه آمده است تا آن را از موعظه سیئه جدا سازد: «ادْعَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ

الْحُسْنَةُ وَجَادَلَهُمْ بِالنِّبِيِّ هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل: 125)

«بر اساس آیات قرآن، دعوت دیگران به راه خدا هنگامی، شایسته و خوب است که مبتنی بر عمل صالح و اعتقاد سالم باشد. به عبارت دیگر، موعظه کردن دیگران و دعوت آنان به راه، هنگامی نامذموم است که گوینده و واعظ، خود عامل بوده و عمل او برخاسته از اعتقاد و التزام نسبت به حق باشد. اگر ویژگی نخست موجود نباشد، موعظه، لقلقه‌ای بر زبان است و همچنان‌که تنها بر زبان گوینده لغزیده است، تنها بر قشر وجود شنونده نیز تواند لغزید و نه بیش، و اگر ویژگی دوم موجود نباشد، ناگزیر به انگیزه ظاهرسازی در برابر دیگران به آن مبادرت می‌کند و این نیز آفت موعظه است؛ زیرا ظاهرسازی، پرده پردوامی بر رخنه میان بود و نبود نیست و سرانجام خواهد گسست. پس، از شرایط حسنه بودن موعظه آن است که موعظه‌گر خود، عالم و عامل باشد. 1 قرآن کریم به این نکته، اشاره دارد: «وَمَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت: 33)

همچنین شفقت و خیراندیشی موعظه‌گر باید در موعظه‌اش نمودار باشد؛ زبان موعظه باید نرم باشد تا لجاجت را مهار زند و پند، در درجه نخست، باید خارج از جمع صورت پذیرد. موعظه‌گر باید با مهربانی و زبانی نرم، موعظه نماید؛ 2 کلام دل‌نشین و نرم لقمان با پسرش، با خطاب «ای پسرکم»، این ویژگی را به حد تمام، داراست. او با نرمی و مهربانی با فرزندش سخن می‌گوید:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يُعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ... يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ يَا بُنَيَّ اقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُؤًا بِالْمَعْرُوفِ وَانْتَهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَلَا تَصْعَقْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مَخْتَالٍ فَخُورْ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتُ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ. 3

در تمامی جملاتی که در این سفارش‌ها و پندهای لقمان به کار رفته است، در عین صمیمیت و مهربانی، نشان از احترام به نصیحت‌شونده دیده می‌شود. نصیحت همراه با پرخاش یا سرزنش یا تمسخر و سرکوب مخاطب، گاهی نتیجه معکوس خواهد داشت.

پیامبران الهی نیز با مردمشان با مهربانی سخن می‌گفتند و خیراندیشی خود برای مردم را در پندهایشان آشکار می‌ساختند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ».

(اعراف: 59)

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَّ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ أَلَا تَتَعْبَدُونَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (هود: 84)

«وَأَذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ أَلَا تَتَعْبَدُونَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (احقاف: 21)

تعبیر به «برادر»، برای پیامبران هر امت، استفاده پیامبران از عباراتی نظیر «ای قوم من» و اینکه «هن برای شما نگرانم» و به طور کلی، نرمی لحن پیامبران، این ویژگی را نشان می‌دهد. 4

خداوند به پیامبر دستور می‌دهد، مردم را موعظه کند؛ موعظه‌ای که نیکو باشد تا در مستمع، لجاجت و مقاومت به وجود نیارد: «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (نساء: 63) همچنین خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بَاطِلًا أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ مُثْنِي وَفِرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ...» (سبا: 46) خداوند، خود را نیز موعظه‌کننده، معرفی و هر کس را که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، موعظه می‌کند: «وَإِذَا طَلَقْتِ الْمَرْءَ فَلْيُغْنِ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ بِبُؤْسِ يَوْمِئِذٍ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (بقره: 232)

پروردگار در آیه‌ای امر می‌کند که سپرده‌ها و امانت‌ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید،

به عدالت داوری کنید. سپس می‌فرماید، در حقیقت، این چیزی نیکوست که خدا شما را به آن پند می‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا». (نساء: 58)

موعظه دیگر خداوند این است که به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». (نحل: 90)

قرآن، موعظه است و تنها برای کسی که باتقوا باشد، سودمند است: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الذِّبْنِ خُلُوا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»؛ (نور: 34) «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ». (آل عمران: 138)

خداوند متعال، یکی از راهکارهای تربیتی در خانواده را موعظه معرفی می‌کند. چنان‌که می‌فرماید، اگر از زنانان بیم نشوز می‌رفت، آنها را نصیحت کنید: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ...». (نساء: 34)

در اسلام، راه‌های مختلفی برای ابراز موعظه حسنه مطرح شده است که در ادامه از دو طریقه مهم آن، به عنوان دو روش دیگر، بحث می‌شود.

1. نک: روش تربیتی اسلام، صص 254 - 258.

2. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 147 و 148.

3. «ای پسرکم، به خدا شرک می‌آور که به راستی شرک ستمی بزرگ است؛ ای پسرک من، اگر عمل تو هم‌وزن دانه خردلی و در تخته‌سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد، که خدا بس دقیق و آگاه است. ای پسرک من، نماز را بر پا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار، و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است، شکبیا باش. این حاکی از عزم و اراده تو در امور است؛ و از مردم به نخوت رخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لا فزن را دوست نمی‌دارد؛ و در راه رفتن خود میانه‌رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازه بانگ خران است». (لقمان: 13، 16 - 19)

4. نک: سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت (تربیت دینی)، ج 2، صص 191 - 215.

5. «بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که دود و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ گونه دیوانگی ندارد. او شما را از عذاب سختی که در پیش است، جز هشداردهنده‌ای [بیش] نیست».

6. «و چون زنان را طلاق گفتید، و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران [سابق] خود، چنانچه به خوبی با یکدیگر تراضی نمایند، جلوگیری مکنید. هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، به این [دستورها] پند داده می‌شود».

• (الف) یادآوری نعمتها

موعظه در این شکل، مبتنی بر گذشته مخاطب است و آنچه را بر او گذشته و اکنون در بوته اجمال افتاده، به معرض دید می‌آورد. خصیصه اشتغال خاطر و نسیان در آدمی، موجب می‌شود در زمان حال، غرق، و از گذشته خویش غافل شود و دیگر فشار تنگناهای پشت سر مانده و لذت گشایش نعمت‌های الهی در رفع آن تنگناها را احساس نکند و از آنچه مقتضای شکر آن نعمتها بوده است، باز ماند.

در این شیوه، کوشش بر آن است که آدمی با خود روبه‌رو شود، در کنار خود آرام گیرد، به خود بنگرد، داغ

نیازهایی را که بر خود داشته ببیند و خلوت نعمتهایی را که به او ارزانی شده بیابد و به شکر باز آید. قوت این شیوه، رویارویی با خویشتن است که از آن جز با خودفریبی نمی‌توان گریخت. خودفریبی در پرتوی بارقه‌های ذکر، ذوب می‌شود و دوام نمی‌یابد. آن‌گاه تنها یک راه گریز باقی می‌ماند و آن هوشیارانه گریختن از خود است. این ظالمانه‌ترین، مفتضحانه‌ترین و محکوم‌ترین شکل گریز از خویشتن است.

یادآوری نعمتها، هم در حیات فردی و هم در حیات جمعی، مورد می‌یابد. به هر حال در این شیوه موعظه حسنه چنین صورت می‌پذیرد که مربی، غفلت کنونی فرد یا جمع را در پرتوی نعمتهایی که در گذشته به خود او یا آنان عطا شده است، می‌زداید و در او شور و رغبت تازه‌ای فراهم می‌آورد. مربی در این شیوه باید تنگناها و گشایش‌های زندگی مترقی را در خاطر او زنده کند و او را برای به ثمر رساندن گشایش‌ها و نعمتهایی که در اختیار اوست، فرا خواند و به راه اندازد.

گاهی خداوند نعمتهایش را به یاد پیامبر می‌آورد. سپس او را موعظه می‌کند: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (ضحی: 6-11)

گاهی خداوند به یاد امت پیامبر می‌آورد تا در ایشان امید تازه‌ای برای پذیرش موعظه و ادامه راه به وجود آورد: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران: 103)

همچنین: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ لَّا يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (3. مائده: 11)

پیامبران الهی نیز از این روش، زیاد استفاده کرده‌اند: حضرت موسی علیه السلام به قوم خود گفت: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سِوَى الْعَذَابِ وَيَدَّبُّونَ آيَاتِكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» (4. ابراهیم: 6)

حضرت هود علیه السلام به قومش گفت: «... وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (5. اعراف: 69)

حضرت صالح علیه السلام به قوم خود گفت: «وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهَوْلِهَا قُصُورًا وَتَنْتَحِنُونَ الْجِبَالَ بَيِّنَاتًا فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ» (6. اعراف: 74)

حضرت شعیب علیه السلام نیز به قومش گفت: «... وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (7. اعراف: 86)

در میان مواضع انبیا، یادآوری نعمتهای خدا بر آن قوم دیده می‌شود.

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 148 و 149.

2. «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید. آن‌گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید، که شما را از آن رها کنید. این‌گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند؛ باشد که شما راه یابید».

3. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نعمت خدا را بر خود، یاد کنید. آن‌گاه که قومی آهنگ آن داشتند که بر شما دست یازند، و [خدا] دستشان را از شما کوتاه داشت؛ و از خدا پروا دارید، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند».

4. «و [به خاطر بیاور] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آن‌گاه که شما را از فرعونیان رهانید، [همان‌ان] که بر شما عذاب سخت روا می‌داشتند، و پسرانتان را سر می‌پریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند، و در این [امر] برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود».
5. «به خاطر آورید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح، جانشین آنان قرار داد، و در خلقت، بر قوت شما افزود. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید؛ باشد که رستگار شوید».
6. «به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشین آنان گردانید، و در زمین به شما جای مناسب داد. در دشت‌های آن برای خود کاخ‌هایی اختیار می‌کردید، و از کوه‌ها خانه‌هایی زمستانی می‌تراشیدید. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید».
7. «به یاد آورید هنگامی را که اندک بودید، پس شما را بسیار گردانید، و بنگرید که فرجام فسادکاران چگونه بوده است».

• (ب) عبرت‌آموزی

در این شیوه، موعظه، نه بر محور فرد، بلکه با نظر به دیگران شکل می‌گیرد. خواه این دیگران از پیشینیان باشند یا از هم‌راهان. روش عبرت‌آموزی، روشی آیه‌ای است، پدیده‌ها را آیت دیدن و از سطح، درگذشتن و به اعماق، دست یازیدن. ویژگی آیت‌ها این است که نمودی رمزگونه دارند و هر رمزی به چیزی بیش از ظاهر خود دلالت دارد و آن راز، رمز است. از این رو، عبرت مستلزم داشتن چشمی بینا، عقلی ناب و دلی بیدار است. عبرت، هم در پهنه آیت قدرت الهی در هستی جریان دارد که ضمن آن، رمزهای نهفته پدیده‌های هستی گشوده می‌شود و هم در عرصه خطاهای خاطیان و آثار به جا مانده از آنان. روش حاضر، اختصاص به جنبه دوم دارد. در عبرت‌آموزی از خطاکاران، غالباً علم تازه‌ای به دست نمی‌آید. رازی که در این‌گونه عبرت‌آموزی گشوده می‌شود، بیشتر از مقوله ذکر است و مقصود، دیدن مصادیق هزارچهره خطاهای معین و معلوم است. کمتر می‌توان راه خطایی را یافت که تازگی داشته باشد و پیشتر، کسی آن را نییافته باشد. روش عبرت‌آموزی مانع از آن می‌شود که فرد برای کناره گرفتن از هر خطایی، به ازای آن مجازات ببیند. این بهای گزافی است. در انبان تاریخ، چنان‌که در اطراف ما فراوانند، کسانی بوده‌اند که هر یک، بار خطایی را به دوش کشیده‌اند تا دیگران با عبرت از ایشان، چنین باری را به دوش نگیرند.

قرآن در این زمینه، از روش قصه‌گویی استفاده کرده است تا بر جذابیت و نفوذ آن بیفزاید، اما هرگز در نقل قصه‌ها، زیاده‌گویی نکرده و از نقل ریز و درشت قصه که ثمری در پی نداشته، دوری کرده است تا به هدف آن که عبرت‌آموزی است، توجه شود و از داستان‌سرایی پرهیز کرده است تا تنها نکاتی از داستان را ذکر کند که شامل رهنمودهایی برای عمل باشد و خصلت موعظه و عبرت را حفظ کند.¹ در قرآن کریم از نمونه‌های این روش فراوان است، اما برای رعایت اختصار، به ذکر موارد کوتاه آنها بسنده می‌شود.

خداوند پس از اینکه داستان حضرت یوسف علیه السلام را بیان می‌فرماید، آن را به بقین عبرتی برای خردمندان معرفی می‌کند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». (یوسف: 111)

در ماجرای پیمان‌شکنی قبیله بنی‌نضیر و اخراج آنان، خداوند به صاحبان بصیرت فرمان می‌دهد که از این ماجرا و وقایع مهم آن عبرت بگیرند: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرِّعْبَ يُخْرِبُونَ

بِيَوْتِهِمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ». (حشر: 2)

همچنین در اینکه آیات بزرگ خدا به فرعون نشان داده شد و او تکذیب کرد و مهم‌تر اینکه پس از دیدن آیات، برخاست و گفت که من رب اعلاي شما هستم، خود عبرتی برای ترسندگان از خداست: «فَأَرَاهُ الْكُفْرِي فَكَذَّبَ وَعَصَى ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى فُحْشِرَ فُنَادِي فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى». (نازعات: 2 - 26)

عموم داستان‌هایی که قرآن کریم ذکر می‌کند، می‌تواند مشمول این روش باشد. وفايی در قرآن، از آدم تا خاتم بازگو شده است، البته با رعایت اختصار و ذکر مهم‌ترین مطالب و قسمت‌های آموزنده آن. در برخی موارد نیز وقایع بزرگی، به صورت کلی و مختصر و مفید، ذکر، و از آنها نتیجه‌گیری می‌شود؛ مانند این آیات که به پیامبر می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُم الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (انعام: 42 - 45)

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 149 و 150.

2. «به یقین، ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، پیامبرانی فرستادیم، و آن امت‌ها را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم، تا به زاری و خاکساری درآیند. پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، تضرع نکردند؟ حقیقت این است که دل‌هایشان سخت شده، و شیطان آنچه را انجام می‌دادند، برایشان آراسته است. پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند، درهای هر چیزی از نعمت‌ها را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند، شاد گردیدند، ناگهان گریبان آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند. پس ریشه آن گروهی که ستم کردند، برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است.»

• 27. مرحله‌ای نمودن تکالیف

خداوند، در مقام تربیت، انجام پاره‌ای از تکالیف را به جای آنکه یکباره و به تمامی درخواست کند، به تدریج در چند مرحله به میان آورده و در نهایت، صورت کامل تکالیف را مطرح ساخته است. به مقتضای این روش، مربی باید پاره‌ای از تکالیف را که مایه زحمت است، در چند مرحله تنظیم کند و صورت نهایی تکالیف را در مرحله آخر آشکار کند.

خداوند در مورد برخی تکالیف، از این روش استفاده کرده است و به جای اینکه حکم نهایی را یکباره اعلام کند، آن را مرحله به مرحله، مطرح کرده است. تحریم شرب خمر و ربا و دوستی با کفار و دشمنان خدا، از جمله این تکالیف هستند. در اینجا آیات مربوط به تحریم ربا ذکر می‌شود.

ربا از متفوترترین گناهان نزد خداوند است. این مورد از آخرین آیهای که در این زمینه نازل شده است، به خوبی برمی‌آید. ابتدا در مکه، آیهای نازل شد که در آن هیچ غلظتی دیده نمی‌شود، بلکه خداوند به صورت ملایمی عنوان می‌کند که برکت مال، در زکات است، نه در ربا: «وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبَا لِيُرِيَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرِيوَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تَرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضَعِفُونَ». (روم: 39) پس از آن، آیهای در مدینه نازل شد که در آن با تنذی، ربا را نهی نکرده، اما با امر به تقوا از عذاب خداوند حذر داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ». (آل عمران: 130 و 131)

سرانجام، آیات دیگری نازل شد که جزو شدیداللعن‌ترین آیات قرآن به شمار می‌رود. 1 در این آیات چنین آمده است: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومَ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَمْحَقَ اللَّهُ الرِّبَا وَبِرَبِّي الْمَصَدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تَبَتُّمْ فَلَكُمْ رُؤُسَ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلَمُونَ وَلَا تَظْلَمُونَ» (2) (بقره: 275 - 279)

1. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 153 و 154.

2. «کسانی که ربا می‌خورند، از گور برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌سرس کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: «داد و ستد صرفاً مانند ریاست» و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس، اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید، و از رباخواری باز ایستاد، آنچه گذشته، از آن اوست، و کارش به خدا واگذار می‌شود؛ و کسانی که به رباخواری باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.» پس از آن به مؤمنان امر می‌کند که اگر ایمان دارند باید از ربا دست بکشند و اگر چنین نکنند، باید بدانند که به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اند. و تنها اگر توبه کنند، نه ستم می‌کنند و نه ستم می‌بینند».

• 28. تجدید نظر در تکالیف

طبق این روش، اگر ضعف متربی در به دوش گرفتن تکلیف، عملاً آشکار شد، باید مریی فروتر آید و آسان‌تر بگیرد و پس از تجدید نظر، تکلیف تازه‌ای به دست دهد.

با نظر به این روش، هرگاه ضعف متربی در قبال تکالیف آشکار شد، باید در تکلیف، تجدید نظر کرد. خداوند از اینکه در دستور اولیه‌اش تجدید نظر کند، شرم نکرده و این را وهنی به ساحت خویش ندیده است. پس به طریق اولی، ما نیز نباید در تربیت از تجدید نظر ابا داشته باشیم و آن را خلاف شأن خویش بدانیم. برای مثال، خداوند هنگامی که حامیان حق را به نبرد به اهل باطل فرا می‌خواند، اظهار می‌نماید، اهل حق، به دلیل فهم ویژه‌ای که از هستی و مبدأ و معاد دارند و ایمان عمیق ایشان و نیز به سبب اینکه اهل باطل از این بینش و ایمان محرومند، می‌توانند یکتنه، با ده تن در افتند، اما هنگامی که ضعف مؤمنان آشکار می‌شود، خداوند این نسبت را به یک به دو تبدیل می‌کند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلَّمَ أَنَّ قِيَكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ يِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ 1 (انفال: 65 و 66)

همچنین در مورد حکم مباشرت با همسر در شب‌های ماه مبارک رمضان که حلال شد، خداوند علت این امر را ناتوانی و ضعف مردم در اجرای این حکم عنوان کرده است:

«أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ...» (بقره: 187)

خداوند در مورد حکم قصاص نیز پس از تبیین این حکم، آن را به تصمیم صاحب حق وابسته دانسته است؛ چرا

که در صورت بخشش مجرم به وسیله صاحب حق، حکم اجرا نمی‌شود و خداوند، این فرصت را تخفیفی از جانب خود می‌خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (بقره: 178)

1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 154 و 155.

• 29. بیان مهر و قهر

بیان محبت از دو جهت ضرورت می‌یابد: نخست آنکه گاه مخاطب نمی‌تواند از اشارت‌ها و ظواهر مربی راه به درون او جوید یا در تفسیر پاره‌ای از حرکات و رفتارهای عادی یا سهوی او دچار سوء تعبیر می‌شود. در این موارد، ناهمواری‌ها را می‌توان به مدد بیان، هموار ساخت؛ زیرا به زبان آوردن مهر، با وجود آنکه سهل و ارزان می‌نماید، سخت نافذ و گران‌سنگ است. دیگر آنکه به هر حال بیان جلوه‌ای از باطن است و با مضاعف شدن آن، جلوه محبت نیز مضاعف می‌شود.

به زبان آوردن مهر، مایه تحکیم پیوند تربیتی می‌شود و حفظ این پیوند، لازمه و زمینه اثرگذاری مربی و متربی است. از این رو، در سفارش‌های اسلامی، به زبان آوردن مهر، تأکید شده است؛ به گونه‌ای که در کتب روایی بابی به عنوان آگاه‌سازی دوستان از محبت درونی به آنها وارد شده است.

مربی با بیان محبت پیش‌پیش‌جوینده خویش نسبت به متربی، او را دل‌بسته خویش می‌گرداند. این دل‌بستگی، بسیار قدرتمند و کارساز است و می‌توان با تکیه بر آن، فرد را آماده و طالب به دوش گرفتن تکالیف ساخت: «وَأَلْقَيْتَ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلَتَمْنَعَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي». 1 (طه: 39)

بیان محبت، علاوه بر اظهار صریح آن، گاه به صورت‌های دیگری انجام می‌پذیرد. ستایش، یکی از این‌گونه موارد است که آن نیز همچون بیان محبت، در مستمع، اثرگذار و کارآمد است. البته ستایش بی‌جا، که مرادف چاپلوسی است، از این سخن مستثناست: «وَأِنَّكَ لَعَلِّي خَلَقَ عَظِيمٌ». 2 (قلم: 4)

گاه نیز ستایش به نحو غیابی انجام می‌شود که در این صورت شنونده را بر سر شوق و رغبت می‌آورد تا او نیز خود را شایسته چنین ستایشی بگرداند: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» 3 (ص: 30) و «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ». 4 (ص: 44)

خداوند نسبت به جهادگران، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بَنِيَانٌ مَّرْصُومًا»، (ص: 4) دادگران، «وَأَقْسَمُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، (حجرات: 9) تقواییشگان، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، (توبه: 4) پاکیزه-خویان، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»، (توبه: 108) نیکوکاران، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، (مائده: 93) توکل‌کنندگان، «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»، (آل عمران: 159) صابران، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (همان: 146) و توبه‌کنندگان، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره: 222) ابراز محبت کرده است.

باید این تکمله را افزود که بیان قهر نیز همچون بیان مهر، قدرتمند است؛ زیرا قهر، منع مهر است. اگر مهر نافذ باشد، منع آن نیز نافذ و برانگیزنده خواهد بود. به زبان آوردن و ابراز بی‌مهری، ترس از حرمان را در مخاطب،

مخاطبی که دل‌بسته است، دامن می‌زند. این ترس، عامل بازدارنده نیرومند است که تخطی را مهار می‌زند. نباید از این بازدارنده نیرومند و تعیین‌کننده غافل شد و به روش‌هایی چون زجر و تنبیه روی آورد؛ زیرا این شیوه‌ها، از نظر تأثیر، بسی فروترند.⁵

خداوند در این زمینه، بی‌مهری خود نسبت به متجاوزان «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: 190) ناسپاسان گناهکار، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (همان: 276) کافران، «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنْ تُؤْتُوا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ» (آل عمران: 32) ظالمان، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (همان: 57) متکبران و فخر فروشان، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مَخْتَالًا فَرِحَ بِخَوْرِهِ» (نساء: 36) فسادگران «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (مائده: 64) خیانتکاران، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال: 58) مستکبران، «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (نحل: 23) شادی‌کنندگان سرخوش، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص: 76) اسرافکاران، «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف: 31) و بانگ برداشتن به بدزبانی مگر مظلوم، «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا» (نساء: 148) را ابراز کرده است.

همان‌گونه که ستایش یکی از شاخه‌های بیان مهر است، در مقابل آن، نکوهش نیز از شاخه‌های بیان قهر است.⁶ در این زمینه می‌توان به این آیات اشاره کرد: «مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا يَسُّ مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (Z جمع: 5) همچنین: «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (8 مائده: 79)

1. «... و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی».
2. «و راستی که تو را خوبی والاست»؛ نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 158 - 160.
3. «و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده‌ای! به راستی او توبه‌کار [و ستایش‌گر] بود».
4. «ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! به راستی او توبه‌کار بود».
5. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص 159.
6. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص 160.
7. «مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آن‌گاه آن را به کار نیستند، همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد. [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید».
8. «از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند!»

• 30. عطا و حرمان

ویژگی این روش آن است که محبت یا محبت نکردن را در کسوت کردار، نمودار می‌سازد، نه در قالب بیان. زبان کردار، منطق و نفوذ ویژه‌ای دارد که آن را در گفتار نمی‌توان جست. از آنجا که کردار، دلیل صدق گفتار است، این دو شیوه در کنار هم و مکمل یکدیگرند.

ابراز محبت، هنگامی که جامه عمل بیوشد، به صورت اعطای هدیه و هبه به کسی، و منع محبت با محروم ساختن او از آنچه به وی ارزانی شده بود، نمودار می‌شود. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید، اگر اهل آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، درهای برکات آسمان و زمین را می‌گشودیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». (اعراف: 96)

خداوند از این عطا با نام هبه یاد می‌کند³ و برخی از هبه‌هایی را که به بعضی از بندگان شایسته ارزانی داشته است، چنین بیان می‌دارد:

«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»؛ 1 (مریم: 50)

«وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهَ هَارُونَ نَبِيًّا»؛ 2 (مریم: 53)

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَمْضَلْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»؛ 3 (انبیاء: 90)

«وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛ (ص: 30)

«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذَكَرِي لَأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ 4 (ص: 43)

«فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يُعْبَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا»؛ 5 (مریم: 49)

مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم عطا کرد. به هر حال، این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب، که هر یک پیامبری عالی‌مقام بودند، نتیجه استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بتها و کنارگیری از آن آیین باطل از خود نشان داد⁶ که بر اثر آن، حضرت ابراهیم علیه السلام، زبان به شکر می‌گشاید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛ 7 (ابراهیم: 39)

همچنین خداوند از قومی یاد می‌کند که به سبب ایمانشان، عذابی در دنیا از ایشان برداشته شد و متنعم گشتند: «فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرِيبَةً أَمَّنْتُ فَتَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لِمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخُرِّي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ»؛ 8 (یونس: 98)

چنانکه گفته شد، محروم نمودن، ابزاری برای تربیت است که در قرآن کریم نیز دیده می‌شود: «فَيَبْطَلُمْ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمُ طِبْيَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا»؛ (نساء: 160)

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»؛ 9 (انعام: 146)

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ 10 (طه: 124)

1. «و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم، و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم».

2. «و به رحمت خویش برادرش هارون پیامبر را به او بخشیدیم».

3. «پس [دعای] او را اجابت نمودیم، و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته [و آماده حمل] کردیم؛ زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند».

4. «و [مجدداً] کسانش را و نظایر آنها را همراه آنها به او بخشیدیم، تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمندان باشد».

5. «و چون از آنها و [از] آنچه به جای خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم».

6. نک: تفسیر نمونه، ج 13، ص 86.

7. «سپاس خدای را که با وجود سال‌خوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار من شنونده دعاست».

8. «چرا هیچ شهری نبود که [اهل آن] ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی [در آخرین لحظه] ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم، و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم».

9. «و بر یهودیان، هر [حیوان] چنگال‌داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست یا آنچه با استخوان درآمخته است. این [تحریم] را به سزای ستم کردنشان، به آنان کیفر دادیم، و ما البته راست‌گوییم».

10. «و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم».

• 31. تکلیف در غایت وسع

پیش‌تر از روش تکلیف به اندازه وسع سخن گفتیم و مقصود آن بود که فرد را به تکلیفی در حیطه وسع و امکاناتش فراخوانیم. توجه به این روش هر چند بسیار اساسی است و بدون آن نمی‌توان به تحول و تغییر در وضع آدمی امید بست، اکتفا کردن به آن نیز نظام تربیتی ناقص و ناتمامی فراهم خواهد آورد. تکمله این روش، روش دیگری است که در آن باید افراد را از حیطه عادی وسع، به بالاترین حد وسع متوجه ساخت. هنگامی که تمامی همت صرف می‌شود، بسا آنچه در محاسبه فهم عمومی بیرون از استطاعت آدمی ارزیابی می‌شود، در محاسبه تازه، دست‌یافتنی می‌نماید و فتح نیز می‌شود. البته بی‌تردید اندکند کسانی که اهلیت بذل چنین همتی را داشته باشند، اما آنچه همین افراد اندک‌شمار را به فعلیت می‌رساند و آنان را ممتاز می‌سازد، همین تکلیف در غایت وسع است. چنین تکلیفی، امکان پیش‌تر رفتن را برای عده‌ای فراهم می‌آورد.

بر این اساس، در نظام تربیتی اسلام، نظر بر آن است که مربی، علاوه بر رعایت وسع افراد، در عرضه تکالیف، گاه باید آنان را به چیزی فراتر از وسع دعوت کند تا در تلاش و پوییش به سمت آن، وسع فراتر آنان پدیدار شود. کسی که همواره در حیطه عمومی وسع خویش پرسیه می‌زند، از وسع فراتر خود غافل است و بر خود چنین گمانی نمی‌برد، اما طبق تصویری که در اسلام از انسان وجود دارد، انسان، آزمندی سیری‌ناپذیر است؛ زیرا او آزمند خداست. از این‌رو، هرگاه در وسع عادی خود دوام آورد، به بازی می‌ماند که به شیوه مرغان خانگی راه می‌رود.

تکلیف در غایت وسع، روشی است که این همتهای بلند را آزاد می‌کند، اما چون اقدام در این گونه تکالیف دشوار است، باید مربی، افراد را به اقدام، تحریک و تحریض کند. تحریض آن است که امر مکروهی را چنان بیاراییم که گریز و پرهیز فرد نسبت به آن در هم بشکند و بر آن انگیزه شود. گاه انگیزتن هیجانی و عاطفی انسان ضروری است و او بدون آن، به حرکت در نمی‌آید. تهییج هنگامی مذموم است که پشتوانه فکری نداشته باشد و کورکورانه انجام پذیرد، اما اگر آدمی فکر و انتخاب را پشت سر گذاشته باشد، تهییج او بر عمل به مقتضای فکر و انتخابش نکوهش‌پذیر نخواهد بود و همواره انسان نیز از چنین تهییجی بی‌نیاز نیست. در تکالیف دشوار و تکالیفی که در حد غایت وسع انسان قرار دارد، تحریض نیاز است.

خداوند متعال، در عین اینکه به هیچ کس خارج از وسع تکلیفی نمی‌دهد، همگان را به دورنمایی وسیع‌تر فرا می‌خواند تا صاحبان همت‌های والا، خود را در هیچ مرحله‌ای تکامل یافته نبینند و از کوشش دست نکشند، بلکه همواره در صدد عروج به مرحله بالاتر باشند. چنان‌که خداوند در آیهای، ایمان‌آوردگان را به ادای حق تقوای خداوند فرا می‌خواند و این بالاترین درجه ایمان است و دست هر جوینده‌ای به آن نمی‌رسد. این دعوت به این علت است که انسان‌ها، نهایت جهد و همت خویش را صرف کنند: **1** «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». (آل عمران: 102)

همچنین، آیات دیگری وجود دارد که گویا انسان‌ها را به مسابقه در کارهای نیک دعوت می‌کند. پیداست که آدمی در مسابقه، چنان همتی را صرف می‌کند که اگر خودش تنها بود و مسابقه‌ای در کار نبود، شاید باور نمی‌کرد بتواند چنین تلاشی را انجام بدهد و چنین ثمراتی را به دست آورد:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ (واقعہ: 10 و 11)

«يَسْأَلُونَكَ مَنِ رَحِيقٌ مَخْتُومٍ خَنَامَهُ مُسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»؛ **2** (مطففين: 25 و 26)

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...»؛ **3** (بقره: 148؛ مائده: 48)

«سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسَلِهِ...»؛ **4** (حدید: 21)

«وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»؛ **5** (آل عمران: 133)

به دلیل آنکه مبادرت به تکلیف در حد غایت وسع دشوار است، لازم می‌نماید، مربی، افراد را نسبت به آن اعمال، تحریک و تهییج کند؛ تهییج کردنی که بر اساس فکر و انتخاب باشد، نه کورکورانه و بدون اندیشه. خداوند نیز به پیامبرش می‌فرماید، مردم را در مورد قتال، تشویق و تحریک کند: **6**

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا

أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»؛ **7**

آیه دیگری نیز چنین می‌فرماید: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكَلَّفْ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا»؛ **8** با نگاهی کلی به روش‌هایی که ذکر شد و دقت در موارد و کاربردهای

آنها می‌توان چنین گفت که بیشتر این روش‌ها، هم در مورد تربیت فرد، کارساز است و هم در تربیت اجتماع. و شاید هم بتوان نتیجه گرفت که تربیت اجتماعی، ناشی از تربیت تک‌تک افراد جامعه است. بنابراین، برای رسیدن به جامعه‌ای تربیت‌یافته، باید تک‌تک افراد را تربیت کرد. از این‌رو، تربیت اجتماع، نتیجه تربیت فرد است. پس کافی است به تربیت فردی پرداخته شود.

البته شاید بتوان این روش‌ها را به گونه دیگری نیز دسته‌بندی کرد. برای نمونه، می‌توان گفت برخی از این روش‌ها هستند که فرد باید خودش با خود تمرین کند یا به عبارت دیگر، خود فرد باید برای تربیت خود با این روش اقدام نماید، از جمله، روش‌های تلقین به نفس، تحمیل به نفس، محاسبه نفس و تغییر موقعیت.

برخی دیگر هستند که به مربی نیاز دارند و باید یک مربی وجود داشته باشد که متربی را همراهی یا به او امر و نهی و آن را عملی کند، مانند اعطای بینش، دعوت به ایمان، اسوه‌سازی، مواجهه با نتایج اعمال، تحریک ایمان، ابتلا، تزیین کلام، مبالغه در عفو، تبشیر، مبالغه در پاداش، تکلیف به قدر وسع، انذار، مجازات به قدر خطا، ابراز توانایی‌ها، تغافل، تعلیم حکمت، موعظه حسنه، یادآوری نعمت‌ها، عبرت‌آموزی، مرحله‌ای کردن تکالیف، تجدید نظر در تکالیف، بیان مهر و قهر، عطا و حرمان و تکلیف در غایت وسع. برخی روش‌ها هم بین این دو مشترک‌اند؛ مانند زمینه‌سازی، آراستن ظاهر، توبه و تزکیه.

از سوی دیگر، یک روش تربیتی وجود دارد که به مکاتب و حیاتی منحصر است که در زمان ما تنها اسلام، وحی تحریف نشده است که آن روش، فریضه‌سازی است. چنان‌که گفته شد، این روش به شریعت‌گذار اختصاص دارد و

هیچ مربی یا متربی حق کم و زیاد کردن فرایض را در مکتب تربیتی دینی ندارند. این فرایض، با حکمت و علم الهی برای نیل انسان به کمال، برنامه‌ریزی شده است و در این زمینه دخالت بشر جایز نیست.

در میان روش‌هایی که مربی می‌تواند آنها را به کار ببندد، برخی به گونه‌ای هستند که همواره مربی باید متربی را زیر نظر داشته باشد و او را در برنامه‌های نظام‌مند تربیت کند. بنابراین، مربی به اجبار باید در مقام پدر و مادر یا معلمی که ارتباط نزدیکی با دانش‌آموز دارد یا استاد اخلاق یا مواردی این چینی باشد تا با ارتباط نزدیک و چهره به چهره و مداوم، ضمن شناسایی استعدادها و ویژگی‌های فردی متربی، طی مدتی، روند خاصی را پیش گیرد و همواره متوجه تغییرات رفتاری متربی باشد. حتی مربی در برخی از این روش‌ها باید دخالت مستقیم داشته باشد و عملاً شرایط خاصی را برای متربی ایجاد کند؛ مانند روش‌های مواجهه با نتایج اعمال در مرتبه دیدن، ابتلا، مبالغه در عفو، توبه، مبالغه در پاداش، تکلیف به قدر وسع، مجازات به قدر خطا، ابراز توانایی‌ها، تغافل، یادآوری نعمت‌ها، مرحله‌ای کردن تکالیف، تجدید نظر در تکالیف، بیان مهر و قهر، و همچنین عطا و حرمان.

به عکس، برخی روش‌های نیازمند مربی، می‌توانند به شکل عمومی، مثلاً برای دیگری در موقعیت مناسب هر فردی یا در فضای آموزشی مدرسه یا در رسانه به کار گرفته شوند؛ مانند اعطای بینش، دعوت به ایمان، زمینه‌سازی، اسوه‌سازی، تحریک ایمان، آراستن ظاهر، تزیین کلام، تبشیر، انذار، تزکیه، تعلیم حکمت، موعظه حسنه، عبرت‌آموزی و تکلیف در غایت وسع.

البته رسانه، بسیار وسیع‌تر از مواردی که ذکر شد، می‌تواند با خلاقیت، از روش‌های تربیتی استفاده کند؛ چرا که همواره در رسانه لازم نیست برای تربیت افراد جامعه، به سخنرانی پرداخت یا گردهم‌آیی و میزگرد تشکیل داد. ساخت فیلم، ابزار است که با آن می‌توان تقریباً تمام روش‌های تربیتی را به کار بست. حتی روش‌هایی که کاملاً به فرد بستگی دارد و به مربی احتیاج ندارد. برای نمونه، محاسبه نفس را می‌توان در فیلمی داستانی آموزش داد و فرهنگ آن را ترویج کرد.⁹

-
1. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 162 و 163.
 2. «از بادهای مهرشده نوشانیده شوند. باده‌ای که مهر آن، مشک است، و در این نعمت‌ها مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند».
 3. «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید».
 4. «برای رسیدن به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، بر یکدیگر سبقت جویید».
 5. «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید».
 6. نک: نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، صص 163.
 7. «ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از [ایمان] شما بیست تن، شکیب باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند، و اگر از شما یکمصد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند؛ چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند». (انفال: 65)
 8. «پس در راه خدا پیکار کن جز عهده‌دار شخص خود نیستی. و [ای] مؤمنان را [به مبارزه] برانگیز. باشد که خداوند آسیب کسانی را که کفر ورزیده‌اند [از آنان] باز دارد، و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت‌تر

• نتیجه‌گیری

چنان‌که پیش از این گفته شد، روش‌هایی که در این فصل ارائه شده، بر اساس مبانی و اصول تربیتی به دست آمده است. منظور از مبانی، مجموعه‌ای از ویژگی‌های عمومی شناخته شده در نوع انسان، و مقصود از اصول، قواعد و دستورالعمل‌های کلی برآمده از مبانی است؛ یعنی قواعدی برای انسان یا رفتار با انسان است که بر اساس مبانی - که همان شناخت ابعاد وجودی اوست - استخراج می‌شود. روش‌های تربیتی نیز قوانین جزئی‌تری در برخورد با انسان است که بر اصول تربیتی، متکی و مبتنی است. بنابراین، این روش‌ها با در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف انسان و تفاوت‌های افراد، و نیز بر اساس قواعد کلی برخاسته از آن طراحی شده است.

بر این اساس و با توجه به آیاتی که در هر روش تربیتی بیان شد، می‌توان نکات متنوعی را دریافت. از جمله اینکه تربیت در قرآن، کاملاً روش‌مند و دارای نظام است و با شیوه‌ای از پیش طراحی شده، ارائه می‌شود. همچنین باید گفت این طراحی بر اساس فطرت و سرشت آدمی است و با شناخت کامل و دقیق ابعاد مختلف وجودی انسان، و نیازها و علایق و سلیق او، و نیز با شناخت تفاوت‌های افراد با یکدیگر، نظام کاملی را شکل داده است. به همین جهت، در قرآن کریم روش‌های متعدد و متنوع تربیتی وجود دارد تا موقعیت‌های مختلف و افراد گوناگون را پوشش دهد. بدین وسیله از ابعاد مختلف یک فرد برای نفوذ به او و اثرگذاری بر او استفاده کرده است.

در برخی آیات، چند روش تربیتی را می‌توان مشاهده کرد. به عبارت دیگر، گاهی برای القای مفهومی تربیتی با شیوه‌ای خاص، از چند روش به صورت هم‌زمان استفاده کرده است تا با هدف گرفتن چند ویژگی در انسان، احتمال اثرگذاری بر او را افزایش دهد و آن مفهوم را در ذهن فرد دلنشین‌تر معرفی کند. به همین سبب، برخی آیات را می‌توان ذیل چند روش تربیتی قرار داد. از سوی دیگر، در موضوع و مفهومی تربیتی، آیات مختلفی با شیوه‌های متفاوت تربیتی دیده می‌شود؛ یعنی در شرایط گوناگون، مفهومی تربیتی را با روشی متفاوت از شرایط دیگر ارائه می‌کند؛ نه اینکه مفهومی تربیتی را همواره در قالب روشی جای دهد. تنوع در آیات تربیتی و شیوه‌های بیانی آن، از خستگی و ملال مخاطب، بر اثر تداوم اوامر و نواهی و مواظب تربیتی، جلوگیری می‌کند. این تنوع، به همراه تناسب با فطرت، موجب نشاط و تهییج انسان در رسیدن به سوی آرمان‌های تربیتی می‌شود.

- ب) پرداختن به معلول‌ها بیش از علت‌ها
- ج) اشکال در جهان‌بینی و چارچوب فکری تولیدکنندگان برنامه‌ها
- د) هم‌سو نبودن برنامه‌های تربیتی
- ه) نبود جذابیت و بهره‌بردن از روان‌شناسی و طیف‌شناسی در تهیه برنامه‌ها
- و) بی‌توجهی به رویکرد و پیام‌های رسانه‌های دیگر
- 2. راهکارهای برطرف کردن ضعف‌ها
- راهکارهای برطرف کردن ضعف‌ها
- الف) تلفیق چند روش تربیتی با یکدیگر
- ب) توجه بیشتر به علت‌ها به جای پرداختن به ظاهر مشکلات
- ج) تولید برنامه‌ها به وسیله افراد متعهد و کاملاً آگاه به جوانب آموزه‌های فردی و اجتماعی دین
- د) جلوگیری از تولید برنامه‌های خلاف شئون اسلامی
- ه) جذاب‌سازی برنامه‌های تبلیغ دینی با همکاری هنرمندان متعهد و توجه ویژه به مخاطب‌شناسی
- و) توجه به برنامه‌های رسانه‌های بیگانه و تلاش برای رقابت با آنها و خنثی‌سازی نوظهورها
- ز) نیازسنجی و توجه به خواسته‌های مخاطب (به ویژه جوانان)
- ح) نمایش الگوی صحیح
- 3- پیشنهادها برای برنامه‌های عملی در رسانه
- الف) برگزاری نشست و میزگرد با کرسی‌های آزاداندیشی
- ب) تهیه فیلم‌ها و سریال‌های داستانی حاوی پیام غیر مستقیم اخلاقی با استفاده از روش‌های تربیتی
- ج) فیلم‌های کوتاه و تک‌پیمای اثرگذار
- کتابنامه

• فصل سوم: کاربردی‌سازی روش‌های تربیتی در رسانه

فصل حاضر در قالب سه بخش، طراحی شده است: بخش اول، بررسی ضعف‌ها و نارسایی‌های موجود در زمینه‌های تربیتی؛ بخش دوم، طرح راهکارهایی برای پر کردن خلأها و بهبود ضعف‌ها؛ و بخش سوم، ارائه پیشنهادی راهبردی و عملی در رسانه.

• 1. ضعف‌ها و نارسایی‌ها

در زمینه ضعف‌هایی که در حیطه روش تبلیغ و تربیت وجود دارد، می‌توان به چند محور اصلی اشاره کرد:

• الف) موعظه‌محور بودن برنامه‌های تبلیغی

چنان‌که در فصل قبل اشاره شد، موعظه، یکی از روش‌های تربیت در اسلام است که البته پرکاربرد و مورد توجه نیز است، اما نباید این نکته را فراموش کرد که موعظه، فقط یکی از روش‌های متنوع و متعدد موجود است و این روش، باید در تعامل با روش‌های دیگر، به کار گرفته شود تا نتیجه مطلوبی به دست دهد.

بر اساس مباحث گذشته، موعظه، یکی از روش‌هایی است که احتمال آفت‌زدگی آن زیاد است. به عبارت دیگر، احتمال زیادی وجود دارد که از جانب مخاطب، پس زده شود. این در حالی است که یکی از شرایط موعظه، مانند نرمی و به جا بودن یا شرایط موعظه‌گر، مانند مهربانی و دوست‌داشتنی و نافذ کلام بودن یا شرایط موعظه‌شونده، مانند آمادگی ذهنی، فراهم نباشد، موعظه نه تنها کارگر نخواهد بود، بلکه گاهی می‌تواند مخرب باشد و به موعظه‌شونده آسیب رساند که از آن پس نسبت به هر پند و کلام خیرخواهانه‌ای، واکنش منفی نشان دهد. به علاوه از حد فراتر رفتن میزان موعظه یا به عبارت دیگر، زیاد موعظه کردن، به طور جدی در مخاطب، احساس فرار از موعظه ایجاد می‌کند و با این ذهنیت که «گوش از موعظه پر شده است»، سعی می‌کند از هر موقعیت موعظه، دوری گزیند.

همه اینها به معنای بی‌فایده بودن یا نادرستی روش موعظه نیست، بلکه مهم این است که برای مفید واقع شدن روش موعظه، باید توجه و دقت فراوانی مبذول کرد. موعظه، که به واقع یکی از ضرورت‌های تربیتی است، از مردن دل جلوگیری می‌کند: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ؛ قلبت را با موعظه زنده نگهدار»،¹ و هیچ کس، از فردی معمولی گرفته تا اشرف پیامبران خدا، از موعظه بی‌نیاز نیست. (پیامبر به جبرئیل گفت که مرا موعظه کن.)² اگر موعظه نباشد، انسان‌ها در گیر و دار زمانه، مسیر خود را گم می‌کنند و شاید به کلی فراموش کنند که از کجا و بهره چه آمده‌اند و به کجا می‌روند!

موعظه، که از سنخ تذکر محسوب می‌شود، دو گونه ثمره دارد: اول، اینکه علم فراموش شده را یادآوری می‌کند و دوم، اینکه علم فراموش نشده، اما بی‌خاصیت شده را زنده و برانگیخته می‌کند. به عبارت دیگر، علومی را که در سر مدفون شده‌اند، در دل، مبعوث می‌کند. موعظه به آگاهی‌های انسان، طراوت و تحرک می‌بخشد و رغبت عمل را در وی برمی‌انگیزد.

با وجود این، باید در به کار بردن روش موعظه به نکات مهمی توجه داشت. برای مثال، موعظه به تنهایی نمی‌تواند اثر لازم و کافی را ایجاد کند و باید شرایط خاصی را برای ثمردهی آن ایجاد کرد که در بخش‌های بعد به این موضوع پرداخته خواهد شد.

متأسفانه به نظر می‌رسد در حال حاضر، تنها روش تربیتی در بیشتر برنامه‌های تبلیغ دینی، موعظه است؛ یعنی در هر مناسبتی، ساده‌ترین و در دسترس‌ترین روش را انتخاب می‌کنند. بدین صورت که از کارشناسی دینی دعوت می‌کنند تا به موعظه کردن مخاطبان بپردازد. البته کارشناسان محترم دینی، در بیشتر موارد، مواعظ بسیار ضروری و مفیدی را با بهترین شیوه، ارائه می‌کنند، اما مشکل اینجاست که این روش به تنهایی کافی نیست و ادامه کار، دوباره در دست رسانه است که برای کارگر افتادن آن مواعظ، کاری کند.

باید توجه داشت که چنانچه قصد تاثیر، صرفاً متوجه اقشار مقید به آموزه‌های اخلاقی و دینی باشد، کاملاً رویکرد موعظه‌محور بودن برنامه‌ها مفید و مناسب است، اما اگر قصد، اثرگذاری تبلیغی بر قشر خاکستری جامعه باشد که به آموزه‌های دینی چندان التزام قطعی و همه‌جانبه‌ای ندارند، موعظه، آخرین روش اثرگذار به نظر می‌رسد. چه اینکه موعظه به روش‌های گوناگون در طول زندگی هر یک از این افراد، بارها به گوششان رسیده، ولی اثرگذار نبوده است، به خصوص آنکه قاطبه موعظه‌ها از سوی فردی متخصص و آگاه و البته در رده سنی بالا بیان می‌شود که عمدتاً به لباس روحانیت مجلس است. طبیعتاً در موعظه سعی می‌شود راه درست و باید و نبایدهای الزامی اخلاقی و دینی بیان شود، در حالی که امروزه قشر خاکستری، در رده سنی جوانان و میانسالان، ترجیح می‌دهند راهی برای

تحلیل شخصی در رسیدن به حقایق و بایدها و نبایدهای تربیتی و اخلاقی و امکان مشارکت فعال و اثرگذار در رسیدن به راه درست وجود داشته باشد و با خوراک فکری رسانه، خودشان برخی نبایدها و بایدها را استخراج کنند و شخصی متخصص از موضع بالا و در جایگاه فرد آگاه خطاب به فرد ناآگاه، تنها یک دو راهی، شامل درست مسلم و غلط مسلم، آن هم به سبک موعظه و نصیحت، برای او ترسیم نکند.

1. نهج البلاغه، ص 378.

2. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 471.

• (ب) پرداختن به معلولها بیش از علتها

در بسیاری از موارد، برای ریشهکن کردن معضل یا حل کردن مشکلی، به جای آنکه مستقیماً به خود مسئله پرداخته شود، باید آن را ریشهیابی کرد و به اساس و بن آن پرداخت. فردی را که رنگ از رخسارش پریده و رمق از چشمانش رفته است، با سرمه و سرخاب، نمی‌توان درمان کرد. احتمالاً او از بیماری جانگاهی رنج می‌برد که اگر درمان شود، بی‌حاجت به مشاطه، برق در چشمانش و رنگ در رخسارش می‌دود. بحث از ریشهیابی مشکلات و علاج ریشه‌ها و علتها، از همین مقوله است. در رویکردهایی که سعی در ترویج معروف و مذمت منکر دارند، پرداختن به معلولها بسیار بیشتر از علتها و ریشه‌ها رواج دارد. چنان‌که برای نمونه مشاهده می‌شود که در مبارزه با پدیده بدحجابی و بی‌حجابی، به زبان‌های مختلف و چهره‌های گوناگون اسلامی و غیر اسلامی و مدرن، و در قالب میزگرد و سخنرانی و... سعی می‌شود با بدحجابی مبارزه شود. حال آنکه اقشاری که به پوشش کامل اسلامی چندان اهمیتی نمی‌دهند و سستی یا مخالفت می‌کنند، همگی در طول زندگی، ده‌ها یا صدها بار درباره حجاب و علل و فواید آن، مطالب و توصیه‌ها و نصیحت‌ها و امر و نهی‌های صریحی شنیده‌اند و می‌بینیم که اثر چندان‌ی نداشته است، اما اگر با این افراد مصاحبت نزدیک صورت گیرد و علت و ریشه این رفتار آنها بررسی گردد، مشاهده می‌شود سستی در رعایت حجاب، دقیقاً معلول برخی اعتقادات و شکایات درباره خداوند، بندگی خدا و نظام جزا و پاداش است و بیشتر این افراد خداوند را بسیار مهربان‌تر از آن می‌دانند که به «گناهان کوچکی همچون بیرون بودن چند تار مو»، توجه کند و انسان را عذاب دهد. همچنین تصور آنها از بندگی خدا، تلاش برای اجرای کامل دستورات خدا نیست و چنین می‌پندارند که اساساً برای اجرای دستورات خداوند اجبار و الزامی وجود ندارد. از نظر آنها بسیار بعید است که با این قبیل گناهان، دوزخی بر پا گردد، بلکه گناهان بسیار بزرگ، همچون قتل، تجاوز و خیانت، می‌تواند اسباب دوزخ را فراهم آورد.

در مقابل، کسی که خداوند را از موضع عبد ناچیز می‌نگرد که هر آنچه دارد، از اوست و با انجام هر نوع سرپیچی از فرمان خدا و کوچک شمردن معصیت، دستورهای خدا و به تبع آن، خود خالق را کوچک و خفیف شمرده است، مستحق مجازات بزرگی خواهد بود. آیا ممکن است دستوری از دستورهای خدا را بشنود و با بی‌اعتنایی از کنار آن عبور کند؟ قطعاً فردی که مفهوم بندگی و نیز اثر وضعی اعمال و رفتار انسان را در نظام جزا و پاداش پیش و پس از مرگ، به درستی دریافته باشد، هرگز در توجه به دستورات خداوند و تلاش برای انجام آن کوتاهی نمی‌کند. از این‌رو، اگر بتوان روی اصلاح دیدگاه افراد نسبت به خدا و بندگی او و موقعیت انسان از نظر مبدأ و معاد، اقدام مؤثری انجام داد، همه معلول‌های

علت مذکور نیز تحت‌الشعاع آثار مثبت قرار خواهند گرفت.

این مطلب، با آنچه در فصل پیش، به عنوان «اعطای بینش» قرار گرفته بود، در یک راستا قرار می‌گیرد. به این معنا که در حال حاضر، استفاده از این روش، کم‌رنگ شده است. این در حالی است که در قرآن کریم، آیات مربوط به اعطای بینش، بسیار بیشتر از آیاتی است که مستقیماً به تشریح بایدها و نبایدها می‌پردازد. در بیشتر اوقات، فردی را که دچار گناه و معصیت یا رفتار ناصحیحی است، نمی‌توان با امر و نهی و موعظه و انذار و تبشیر، از عمل نادرستش منصرف کرد. علاج این مشکل، فقط در شناخت ریشه آن، و تغییر در اساس فکر و بینش فرد است. در این صورت، خود فرد، بدون نیاز به زجر و تنبیه، راه صحیح را انتخاب می‌کند و می‌پیماید.

• (ج) اشکال در جهان‌بینی و چارچوب فکری تولیدکنندگان برنامه‌ها

در برنامه‌هایی که دنبال انتقال پیام به مخاطب از طریق روش‌های غیر موعظه‌محور است، نظر به آنکه تربیت دینی نیازمند آگاهی کامل تهیه‌کننده و دقت نظر کافی وی در انتخاب محتوای پیام تربیتی و اسلامی است، باید توجه کرد که اگر تهیه‌کننده، آگاهی کافی از آموزه‌های تربیتی صحیح نداشته یا جهان‌بینی نادرستی داشته باشد، صرف‌نظر از روش و رویکرد انتقال پیام، می‌تواند آثار مخالف تربیت اسلامی را به وجود آورد. برای مثال، اگر تهیه‌کننده قصد تولید مجموعه‌ای داستانی با هدف مذمت غیر مستقیم دروغ‌گویی داشته باشد و در این مسیر، بدون آگاهی کافی از اصول اسلامی و تنها بر طبق جهان‌بینی و اعتقادات شخصی، سناریویی تهیه کند که ضمن آنکه دروغ‌گویی را مذمت می‌کند، برخی رفتارهای نادرست، همچون ایجاد روابط دوستی با نامحرم را در میان جوانان جامعه، ساده و بی‌عیب جلوه دهد یا این ذهنیت را القا کند که ارتکاب گناهان کوچک، اهمیتی ندارد و قطعاً خداوند، گناهان کوچک را می‌بخشد و به توبه و پرهیز از آنها نیازی ندارد، خود انحرافی قلمداد می‌شود که بر خلاف تربیت اسلامی حرکت می‌کند. در این شرایط و با در نظر گرفتن فعالیت گسترده رسانه‌های دشمن برای ترویج عقاید منحرف و حرکت به سوی ترویج آموزه‌های غیر اسلامی، تولید و انتشار چنین برنامه‌ای، نه تنها کمکی به رسانه‌های غیر اسلامی است، بلکه تأییدی بر محتوای آموزه‌های غیر اخلاقی نیز است.

از سوی دیگر، گاهی در داستانی، اشکالی وجود ندارد و بسیار خوب و مفید طراحی شده است، اما به علت نداشتن اطلاعات دقیق و کامل فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان و...، در نوشتن فیلم‌نامه بر اساس داستان، اشتباه‌های کوچکی رخ می‌دهد و چند اشتباه هم در انتخاب بازیگران و باز هم چند اشتباه دیگر در زمینه کارگردانی اتفاق می‌افتد و سرانجام محتوای وزینی که می‌توانست به موفقیت بزرگی در آثار سریالی یا سینمایی تبدیل شود، با خوش‌بینی زیاد، به اثری خوب - اما نه عالی - مبدل می‌شود.

در این زمینه از هر دو سو آفت وجود دارد. از آنجا که دین اسلام، بر اساس میانه‌روی و اعتدال است، (احسن الامور الیک اوسطها)، ماندن در میانه و تشخیص آن مهم است؛ چرا که گاهی سازندگان فیلم‌ها از این طرف بازمی‌افتند و گاهی از آن سوی بازمی‌افتند. در ساختن داستانی مذهبی، عوامل سازنده، آن‌قدر قشر مذهبی جامعه را نمی‌شناسند که گاهی با بی‌توجهی به مقیدات و شئون این افراد، رفتارهای ناپسندی در داستان از ایشان سر می‌زند و گاهی هم بر اثر نشناختن قشر مذهبی، آن‌قدر این افراد را خشک مقدس یا بی‌خبر از همه جا نشان می‌دهند که در دو صورت، نه تنها کار موفقی از آب در نمی‌آید، بلکه به دیدگاه مذهب و اهل آن ضرری می‌رساند که باید گفت، نساختن چنین فیلمی بهتر از ساختن آن بود.

• (د) هم‌سو نبودن برنامه‌های تربیتی

در تولید برنامه‌هایی که بر تربیت کودکان یا دیگر افراد جامعه اثرگذارند و ترویج مستقیم یا غیر مستقیم رفتارهای منطبق بر جهان‌بینی اسلامی را بر عهده دارند، می‌باید برنامه‌های مختلف با مخاطبان رده‌های سنی متفاوت، صرف نظر از روش انتقال پیام، همگی در یک جهت گام بردارند تا مخاطبان، در طول سال‌های همراهی با رسانه، از پیام‌های هم‌سو بهره‌مند شوند. برای مثال، متأسفانه برنامه‌های تبلیغی که عمدتاً موعظه‌محور هستند، از یک سو، در رسانه منتشر می‌گردد و از سوی دیگر، برنامه‌ای از همین رسانه، با محوریت مسخره کردن افراد برای ایجاد لحظاتی شاد، با ظاهر زیبا و جذاب و طنزگونه، تهیه و پخش می‌شود، خود رسانه با بی‌احترامی به برنامه‌های صحیح و ارشادی به این ترتیب سبب می‌شود مخاطب دچار اغتشاش فکری شود و به آموزه‌های صحیح اخلاقی و دینی رسانه که توجیهی نشان دهد. این فصل طبیعتاً به پرهیز از شنیدن و به کار بستن موعظه‌های تربیتی منجر خواهد شد. در مورد رفتارهای تربیتی با مخاطبان سنین مختلف، با وجود برنامه‌های صحیح و آموزنده بر مبنای تربیت اسلامی، چنانچه در برنامه‌های مختص کودکان و نوجوانان، در عمل، آموزش انواع رفتارهای غیر اخلاقی و غیر اسلامی، همچون حرکات موزون و استفاده از موسیقی‌های غیر منطبق با قوانین اسلامی و نیز ادبیات و لحن کلام ناپسند و رفتارهای بعضاً نامصحیح مجریان در برنامه‌های کودک و نوجوان، رخ دهد، تأثیر فکری و تربیتی عمیقی بر آینده کودکان و نوجوانان خواهد گذاشت. بدین ترتیب، نه تنها موعظه‌ها در سنین جوانی و میان‌سالی چندان کارگر نمی‌افتد، بلکه روحیه گریز از برنامه‌های صحیح اسلامی ایجاد می‌شود.

• (ه) نبود جذابیت و بهره نبردن از روان‌شناسی و طیف‌شناسی در تهیه برنامه‌ها

رویکرد پرهیز از انتشار پیام‌های نادرست و رفتارهای نامصحیح و برنامه‌هایی با جهان‌بینی منحرف، بدین معنا نیست که برنامه‌ها، خالی از هرگونه موسیقی یا جذابیت‌های سمعی و بصری گردد و به گونه‌ای جذابیت‌زدایی شود که رنگ و جلای برنامه‌های رسانه‌های دشمن، مخاطبان خاکستری را به سوی خود جذب نماید. آنچه در این میان باز هم مخرب است، انتقال آموزه‌های صحیح، اما در قالب برنامه‌های خشک و بدون استفاده از نظریات متخصصان روان‌شناسی در انتقال پیام و بدون استفاده از طیف‌شناسی واقعی از افشار مختلف جامعه در سال‌های مختلف است.

حذف جذابیت‌های درون چارچوب‌های مسلم اسلامی، بهره نگرفتن از روش‌ها و ایده‌های جذاب در انتقال پیام، انتخاب نکردن طیف خاصی از مخاطب همچون مذهبی و خاکستری برای تهیه برنامه مورد توجه آنها، و در نهایت بهره نبردن از اتاق فکرهای مجزا و متخصص هر طیف و رده سنی، (باید در این اتاق‌های فکر، از متخصصان روان‌شناسی، دینی، طیف‌شناسی و تهیه‌کنندگان ایده‌پرداز هر برنامه استفاده شود) به طور کلی برنامه‌ها را با بازده حداقلی و بازخوردهای منفی مواجه خواهد ساخت.

گاهی دیده می‌شود برخی سازندگان برنامه‌ها، هر آنچه از جذابیت و هنرمندی و روان‌شناسی مخاطب در توان دارند، برای تهیه جنگ‌ها و فکاهی‌ها و فیلم‌های بی‌هدف و بی‌پیام به کار می‌بندند یا متأسفانه گاهی به ترویج انحرافات اخلاقی می‌پردازد، ولی وقتی نوبت به ویژه برنامه‌های ولادت یا شهادت ائمه می‌رسد یا هدف، تهیه فیلمی با پیام انسانی، اخلاقی و دینی است، گویا هیچ هنرمندی از اطرافشان رد نمی‌شود و هیچ ایده نوپردازانه و خلاقانه‌ای، در ذهن هیچ کس ظهور نمی‌کند و عوامل تولید، عجله داشته‌اند و حتی امکانات به روز تولید فیلم را نیز در اختیار نداشته‌اند. این آفت بزرگی به شمار می‌آید که بینندگان فهیم و مردم دانای این سرزمین، آن را می‌فهمند و جوانان و ناپختگان، این را دلیلی بر بی‌اهمیتی دین

می‌پندارند. در این صورت، هر چه خطیب و سخنران بیاورند تا بفهماند که بندگی برای زندگی است، نه حاشیه‌ای از آن، و قرآن برای متن زندگی هر روز است و نه برای سفره عقد و مجلس ختم، «نرود میخ آهنین در سنگ».

گاهی نیز اشکال از آنجا سرچشمه می‌گیرد که تولیدکننده‌ای، با انگیزه و هدف درست، عامل مشکلات را اشتباه تشخیص می‌دهد و فردی را که دچار صفرآ شده است، صفرای بیشتری می‌افزاید و مشکل، روز به روز عمیق‌تر می‌شود. برای مثال، اگر اتاق فکر تهیه‌کننده بدانند که عمده جوانان در این طیف خاص معتقدند که: «خداوند آن‌قدر مهربان است که به گناهان کوچکی مثل بدحجابی یا نگاه به نامحرم توجهی ندارد و آن‌قدر مهربان است که قطعاً ما را به جهنم نمی‌برد و مهم تنها آن است که به کسی آزار نرسانیم» یا فکر می‌کنند که «خداوند دستوراتی به ما داده، اما این اجازه را هم داده است که هر طور بخواهیم، طبق تشخیص خود عمل کنیم و اجبار و لزومی در عمل به دستورات نیست» در این صورت اتاق فکر تهیه‌کننده، به روشی مستقیم یا غیر مستقیم، سعی در تبیین لزوم «کوچک نشمردن گناهان» و نیز به تبیین محدوده رحمت خدا در کنار دیگر صفات و عذاب خداوند، خواهد پرداخت. همچنین به تبیین مستقیم یا غیر مستقیم «بندگی» و «لزوم» عمل به دستورات خدا می‌پردازد، اما چنانچه اتاق فکر تهیه‌کننده، چنین اطلاعی نداشته باشد یا بپندارد، عمده مخاطبان مورد نظرش آن چنان برخی گناهان خود را بزرگ و «نابخشودنی» می‌دانند که برای بازگشت به خدا راهی نمی‌بینند و دچار «ناامیدی» از رحمت خدا و «ادامه ارتکاب گناه» شده‌اند، برنامه‌های متفاوت، با رویکرد تبیین بخشش وسیع و مهربانی فراگیر خدا نسبت به بندگان در هر شرایطی تهیه خواهد کرد. بنابراین، این روند «بدون شناسایی» دیدگاه اصلی طیف مخاطب، اثر عکس و منفي خواهد گذاشت.

• (و) بی‌توجهی به رویکرد و پیام‌های رسانه‌های دیگر

در موارد گذشته، رویکرد «فاعلی» و اقدام یک‌جانبه رسانه مورد نظر بوده است اما امروزه مسلماً مخاطبان، تنها از یک رسانه، خوراک فکری دریافت نمی‌کنند و قطعاً مستقیم یا غیر مستقیم، آموزه‌های رسانه‌های با اهداف غیر اسلامی را دریافت می‌کنند و آنچه شیطان زیبا جلوه می‌دهد، به چشم و گوش مخاطبان می‌رسد. در اینجا رویکرد «انفعالی» رسانه نیز بسیار اهمیت دارد.

پیام‌های صحیح اسلامی، مشخص و شناخته شده، و در طول 1400 سال پس از نزول قرآن، به وسیله متخصصان فراوان بیان شده است. البته این آموزه‌ها مورد توجه تهیه‌کنندگان رسانه‌های دشمن نیز است و تهیه برنامه‌های منحرف در برخی از این رسانه‌ها، با رویکرد مخاطب‌شناسی و در نظر گرفتن اعتقادات اقلی و مختلف و روان‌شناسی انتقال پیام، با لحاظ علقه‌های فکری و اجتماعی هر طیف از مخاطبان، انجام می‌گیرد. رسانه‌های بیگانه، با روان‌شناسی کامل مخاطب و نیازسنجی او، با برنامه‌های هنرمندانه و زیرکانه، به صورت غیر مستقیم پیام مورد نظرشان را در مغز مخاطب تزریق می‌کنند که به هیچ وجه، مخاطب متوجه آن نمی‌شود.

آنچه در این میان خطری جدی به شمار می‌آید، کم‌توجهی رسانه به نحوه و نوع پیام‌هایی است که رسانه‌های دشمن به مخاطبان انتقال می‌دهند. کم‌توجهی به این موضوع و کم‌اطلاعی تهیه‌کنندگان برنامه‌های تربیتی رسانه از آن دسته پیام‌های غیر اسلامی که در مخاطبان نفوذ کرده است و تهیه نکردن برنامه‌هایی که به طور غیر مستقیم یا مستقیم به خنثی‌سازی پیام‌های نفوذ کرده مذکور بپردازد، سبب می‌شود در دنیای چند رسانه‌ای فعلی، با وجود برنامه‌های متعدد آموزشی - تربیتی، موفقیت نسبی، نصیب رسانه‌های دشمن شود.

- 2. راهکارهای برطرف کردن ضعفها

اکنون به برخی راهکارها در این زمینه اشاره می‌کنیم:

- الف) تلفیق چند روش تربیتی با یکدیگر

پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام که مردم را موعظه می‌فرمودند، اعمال و رفتارشان نیز به گونه‌ای بود که مخاطب را مجذوب خویش می‌ساخت و در عین حال، از روش‌های دیگر، مطابق نیاز مخاطب، بهره می‌بردند. برای مثال، زمینه‌سازی و تغییر موقعیت، اسوه‌سازی، آراستن ظاهر و تزیین کلام، تغافل و تعلیم حکمت و روش‌های عملی دیگر، همگی به اثرگذاری موعظه، کمک می‌کنند. رویکرد مستقیم تربیتی و موعظه از جایگاه عالم، خطاب به متعلم ناآگاه، عمدتاً تنها زمانی اثر مثبت دارد که متعلم، طالب شنیدن موعظه باشد و از روی شناخت فرد موعظه‌کننده و یقین به راستی و صداقت و ایمان وی، به او مراجعه کند. اساساً موعظه بر کسی اثرگذار است که آمادگی روحی و ذهنی و پذیرش موعظه را داشته باشد.

در این مورد، در مواجهه با مخاطبان قشر خاکستری در بسیاری از موضوعات و مقولات دینی، می‌توان به جای روحانیان، از متخصصان با تحصیلات دانشگاهی بهره گرفت یا با کمک متخصصان روحانی در پشت صحنه، مطالب مورد نیاز را از زبان افراد هم‌رده سنی مخاطبان بیان کرد. آنچه بیان شد، معطوف به انتقال مستقیم پیام‌های تربیتی و اسلامی به مخاطب است. همان‌گونه که ذکر شد، انتقال موعظه‌محور و مستقیم پیام‌های تربیتی به قشر خاکستری، آخرین روش اثرگذار در تربیت اسلامی به شمار می‌رود؛ چه اینکه موعظه به روش‌های گوناگون در طول زندگی هر یک از این افراد، بارها به گوششان رسیده و اثرگذار نبوده است.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام هنگامی که خواستند عملکرد مردی بزرگسال را در نحوه وضو گرفتن وی اصلاح کنند نه رویکرد مستقیم، بلکه رویکرد نمایشی و غیر مستقیم اتخاذ کردند و با این بهانه که وضوی کدام یک از ایشان بهتر و صحیح‌تر است، نزد آن مرد جهت قضاوت رفتند. چنان‌که گفته شده است: «کونوا دعاة الناس بغير السننکم».

می‌توان بی‌آنکه پیام تربیتی را به صورت صریح و شفاهی انتقال داد، در خلال فیلم‌های داستانی و عاطفی و گزارش‌هایی حول برخی مسائل ریشه‌ای و علت رفتارهای ناصحیح و انجام مباحثات واقعی با افراد متخصص و غیر متخصص، حول موضوعات مورد نظر، به انتقال غیر مستقیم یا غیر شفاف پیام‌های مورد نظر پرداخت.

امروزه عمده مخاطبان، اساساً ترجیح می‌دهند به جای اینکه خوراک فکری صریح و کاملاً آماده را به گوش جان بسپارند، از میان مکالمات و رفتارهای مجریان و سخنوران و بازیگران، پیام‌های پنهان و کنایه‌آمیز، استعارات و پیام‌های غیر شفاف را تحلیل و کشف کنند!

- ب) توجه بیشتر به علت‌ها به جای پرداختن به ظاهر مشکلات

هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام می‌خواست بر صاحب ملکی که چندان به دستورات اسلام مقید نبود و صدای آلات لهو و لعب از خانه‌اش بیرون می‌آمد، اثر مثبتی بگذارد نه به صورت مستقیم و با موعظه شفاف، بلکه از موضع «غیر مستقیم» و دل‌سوزانه، به تربیت او پرداخت. ایشان تنها با طرح «علت اصلی» سستی صاحب‌خانه در عمل به دستورات الهی و موضوع «بندگی و آزاد بودن»، که کنایه از عدم

بندگی وی نسبت به خدا بود، صاحبخانه را موعظه کرد.

بدین سبب، علاوه بر لزوم به کارگیری جدی‌تر و وسیع‌تر «رویکرد غیر مستقیم» در انتقال پیام‌های تربیتی، پرداختن به «علت و ریشه‌های اصلی» هر یک از پدیده‌های غیر اسلامی و رفتارهای ناصحیح افشار مختلف، اهمیت بسیاری دارد. آن‌گونه که در بخش گذشته ذکر شد، با پرداختن بیشتر به علت و ریشه مشکلات اجتماعی و سعی در حل آنها در جامعه مسلمانان، نه تنها می‌توان بر روی عارضه ناهنجار مورد نظر، اثر مثبت گذاشت، بلکه دیگر معلول‌های علت مذکور نیز تحت تأثیر قرار خواهند گرفت؛ اگرچه در این میان نیز پرداختن به معلول نباید حذف

• (ج) تولید برنامه‌ها به وسیله افراد متعهد و کاملاً آگاه به جوانب آموزه‌های فردی و اجتماعی دین

همان‌گونه که در بخش بیان ضعف‌ها و نارسایی‌ها گفته شد، دیدگاه و جهان‌بینی ناقص تهیه‌کننده برنامه‌های تربیتی و تبلیغی می‌تواند بهبوددهنده رفتاری اخلاقی و اسلامی باشد. در عین حال، برخی آموزه‌های غلط و خلاف اسلام و انحرافی را نیز در مخاطب، پرورش و ارتقا دهد. برای نمونه، تهیه‌کننده‌ای می‌تواند در سناریوی داستانی فیلم آموزنده‌اش، دروغ‌گویی را زشت جلوه دهد و در عین حال، ایجاد روابط دوستی و مراد به نامحرم را در میان جوانان، ساده و بی‌عیب نشان دهد. همچنین باید توجه داشت، کسی که اعتقاد کامل و صحیح به رعایت حجاب در جامعه ندارد، نمی‌تواند برنامه‌ای تهیه کند که اثرگذار و بدون آثار منفی جانبی باشد. همچنین نمی‌تواند تبعات جانبی بی‌حجابی در جوامع یا حتی بندگی خداوند را بررسی کند.

بدین سبب، باید در انتخاب تهیه‌کنندگان برنامه‌های تبلیغی، تربیتی و فرهنگی، دقت نظر ویژه‌ای داشت که تهیه‌کنندگان یا خود، اشراف و جهان‌بینی صحیحی نسبت به آموزه‌های فردی و اجتماعی اسلامی داشته باشند یا به طور جدی از نظریات متخصصان دینی در خلال طراحی سناریو و مسیر رسیدن به اهداف برنامه بهره بگیرند.

در این رویکرد باید برای شناسایی کارگردانان غیر مشهور یا جوان، اما توانمند، و دارای جهان‌بینی صحیح اسلامی در رفتارهای اجتماعی و فردی، اقدامات اثرگذاری انجام، و به گونه‌ای در شرایط عملیاتی و مالی با آنان تعامل شود که امکان تولید محتوا و حضور در عرصه مورد نظر برایشان نیز فراهم آید تا به مرور، از تعداد تهیه‌کنندگان و مجریانی که جهان‌بینی ناصحیح دارند، کاسته یا ضمن تعامل با آنها دیدگاهشان اصلاح شود.

• (د) جلوگیری از تولید برنامه‌های خلاف شئون اسلامی

آنچه به طور جدی اثر برنامه‌های مثبت و اثرگذار تربیتی رسانه را خنثی می‌کند، انتشار برنامه‌هایی در خلاف جهت تربیت صحیح اسلامی به وسیله همین رسانه است. این برنامه‌ها در ذهن مخاطب، مصداق «اتَّامِرُونَ النَّاسَ بِالْبُیْرِ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» است. مانند کسی که موعظه اخلاقی می‌کند و خود به آن عمل نمی‌کند که به تبع، بی‌اعتنایی مخاطبان را در مواجهه با دیگر تربیت‌های موعظه‌محور رسانه در پی خواهد داشت.

این امر مهم، در مواجهه با رده سنی کودکان و نوجوانان بسیار مخرب‌تر است. از کودک و نوجوانی که چند بار در هفته با برنامه‌های سرشار از موسیقی‌های مهیج و حرکات موزون مجریان با پوشش یا رفتارهای غیر منطبق بر تربیت اسلامی سرگرم می‌شوند، آیا می‌توان انتظار داشت که در آینده نه چندان دور، علاقه‌ای به آموزه‌های اخلاقی و پرهیز از رفتارهای غیر منطبق با اسلام در مواجهه با جنس مخالف از خود نشان

دهند؟ آیا آموزش پرهیز از «خودخواهی»، «لجبازی» و «گوش نکردن به حرف بزرگترها»، در کنار آموزش و نهادینه کردن غیر مستقیم گوش کردن به موسیقی‌های مهیج و محرک یا روابط به دور از حیا با فرد غیر هم‌جنس، و نیز خوش‌گذرانی بدون توجه به دستورات خدا در نوجوانان، آنها را در مسیر تربیت به سوی تربیت اسلامی پیش برود؟

از این نظر، برای تهیه برنامه برای کودکان و نوجوانان، باید نسبت به حفظ غیر شفاف چارچوب‌های تربیت اسلامی دقت بیشتری انجام شود.

• (ه) جذاب‌سازی برنامه‌های تبلیغ دینی با همکاری هنرمندان متعهد و توجه ویژه به مخاطب‌شناسی

به دلیل آنکه حفظ چارچوب‌های تربیتی و ترویج آموزه‌های اسلامی، با آفتی به شکل برنامه‌های خشک و غیر جذاب برای مخاطبان آن مواجه است، در تهیه برنامه‌های مورد نظر، اولاً باید از اتاق فکری متعدد برای طیف‌های مختلف مخاطبان بهره برد که در هر یک از این اتاق فکرها، افرادی از این قبیل حضور داشته باشند:

1. تهیه‌کننده‌ای که قرار است برنامه مورد نظر را تولید کند؛
 2. روان‌شناسی که تجربه عملی با مخاطبان آن رده فکری و سنی را دارند؛
 3. متخصصان دینی که علاوه بر تخصص در زمینه‌های اسلامی و تبلیغی، تجربه چندین سال ارتباط مستقیم با قشر مورد نظر و تبلیغ در میان آنها را داشته‌اند؛
 4. هنرمندان متعهد و پای‌بند به آموزه‌های اسلامی و نیز خوش‌فکر و ایده‌پرداز که در کنار تهیه‌کننده، بتوانند ضمن طراحی روش و سناریوی عملکرد، به پرورش ایده‌های نوین و جذاب بپردازند؛
 5. افرادی از طیف مخاطب تا نظریات خود را مستقیماً به گوش سازندگان برنامه برسانند.
- بخش ضروری و اثرگذار در خلال تهیه برنامه‌ها، مخاطب‌شناسی و آگاهی درست از طیف فکری مخاطبان برنامه است. بدین ترتیب، لازم است در برهه‌های مختلف زمانی، به نمونه‌گیری از مخاطبان فکری و سنی برنامه‌ها پرداخته شود و درباره دیدگاه‌ها و تفکرات و استدلال‌های آنان گفت‌وگوهایی انجام گیرد. سپس بر اساس آن و با تجربه عملی اعضای اتاق فکر، به شناسایی ریشه‌های مشکلات، پرداخته و رویکرد برنامه مورد نظر، به درستی و برای مخاطب خاص خود اتخاذ شود.

• (و) توجه به برنامه‌های رسانه‌های بیگانه و تلاش برای رقابت با آنها و خنثی‌سازی توطئه‌ها

همان‌طور که پیش از این بیان شد، این مبحث به بعد انفعالی و مقابله با تهاجم رسانه‌های بیگانه در جنگ نرم توجه دارد.

در دنیای امروز که چندین رسانه خودی و بیگانه در تماس مستقیم با مخاطبان قرار دارند، بی‌توجهی به پیام‌هایی که رسانه‌های بیگانه به مخاطب انتقال می‌دهند و نیز نحوه انتقال این پیام‌ها و بررسی نکردن میزان اثر این پیام‌ها بر بدنه مخاطبان، اشتباه بزرگی است که می‌تواند بسیاری از برنامه‌های تربیتی اسلامی را خنثی کند.

اگر رسانه‌های ضمن بهره‌گیری از متخصصان و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و با هدف‌گیری برخی آموزه‌های تربیتی اسلامی، آنها را در ذهن مخاطب تخریب کند و این اتفاق در رسانه خودی و در اتاق فکر برنامه‌های مرتبط با موضوع بررسی نشود و اقدامی سنجیده، صحیح و به موقع، در مقابل آن انجام نگیرد، بازده فعالیت تبلیغی و تربیتی رسانه خودی، کاهش می‌یابد.

برای نمونه، اگر اتاق فکر برنامه‌های تبلیغی آگاه شوند که تعدادی از برنامه‌های تبلیغی رسانه دشمن، به

روش‌های مختلف در حال اثرگذاری بر مخاطبان، به سویی نسبت‌گرایی اخلاق و ارزش‌ها پیش می‌روند و سعی در توجیه منطقی برخی گناهان بزرگ و کاستن از بار ضد ارزشی آنها دارند و این رویکرد، روی جوانان یا گروه خاکستری جامعه اثر گذاشته است، به خوبی می‌توانند پیش‌بینی کنند که در آینده نزدیک چه معضلاتی گسترش خواهد یافت و چه ناهنجاری‌هایی در میان طیف مخاطبان، ارزش تلقی خواهد شد. بر این اساس، اتاق فکر می‌تواند با اشراف دقیق‌تر در جهت‌گیری برنامه‌های خود و انتخاب موضوع اصلی و فرعی و تعیین روش انتقال پیام و سناریوی دستیابی به هدف، گام‌های اثرگذارتری بردارد.

• (ز) نیازسنجی و توجه به خواسته‌های مخاطب (به ویژه جوانان)

در رسانه، که وسیله ارتباط جمعی است، نمی‌توان تکتک مخاطبان را در نظر گرفت، اما دست‌کم می‌توان از شرایط کلی و عمومی غافل نشد و با آماده‌سازی برنامه‌هایی برای گروه‌های سنی مختلف، اقتضای حال مخاطب را نیز تا حد بهتری رعایت کرد. این کار در رسانه، اکنون انجام می‌شود، اما به نظر می‌رسد، هنوز نیاز همه مخاطبان، ارضا نمی‌شود. بسیاری از جوانان، علاقه دارند برنامه‌های شادی وجود داشته باشد که با دیدن آن، دچار غفلت از یاد خدا نشوند یا سازندگان برنامه، برای ساخت آن و به قیمت خندانند مخاطب، دچار گناه و معصیت یا انجام رفتارهای غیر اخلاقی و غیر عرفی نشوند. همه دوست دارند فیلم‌های جذابی وجود داشته باشد که در جمع خانواده، بتوانند تماشا کنند و پدر و مادر، نگران آن نباشند که فرزندانشان، از فردا چه طور حرف خواهند زد، چگونه با آنان رفتار خواهند کرد، یا دنبال تجربه چه کارهایی خواهند رفت.

در روزهای تعطیل یا ایام جشن‌های گوناگون، نیاز فراوانی به برنامه‌های جذاب، احساس می‌شود. این در حالی است که خصوصاً در این ایام، سیمای ملی، از شدت فقر برنامه‌های طنز خالی از گناه، هنوز دست به دامن طنزهای بسیار قدیمی و به موزه پیوسته خارجی است.

این‌گونه نیازشناسی‌ها و کمبود نوپردازی در برنامه‌های مفید رسانه و نیز اشتباه‌های برخی در تولید برنامه‌های مذهبی، این باور را در عده‌ای از مردم به وجود آورده است که در دین، جایی برای شادمانی وجود ندارد. به عبارت دیگر، اگر می‌خواهید با خدا باشید، باید در گوشه‌ای خموده بنشینید و به عبادت بپردازید و همه را نصیحت کنید و خود را بی‌عیب بدانید.

رسانه ملی جمهوری اسلامی ایران، در این زمینه، وظیفه بسیار خطیری بر عهده دارد. از این‌رو، باید برای رفع این مشکل تمام توان خود را صرف کند و در این زمینه از هر هنرمند و صاحب‌نظری یاری بجوید.

• (نمایش الگوی صحیح

«لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان.» گاهی به نظر می‌رسد که اهالی رسانه، آن‌قدر تحت تأثیر این کلام لقمان قرار گرفته‌اند که فراموش کرده‌اند، اگر همه در اطراف انسان، بی‌ادب باشند، هیچ کس نخواهد فهمید که بی‌ادبی چیست و ادب چیست.

اگر همه فیلم‌های داستانی، به افرادی بپردازد که هدف آن است که الگو نباشند، پس الگو را باید کجا یافت؟ به ویژه اینکه کسانی که رفتارهای نادرست دارند، همه افراد فیلم را تشکیل بدهند و قهرمان داستان، از همه بیشتر مرتکب خطا شود و در حاشیه فیلم نیز پیرمرد یا پیرزنی در حال احتضار، تنها کسانی باشند که به بیان ساده، انسان خوبی هستند و آزاری نمی‌رسانند و گاهی هم نصیحت و راهنمایی می‌کنند. در این هنگام، نه تنها مخاطب، ادب را از بی‌ادب نمی‌آموزد، بلکه دقیقاً بی‌ادبی را از بی‌ادب می‌آموزد و ارزش‌ها را کهنه و مندرس و در حال افول می‌بیند که دیگر در این زمانه، کسی به آن نمی‌

پردازد.

در این زمینه به توانمندی‌های نویسندگان و هنرمندان نیاز عمیق است تا جامعه را از سوء برداشت‌های کنونی نجات دهند و ارزش‌ها را با شکلی تازه و جذاب و شاداب، به شکل‌های هنرمندانه، به مخاطب القا کنند.

• 3. پیشنهادهای برنامه‌ای و عملی در رسانه

با توجه به وسعت توانمندی‌ها در رسانه و نیز گستردگی امکان ساخت برنامه‌های متنوع در آن، برای ارائه پیشنهادهای برنامه‌های تولیدی، از افکار و تجربیات افراد متعهد می‌توان بهره گرفت، اما اکنون، در حد توان، چند پیشنهاد ارائه می‌شود. البته اذهان خلاق و حرفه‌ای و مجرب و متعهد دست‌اندرکاران رسانه ملی، می‌تواند تولیداتی بسیار متنوع‌تر و بهتر از پیشنهادهای ارائه شده را تولید کند.

• الف) برگزاری نشست و میزگرد یا کرسی‌های آزاداندیشی

رسانه ملی می‌تواند در میان سنین گوناگون، از دبستان تا دانشگاه، درباره مسائل مختلف اخلاقی یا شیوه‌های تربیت بحث کند. برای مثال، می‌تواند در جمعی از دبستانی‌ها، چند شیوه از شیوه‌های تربیتی مذکور در فصل قبل را مطرح نماید که متناسب با سن آنها باشد و از آنها بخواهد درباره نوع رفتار خانواده‌شان با ایشان صحبت کنند و به رفتارهایی بپردازند که زودتر از آنها اثر می‌گیرند و آن را قبول می‌کنند. روش‌هایی چون زمینه‌سازی، درباره انتخاب مدرسه و نحوه نظارت خانواده بر دوستان، روش آراستن ظاهر و تزئین کلام، در زمینه ویژگی‌های معلم خوب، روش ابراز توانایی‌ها، در خانواده و مدرسه و حتی جامعه، روش بیان مهر و قهر از نظر میزان اثرگذاری و برخی روش‌های دیگر، برای این سن، مناسب به نظر می‌رسد. بجاست در میان آنها فردی حضور داشته باشد که در عین آنکه مزاحم بحث بچه‌ها نیست و زیاد وسط حرف آنان وارد نمی‌شود و بچه‌ها با حضور او دچار تکلف در سخن نمی‌شوند، بحث را جهت بدهد و به صورت نامحسوس و با روان‌شناسی کودک، مسیر بحث را پیش ببرد. در دوره نوجوانی، افراد می‌توانند بحث‌ها را با رویکرد دیگری انجام دهند. معمولاً نوجوانان خود را بسیار متفاوت از دیگران می‌دانند و همچنین با بزرگترهای خود، زیاد دچار تنش می‌شوند. در این صورت، احتمالاً آنان حرف‌های بیشتری برای گفتن دارند. در این مرحله به مربی بسیار جوان و دارای تعامل بسیار عالی با نوجوانان نیاز است تا ضمن رعایت بی‌طرفی، به پیش‌برد بحث کمک کند. از دوره دبیرستان و دانشگاه به بعد، افراد با دیدگاهی بازتر و فکری خلاقانه‌تر به موضوعات می‌نگرند و شاید حتی پیشنهادهایی سازنده در بحث‌هایشان یافته شود. در این بحث‌ها بسیار خوب است که در کنار افرادی با دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف، از جوانانی استفاده شود که از نظر اخلاق و ایمان برجسته هستند. در اینجا دیگر لازم نیست، کسی به دیگران جهت بدهد. نهایت به یک مجری نیاز است که زمان صحبت‌ها را تنظیم کند، اما اگر چند نفر از جوانان نخبه علمی و اخلاقی و دینی، در جمعی از جوانان حضور داشته باشند، خود آنان بحث را به بهترین شکل، پیش خواهند برد و شنوندگان عاقل، نتیجه‌گیری خواهند کرد.

فایده این بحث‌ها آن است که هم افکار خود افراد شرکت‌کننده در بحث پخته می‌شود و با شنیدن نظریات یکدیگر و جرح و تعدیل آن، یکدیگر را رشد می‌دهند و هم بدون اینکه از موعظه استفاده شده باشد و در مخاطب، واژدگی ایجاد شود، او را از درست و نادرست، آگاه کرده‌ایم. مهم‌تر از همه اینکه جوانان و نوجوانان به این وسیله احساس می‌کنند، دیده می‌شوند و می‌توانند حرف‌هایشان را بزنند و

کسی هست که حرف‌های آنان را بشنود. همچنین با طرح این مباحث، خانواده‌ها به اهمیت مسئله تربیت، بیشتر پی می‌برند و برای آن وقت بیشتری صرف می‌کنند.

• (ب) تهیه فیلم‌ها و سریال‌های داستانی حاوی پیام غیر مستقیم اخلاقی با استفاده از روش‌های تربیتی

نویسندگان داستانی، با طرح داستان‌هایی پرفراز و نشیب و جذاب، با شخصیت‌هایی که با وجود دین‌داری و اخلاق‌مداری، بسیار پرتلاش و موفق هستند یا داستان‌هایی که در آن از روش‌های تربیتی مذکور در فصل قبل استفاده شود، بی‌آنکه موضوع داستان، تربیت افراد باشد، می‌توانند در آموزش شیوه‌های تربیت در دین و نیز در تربیت افراد جامعه، نقش ایفا کنند. برخاستن از مجلس گناه بدون آنکه موجب رنجش خاطر دیگران شود، حساب‌کشی و تجزیه و تحلیل خوب و بد در اعمال خود، به جای متهم کردن دیگران، بخشیدن دیگران به جای کینه‌توزی، نادیده گرفتن رفتار ناشایست دیگران به جای تجسس بی‌جا و احساس زرنگی کردن و از این قبیل رفتارها، که در فصل پیش ذکر شده است، مواردی هستند که می‌توانند در فیلم‌ها و داستان‌ها گنجانده شوند.

• (ج) فیلم‌های کوتاه و تک‌پیمای اثرگذار

میان‌برنامه‌ها یا فیلم‌های کوتاه تک‌پیمای، که به تازگی در موضوعات مختلفی، به تعداد اندک، تهیه و پخش شده‌اند، کارهایی بسیار موفق و اثرگذاری هستند که متأسفانه بسیار کم تولید شده‌اند و همین تعداد تولیدشده نیز بسیار کم پخش می‌شود. در زمینه‌های تربیتی، با توجه به روش‌هایی که در فصل پیش تشریح شد، می‌توان تعداد زیادی از این گونه آثار را تولید کرد که در زمانی بسیار اندک، با شیوه‌ای هنرمندانه، پیامی درباره روش تربیت فرزند یا روش برخورد با خطاکار در موقعیت‌های مختلف و... را به خوبی به مخاطب انتقال دهد. از مواردی که اکنون تولید و پخش شده‌اند، همچون «کودکان می‌بینند و کودکان تکرار می‌کنند» و «زود قضاوت نکنیم» و مواردی از این قبیل، نمونه‌های فوق‌العاده موفقی هستند. بدون اغراق می‌توان گفت از بسیاری از روش‌های تربیتی یاد شده در فصل پیش، می‌توان چندین نمونه این‌چنینی تولید کرد.

• کتاب‌نامه

زیر فصل‌ها

○ [الف\) کتاب](#)

○ [ب\) مقاله](#)

○ [ج\) پایگاه اینترنتی](#)

• الف) کتاب

ابن سینا، حسین بن عبدالله، الهیات از کتاب شفا، تهران، امیرکبیر، 1388.
ابن طاووس، سید علی بن موسی، الأمان من اخطار الأسفار و الأزمان، قم، مؤسسه آل‌البیت، 1409 هـ. ق.
ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دار الإحياء التراث العربی، چاپ اول، 1422 هـ. ق.
ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تونس، الدار المتوسطة للنشر و التوزيع الجمهورية التونسية، چاپ اول، 1426 هـ. ق.

- احسائي، ابن ابی‌جمهور، عوالي اللآلي، قم، انتشارات سيدالشهدا7، 1405 هـ. ق.
- احمدي، سيد احمد، اصول و روش‌هاي تربيت در اسلام، اصفهان، دفتر فوق برنامه جهاد دانشگاهي، چاپ اول، 1364.
- باقري، خسرو، نگاهی دوباره به تربيت اسلامي، تهران، مدرسه، چاپ سوم، 1374.
- بهشتي، محمد، مباني تربيت از دیدگاه قرآن، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي، 1386.
- جمالي، محمد فاضل، تربيت از دیدگاه قرآن، ترجمه: غلام‌رضا سعیدی، تهران، بي‌نا، بي‌تا.
- حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت، 1409 هـ. ق.
- حسيني زبيدي، سيد محمد مرتضي، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، 1386 هـ. ق.
- داوودي، محمد، سيره تربيتي پیامبر و اهل بيت (تربيت ديني)، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم، 1380.
- راغب اصفهاني، حسين، مفردات الفاظ القرآن، دمشق، دارالقلم، چاپ اول، 1416 هـ. ق.
- راوندي، قطب‌الدين، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدي، 1409 هـ. ق.
- رحيمي، علي‌رضا، تعليم و تربيت بصيرت‌گرا، تهران، دانشگاه امام صادق7، چاپ اول، 1389.
- رضي، محمد بن حسين، نهج‌البلاغه، ترجمه: محمد دشتي، قم، مؤسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمؤمنين7، چاپ دوم، 1384.
- روحاني‌نژاد، حسين، تعليم و تربيت در اسلام، قم، انتشارات زمزم هدايت، 1389.
- زمخشري، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربي، چاپ سوم، 1407 هـ. ق.
- سادات، محمدعلي، اخلاق اسلامي، بي‌جا، سمت، 1368.
- شريعتمداري، علي، تعليم و تربيت اسلامي، بي‌جا، بي‌نا، بي‌تا.
- _____، فلسفه تعليم و تربيت، اصفهان، كتاب‌فروشي ثقفي، چاپ سوم، 1366.
- _____، فلسفه تعليم و تربيت، تهران، امير، چاپ هجدهم، 1382.
- شيخ صدوق، محمد بن علي بن حسين بن موسي بن بابويه قمي، من لا يحضره الفقيه، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، 1413 هـ. ق.
- طباطبايي، سيد محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چاپ پنجم، 1417 هـ. ق.
- _____، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، 1372.
- طبرسي، فضل بن حسن، مكارم الأخلاق، قم، انتشارات شريف رضي، 1412 هـ. ق.
- طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، تهران، كتاب‌فروشي مرتضوي، 1375.
- عرسان كيلاني، ماجد، فلسفه تربيت اسلامي، ترجمه و نقد و اضافات: بهروز رفيعي، قم، سمت، چاپ اول، 1389.
- فراهيدي، خليل بن احمد، ترتيب كتاب العين، بي‌جا، اسوه، چاپ اول، 1414 هـ. ق.
- قرايئي، محسن، تفسير نور، تهران، مركز فرهنگي درس‌هايي از قرآن، چاپ يازدهم، 1383.
- قطب، محمد، روش تربيتي اسلام، ترجمه: سيد محمدمهدي جعفري، بي‌جا، مؤسسه انجام كتاب، چاپ سوم، 1362.
- قوام، مير عظيم، اصول و روش‌هاي تربيت از منظر قرآن كريم، تهران، جمال الحق، 1386.
- كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران، دارالكتب الإسلاميه، 1365.

کوفي، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات)، تهران، مكتبة نينوي الحديثة، بی‌تا.
مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1404 هـ.ق.
محمدي ري شهري، محمد، ميزان الحكمه، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۳۶۲.
مشايخي، قدرت‌الله، حقوق از دیدگاه امام سجاد⁷، قم، انصاریان، چاپ سوم، 1385.
مصطفوي تبريزي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول، 1416 هـ.ق.
مطهري، مرتضي، تعليم و تربيت در اسلام، بی‌جا، صدرا، چاپ بيست و پنجم، 1374.
معرفت، محمدهادي، علوم قرآني، تهران، همکاري انتشارات سمت و التمهيد، چاپ اول، 1379.
مکارم شیرازي، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دارالکتب الإسلاميه، چاپ اول، 1374.
موسوي خميني، روح‌الله، صحيفه نور، مجموعه رهنمودهاي امام خميني=، بی‌جا، انتشارات مرکز مدارک فرهنگي انقلاب اسلامي، 1361.

-
-
- **ب) مقاله**

پاک‌سرشت، محمدجعفر، «نظریه‌های تربیتی و چالش‌های نظریه‌پردازی در آموزش و پرورش ایران»، مجله نوآوری‌های آموزشی، تابستان 1386، شماره 20.
مشايخي، شهاب‌الدین، «تربيت ديني از دیدگاه کانت»، فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره 22 و 23.
هاشمي، سيد حسين، «رابطه تعليم و تربيت از منظر قرآن»، فصل‌نامه پژوهش‌های قرآني، خراسان رضوي، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، بهار 1389، شماره 61.

- **ج) پایگاه اینترنتی**

1. خالقي، هوشنگ، تفاوت تعليم و تربيت از دیدگاه اسلام با تعليم و تربيت از دیدگاه غرب، در: سایت کانون پرورش فکري: (بازيابي در 1387/8/21).
2. فلسفه تعليم و تربيت از دیدگاه اسلام و دنياي غرب، در: وبلاگ مسجد، (بازيابي در 1387/11/17).